

Internationalist

انترناسیونالیست



۴

سال اول مهبر ماه ۱۳۳۵



پرولتاریای جهان، متحد شوید!

انتر ناسیونالیست

شماره چهارم

مهر ماه ۱۳۲۵

دوره یکم

در این شماره :

مترجم = نویسنده	موضوع
محققان ع ۰۴ ایکس	فلسفه ایده فولوژی از نظر ایده آلیسم و ماتریالیسم کلیات مارکسیسم - لنینیسم
ع ۰۱۰ ایکس	مسئله انتخابات در کاپیتالیسم و سوسیالیسم پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد سرمایه داری
ع ۰۴ ایکس	متد سوسیالیستی شوروی در صنعتی کردن اقتصادات مای انسان چگونه پیدا شد و تحت چه شرایطی بوجود آمد ؟
اندر دسته جمعی هیئت تحریریه	بیوگرافی سیاسی و انقلابی لنین درک مادی واژه‌های بین المللی
محققان	تاریخ و فعالیت نهضت های انتر ناسیونالیستی اخبار علمی

هیئت تحریریه مشغول اقدام است تا بتواند با از دیداد صفحات «انتر ناسیونالیست»، مباحث دیگری را نیز (مانند «بحث پدا گولوژی» - «بحث علمی» - «تجزیه و تحلیل اوضاع عمومی جهان») از نظر مارکسیسم - لنینیسم مورد تفسیر و تشریح قرار دهد.

« عوامل طبیعی و احتیاج ضرورت
مذهب است »

دکتر ارانی

« مذهب نیز که یکی از عناصر «ایده»
تولوژی « اجتماع است بهینه مانند علم -
اخلاق - هنر - حقوق و فلسفه تابع
خصوصیات اقتصادی جامعه میباشد بنحوی
که با تغییر و تکامل زندگی مادی افراد
در نقش و کیفیت مذهب نیز، هم آهنگ
با تشکیلات اقتصادی جدید، تغییر و تکامل
پیدا میشود »

فلسفه ایده تولوژی

از نظر

ایده آلیسم و ماتریالیسم

مفهوم لغوی و فلسفی « ایده تولوژی » -
خصوصیات « ایده تولوژی » از نظر مارکسیسم -
لینینیسم - عقیده مخالف ماتریالیسم دیالکتیک در
باره مظاهر ایده تولوژیک اجتماع - تاریخ پیدایش
و تکامل « ایده تولوژی » - یک نظریه علمی و
مادی راجع به علم، مذهب، اخلاق، هنر، حقوق و
فلسفه - خصوصیات « ایده تولوژی » بورژوازی -
خصوصیات « ایده تولوژی » پروتاریا - خلاصه
نظریات ماتریالیسم و ایده آلیسم نسبت به نقش و
کیفیت « ایده تولوژی »

۲- مذهب (۱)

مذهب چیست ؟ پیدایش مذهب مولود چه علمی بوده است ؟ تفسیر و تکامل مذاهب تابع چه عواملی میباشد ؟ فرق بین مذهب با علم و فلسفه کدام است ؟ آینده مذهب بکجاست

يك نظريه علمي و مادي راجع به علم ، مذهب ، اخلاق ، هنر حقوق و فلسفه

خواهد انجامید ؟

اولا - مذهب چیست ؟

مذهب (که واژه لاتین آن « religio » است) مظهر پرستش و انقیاد توده های وسیع مردم از يك نیروی متصوره ماوراء الطبیعه میباشد . از نظر مادی « مذهب یکی از انواع مخالفی است که در همه جا (۲) بر توده های مردم ، بر توده هایی که بر اثر کار همیشگی در نزد دیگران ، بر اثر احتیاج و تهائی در فشار و مضیقه هستند ، وارد میشود »^{لنین}

دکتر ارانی مذهب را بر اساس ماتریالیسم دیالکتیک تعریف نموده و چنین مینویسد: « مذهب از ابتدا کمک برای روح بوده خواه برای نفوذ در میدان تاریخ حقایق و خواه برای تسلی از صدمات طبیعت که بشر ساده برای فهم و برطرف کردن آنها قادر نموده است » (۳) بطور خلاصه میتوان گفت هنگامی که افراد ، به علت عدم آشنائی با حقایق و بی بهره بودن از علوم ، قوای طبیعی و فنون های اجتماعی را بطور غلط و فانتزی مانند در مغز خود منعکس مینمایند از مجموع این « انعکاسات غلط و فانتزی مانند » مذهب و عقاید مذهبی ایجاد میشود اما « نباید اشتباه کرد که مذهب فقط از صور خیالی تشکیل شده است ، حقیقت امر اینطور نیست بلکه معلومات انسانی راجع بطبیعت در تشکیل آن کمک میکنند » (منتهی) « مذهب معلومات موجوده را بدست خیالات و تصورات سیرده و . . . » (۴)

دکتر ارانی

۱- خوانندگان متوجه باشند که در این بخش مذهب فقط از نظر کلی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و همین جهت خیالی کم در اطراف اصول و عقاید مذهبی سخن رفته و کمتر نسبت بتفصیله دگمهای « مقدس » بحث شده است .

۲- لنین در موقعی مقاله مربوط باین مستخرج را نوشته است که سوسیالیسم در دنیا وجود خارجی نداشت . بدیهی است در اینجای موقیع که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ سرزمین پهناور روسیه را در تحت رژیم سوسیالیستی شوروی قرار داده دیگر کلمه « همه جا » بنهائی مفهوم ندارد و باید بعد از این کلمه جمله (باستثناء کشور شوروی روسیه) قید شود .

۳- دکتر ارانی: اصول علم روح صفحه ۳۳۴

۴- دکتر ارانی: اصول علم روح صفحه ۳۳۸

« اعتقادات مذهبی در حکم فنون زودگذری است که با سطح تکامل اجتماعی، و در مرحله نهایی، با درجه ترقی تولید مادی بستگی و ارتباط دارد » (۱)
 « مذهب یک ایده تئولوژی ابتدائی است که در آن محصول فکر بشر بقدم وجوداتی در نظرش متصور میگردد که بطور عادی مدرک نبوده و یک عالم «روحانی» بخصوصی را تشکیل میدهند» (۲)

خصوصیات مذهب یک فرد مذهبی را بوجود عوامل «غیرمرئی» معتقد نموده و در فکر بشر اینطور متصور میسازد که در ماوراء طبیعت یک «وجود کل و لایزالی» وجود دارد که تمام موجودات و فنون های جهان، اعم از حیوانات و نباتات و جمادات، در دست «او» میباشد و فقط «او» است که میتواند بنا بر میل خود در آنها تغییرات و تبدیلاتی بدهد؛ یک فرد مذهبی معتقد است که چون تمام افراد انسانی قادر بآن درجه از «تکامل» نیستند که بتوانند با این «وجود کل و لایزال» ارتباط مستقیم حاصل نمایند روی این اصل در فواصل معینی از تاریخ یک «پیامبر»ی از بین «بهترین» افراد «برگزیده» میشود و بوسیله «خواب» یا «الهام» یا «جبرئیل» یا «وجود کل و لایزال» ارتباط حاصل میکند و تعلیمات او را بصورت «کتاب آسمانی» بین مردم منتشر و از این راه «بندگان» را به «پروردگار توانا»ی آنها نزدیک مینماید؛ مذهب بیرون خود میآموزد که «روح بشر» مظهری است از وجود یک «روح جاودان» که در «قالب مادی» حلول نموده و در زمان معینی از این «جسم فناپذیر» به «دنیای روحانی» که «فناناپذیر» است میروند.

همین فانتزی های مذهبی است که هر کس را مجبور کرد بگوید: «مذهب تریاک توده است»؛ همین خرافات است که لنین را وادار باظهار این جمله نمود:
 «مذهب محصول غیر مفید یک رژیم اجتماعی غیر مفید میباشد»؛ همین موهومات است که بر اثر آنها کلیخ میگردد:

«سراسر تئولوژی (۳) یک پارچه از اوهم است» (۴) و «... مذهب بمنزله هنر تحریفی کردن افراد میباشد و منظور از تحریفی که بدینصورت انجام میگردد آنست که افکار افراد از دظالمی که حکومت ثروتمندان بر آنها وارد مینماید بجای دیگر مظلوف شود» (۵) و بالاخره روی همین تغیلات صوفی منشانه «پیامبران» بود که دیدرو با لحن شدیدی نفرت خود را نسبت به مظاهر مذهبی منمکس نموده و میگوید «... برای ما نه روحانیون ضرورت دارند و نه

۱- فرهنگ مختصر فلسفی شوروی: صفحه ۲۳۶

۲- دائره المعارف که چک شوروی: جلد هفتم صفحه ۲۸۰

۳- تئولوژی (theologia) یا علم ادیان مشخص نظریات مذهبی و مظهر هئایه فلسفی عناصر ضد انقلاب کلیسا و مسجد میباشد.

۴- کلیخ: سیستم طبیعت صفحه ۲۱۳

۵- کلیخ: مسیحیت مفتح - صفحه ۳۳۶

خدایابی لازم هستند» (۱)

دکتر ارانی مشخصات مذهب را بدین طریق تجزیه و تحلیل میکند :

- « یکی از عوامل مهم عقاید مذهبی این است که بشر ساده دو قسمت بکلی متمایز »
- « و متفاوت در خود حس میکند و نمیتواند آنها را با یکدیگر مربوط سازد یعنی »
- « روح را بکلی موجود مستقل و مجزا از بدن میدانند و مردن یعنی باقی ماندن »
- « جسم و رفتن روح هم این عقیده را تقویت میکند ؛ موضوع اسپاسی در اینجا پیدا »
- « کردن رابطه مابین روح و جسم و عبارت دیگر میان « فکر » و « وجود » ، »
- « میباشد . از دوره های اولیه همان که بشر هنوز راجع بجسم خود هم اطلاع کافی »
- « نداشت بواسطه خواب و خیال و غیره بخیال کشف این رابطه افتاد و بر حسب »
- « معلومات ساده خود مجبور بود که ظهور آثار روحی را بواسطه عملیات يك موجود »
- « مستقل و مخصوصی که در بدن او مسکن دارد بدانند . پس چون بعد از فوت انسانی »
- « روح باقی میماند باید دائمی و ابدی باشد ولی این مطلب برای بشر ساده يك تسلی »
- « خاطر نبود بلکه بدبختی بزرگی بود که با فرض های قابل فهم خود بکنه آفت »
- « نمیتوانست پی ببرد و این بدبختی را مقدر ثابت خود میدانست . بواسطه این اعتقاد »
- « بشر تمام اشیاء طبیعت را با روح تصور میکرد و بیک سلسله موجودات روحی »
- « مانند اجنه و ارواح اعتقاد داشت »

پله خانف مذهب را يك ترکیب « کم و بیش موزونی از تصورات ، روحیات و اعمال » میدانند و حقیقت هم عقاید پله خانف را تأیید میکند زیرا اگر اصول و مشخصات مذهب مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد مشاهده خواهد شد که افسانه های مذهبی تماماً از « تصورات » و احساسات مذهبی از « روحیات » تشکیل شده و « اعمال » مذهبی نیز در پرستش ها و ستایش های افراد نسبت به دایان مربوطه تظاهر میکند . پله خانف در حین تشریح مذهب با منطق محکمی ثابت میکند که بستگی مذهب و آئی میسم (۲)

۱- دیندرو : مجموعه تالیفات دیدرو- جلد دوم صفحه ۱۳۴

۲- آئی میسم که از واژه « روح = anima » اشتقاق یافته مظهر باره ای از اعتقادات مذهبی بشر اولیه است . بشر اولیه معتقد بود که در ماوراء هر شیتی يك روح مخصوصی وجود دارد و تمام اشیاء بوسیله ارواح خودشان اداره میشوند ، روی همین اصل تمام اشیاء از نظر بشر اولیه مقدس و قابل ستایش تلقی میشد و از اینجا تعدد خدایان ناشی میگردد . با اینکه علم بی اساس بودنت فانتزیهای ایمیستی را جداً ثابت نموده مهمتاً هنوز هم «مغالطه کنندگان عرفان مشرب که از دور اسم الکترون و پروتون و حرکت آنها را در داخل اتم شنیده اند فریاد میزنند همه چیز ذیروح است، دم روحانی در تمام موجودات وجود دارد ۰۰۰۰ البته سفسطه این بیان واضح است . اینها حرکت حیات و روح را از هم تشخیص نمی دهند و میدانند که نعش متحرک اتموبیل متوفیات را بواسطه وجود حرکت نمیتوان زنده نامید»

دکتر ارانی

بطوری مؤثر و تفکیک ناپذیر است که اگر تخیلات مربوط بروح نفی شود مذهب نیز وجود خارجی خود را از دست میدهد.

ثانیاً - پیدایش مذهب معلول چه عواملی است ؟

برحسب تحقیقاتی که گلباخ و دیدرو نسبت بعوامل بروز مذهب نموده اند اینطور نتیجه میشود که « مذهب محصول جهالت و عقب ماندگی بشر است » (۱) و در حقیقت هم « ترس و احتیاج ما در هر مذهب است » (۲) در طول يك دوره بسیار طولانی (یعنی چه در آن مرحله ای از تاریخ که انسان بشکل میمون و بصورت دسته های چند نفری در بالای درختان زندگی مینمود و چه در آن دوره ای که « کار و زحمت » میمونهای انسان نامارا بانسان های میمون نما تبدیل میگردد و بالاخره چه در آن زمانی که عمل « تولید » انسانهای میمون نامارا بانسانهای نیمه وحشی ترقی میداد) هیچ نوع افکار و عقاید مذهبی در طبیعت زنده وجود نداشت و نمیتوانست هم وجود پیدا کند زیرا مغز بشر تا آن حدی ترقی نکرده بود که بتواند قضایای خارجی را درک و منعکس نماید؛ فقط از دوره انسانهای نیمه وحشی بعهد است که اولاً رفته رفته زندگی مادی و وسائل تولید توسعه و تکامل مییابد و اجزاء مرکبه مغز بشر اولیه ، پاپیای این تکامل و براساس تجربه و فعالیت عملی، ترقی کرده و قضایای خارجی را باطرز وسیعتری درک و بطور عمیق تری منعکس میسازد ثالثاً اعتقادات مذهبی فانتزی مانند بشر نیز با شروع نطق و بیان نشو و نما پیدا میکنند .

دانشمندان مادی عوامل اساسی پیدایش مذهب و چگونگی پیدایش مذهب را بدین طریق تعیین و تفسیر نموده اند :

- ۱- حیرت و تعجب افراد در مقابل عظمت طبیعت یکی از عوامل پیدایش مذهب میباشد چنانچه دکتر ارانی میگوید :
- « روح در نتیجه پیش بینی خود دوبدبختی بزرگ را برای خویش احساس میکنند »
- « یکی اینکه خود را در میدان لایتناهی طبیعت که بقول پاسکال مرکزش همه جا است »
- « و محیطش هیچ جا نیست درک کرده با کمال غروری که دارد مجبور بسپر انداختن »
- « میشود تا حدی که درخشان ترین فکرها ی نوع بشر با کمال یاس در میدان افکار »
- « پر و بال سوخته و عاجز میماند . سقراط یونانی اعتراف میکند : تا بدجا رسیده »
- « دانش من - که بدام همی که نادانم . ابوعلی سینا فریاد میکند : دل گرچه در این »
- « بادیه بسیار شتافت - يك موی ندانست ولی موی شکفت و نیز گوید « بموت و لیس له »
- « حاصل سوی علمه انه ما علم » . خیام نیشابوری بیچاره شده میگوید : دوری که »
- « در او آمدن و رفتن ماست - آنرا نه بدایت و نه نهایت پیدا است . گوته آلمانی در »
- « شاهکار خود « فاست » با کمال یاس میگوید : »
- « بالاخره فلسفه، طب، حقوق و حتی متاسفانه فقه و اصول تحصیل کردم ، حالا »

۱- دیدرو: جلد دوم - صفحه ۱۳۴

۲- دکتر ارانی: اصول علم روح - صفحه ۳۳۵

« دیوانه وار اینجا ایستاده‌ام و پایه دانشم از حال اول تجاوز ننموده است ، حتی لقب
 « دکتری و مازیس‌ترا پیدا کرده‌ام بالاخره می‌بینم که ما نمیتوانیم هیچ چیز را
 « درک کنیم ولی درک همین حقیقت قلب مرا آتش میزند و میسوزاند. انا تول فر انسی »
 « در حسرت است که در دوره زندگی اطراف و جوانبش پراز اینهمه علامت سؤال (!) »
 « میباشد . بشر این بدبختی را از روز اول حس نموده در صدد رفع آن بر میآید یعنی
 « پناهگاهی طلب میکند که بتواند آنرا پشتیبان خود قرار دهد و این پناهگاه عقاید
 « مذهبی است و چنانکه بعد خواهیم دید مادیات در تولید و مقدرات مذهب دخالت
 « اساسی میکنند »

۲- هرگز و عدم حرکت جسم بشر (پس از مردن) نیز دو مین عامل
 اساسی پیدایش مذهب میباشد ؛ بشر اولیه در زندگی روز مره خود میدید که
 هر روز عده‌ای از خویشان و رفقای او پس از یک دوره کم و بیش کوتاهی بی حرکت
 باقی میمانند و جسم آنها بدون اینکه چیزی را از دست بدهد فاقد مظاهر زندگی
 (حرکت - نطق - شنیدن - دیدن و غیره) میگردد و همان جسمی که چندین ده سال در
 فعالیت بود بلافاصله پس از مردن شروع بهفونت و ازهم پاشیدگی مینماید ؛ این مشاهدات
 از یکطرف و عدم قدرت درک علت و معلولای قضایا از طرف دیگر بشر اولیه را بوجود
 روح معتقد میکرداند و این اعتقاد نیز کم کم ترقی نموده و بشکل آتی میسم در میآید
 و بقول دکتر ارانی : « بواسطه این اعتقاد بشر تمام اشیاء طبیعت را با روح تصور
 « میکرد و بیک سلسله موجودات روحی مانند اجنه و ارواح اعتقاد داشت . عقیده بهمرا
 « هائی روح ، انسان را به ذیروح بودن قوای طبیعت نیز معتقد میکرد و از اینجاعتقاد
 « بخدایان مختلف که هر یک برای یکی از قوای طبیعت بود پیدا شد . تمام این
 « تغییرات متوالی در تاریخ همه ملل مشهود است جز اینکه آثار میتولوژی هر قوم بر حسب
 « اختصاصات نژادی و موقع جغرافیائی و غیره حالت مخصوصی دارد . فرض اجنه و
 « ارواح و یا دردوره های بعد ، فرض قوای طبیعت و خدایان مخصوص بآنها با تئوریهای
 « علمی امروزه قابل مقایسه نیست چه این فرضها فقط برای این بود که بشر در اطراف
 « قضایا افلا بتواند فکر کند و دست آویزی داشته باشد بشر هر چه را میدید بحالت
 « ذیروح در میآورد و صفات انسانی را برای خدایان خود قائل میشد (ولی بدون
 « اینکه خود متوجه باشد) مثلا خدایان خود را بشکل حیوانات و یا انسان مجسم میکرد
 « و آنها را بدو دسته منقسم مینمود : خدایان خوب و خدایان بد و بدین ترتیب قضایای
 « احساسی ترس و محبت نسبت به خدایان در او تولید میگشت و این امر او را مجبور
 « بقربانی کردن برای خدایان که مخلوق خود بشر بودند مینمود »

۳- جهالت در مقابل قوای طبیعت سومین عامل اصلی پیدایش مذهب را
 تشکیل میدهد ؛ بشر اولیه میدید مرتباً شب بروز منتهی شده و در پس هر روز و روضی
 یک شب تاریک قرار دارد ، بشر اولیه میدید که وقتی هوا رو بسردی میگذارد شبها
 بلند و درموقمیکه هوا رو بگرمی میرود روزها بلند میشود و این قضیه بانظم خیلی دقیقی

دائماً در جریان است ، بشر اولیه میدید هنگامی که هوا ابر است باران میآید وزمانی که طوفان میشود رعد و برق ایجاد میگردد : این مشاهدات با هزاران هزار مشهودات دیگر برای بشر اولیه (که مغز او قادر بتجزیه و تحلیل قضایا و کشف علت و معلولی فنونهای طبیعت نبود) تصویری تولید میکرد و فکر او را بوجود یک «توه مابعدالطبیعه» که « قادو و فرمانفرمای طبیعت میباشد » مشغول میساخت .

بطور کلی « ظهور مذهب بر روی دو اساس مهم قرار گرفته : »
 ۱- رابطه انسان با طبیعت ۲- رابطه افراد انسان با یکدیگر یعنی رابطه « هر فردی با هیئت اجتماعی بشر . معلوم است که بشر هر چه ساده تر و در درجات پست تر « تمدن باشد به طبیعت و قوای آن محتاج تر میباشد . معلوم است بشر وقتیکه اسلحه اش « منحصر بسنک صیقلی نشده یا استخوان و چوب است و زندگی خود را بزحمت میتواند « بوسیله شکار و یا ماهی گیری اداره کند قهراً در طبیعت معتقد باجنه و ارواح و قوای عجیب و غریب میشود با اینکه اگر یک قوم ساده فلاح مانند ملت مصر و چین را در « نظر بیاوریم که زندگانشان فقط بوسیله قوای طبیعت مانند نور آفتاب و باران و غیره « اداره میشود شکی نیست که این عوامل مهم زندگانی مادی در تصورات و خیالات « مذهبی نیز اهمیت مخصوصی را حائز خواهد شد مثلاً در مصر که حیات و ممات مردم « بسته به آبیاری بانیل بوده و مواقع طغیان آن نیز مباحثی بوسیله حرکت اجرام « سماوی و ملاحظاتی هیئت و نجومی معین گردد آنوقت دیگر جای تعجب نیست که « آفتاب و آسمان و ستاره و غیره در مذهب دخالت نموده و آسمان در مذهب ملت فلاحتی « چین مقام بس مقدسی را حائز گردد در این صورت دلیل عاری بودن عقاید بشر « امروزی از این قبیل خیالات در سایه تغییر زندگانی مادی او و ترقی فوق العاده تکنیک « و علم کاملاً واضح و آشکار است «

« تاثیر رابطه افراد نسبت به جامعه در عقاید مذهبی را نیز ابتدا میتوانیم در « مثالها بذهبی بفهمیم چون در ابتدا بشر عاجز تر بوده علاقه و اجبار او نیز در مقابل « جامعه بیشتر بوده است و اطاعت از قوانین قوم مهمتری را حائز میشده و از اینرو « مثلاً احترام روح اسلاف و اجداد در عقاید مذهبی دخالت زیاد میکرده است برای « مثال کافی است که اهمیت این موضوع را در مذاهب نژاد زرد دقت نمایم و اگر در « بعضی مذاهب شکار فلان حیوان در فلان فصل معین و یا کندن فلان نبات در فلان موسم « ممنوع است و دلیل آن بواسطه حکم اجنه و شیاطین و یانهای ملائکه و ارواح تعبیر « میشود معلوم است که جز یک سلسله قوانین مادی برای تعیین رفتار افراد در مقابل « جامعه چیز دیگری نبوده بلکه زندگانی مادی و اجبار این سلسله عقاید را ایجاد « نموده است . دخالت رابطه افراد نسبت به جامعه مخصوصاً وقتی شدید میشود که « اختلاف طبقاتی در میان قوم زیادتر شده باشد در این صورت طبقه حاکم و مقتدر « مذهب را وسیله مناسبی برای ضعیف و اسیر نگاهداشتن طبقه زیر دست « که باز همه از دوش آنهاست قرار میدهند و بدین ترتیب بر حسب اختلاف «

« طبقاتی و وضع زندگانی مردم عقاید مذهب داخل اجتماع شد یکدیگه مخصوصی »
 « پیدا میشوند که از شرکت مستقیم در کار زندگانی معافند و کار آنها انجام دادند »
 « رسومات مذهبی است و این طبقه روحانیون نیز بنوبه خود برای حفظ منافع زندگانی »
 « شخصی خود دخالت‌هایی در عقاید مذهبی مینمایند اما نباید مانند اشخاص سطحی تصور »
 « کرد که روحانیون در جامعه حکم دزد را دارند و از دسترنج دیگران زندگانی »
 « می‌کنند »

« حقیقت مسئله اینطور نیست ظهور طبقه روحانیون نیز مانند طبقات دیگر »
 « بر حسب طبیعت خود هیئت جامعه بوده و بمجرد اینکه تاریخ وجود آنها را نالازم »
 « دانسته ضعیف شده بخودی خود از میان رفته‌اند . عقاید آنها که خود هم مانند عموم »
 « معتقد بوده‌اند عقاید عمومی و مناسب با درجه تمدن زمان بوده است . در ادواری که »
 « بشر با ساده ترین قوای طبیعت هم مجبور بوده است جنگ سخت بکنند تا زندگانی »
 « خود را تأمین نماید روحانیون که از کار مستقیم برای زندگانی معاف بودند يك »
 « سلسله تکالیف لازم اجتماعی را عهده دار بودند و بموقع خرید جزه عناصر متری »
 « محسوب میشدند . روحانیون تخم اولیه علم را کاشته‌اند و اولین معلومات هیئت و »
 « نجوم از کهنه بابل و مصر است و اساس اولیه هندسه برای مساحت و تهیه نقشه برای »
 « معابد و حساب جزو رودخانه نیل برای آبیاری مصر و غیره تمام از پیشروان مذهب »
 « بوده و بطور کلی باید گفت مذهب دارای تخرمی است که به علوم فلسفی مبدل »
 « شده و آن نیز بنوبه خود علوم طبیعت را در مهمل خود پرورش میدهد . »
 « کلیات علوم طبیعی فلسفه را منقرض نموده فلسفه مذهب را از میان »
 « می‌برد » (۱)

ثالثاً - تغییر و تکامل مذاهب تابع چه عواملی است ؟

آثار میتولوژی اولیه متوازی با تکامل زندگی مادی افراد تغییر کرده و در عین حال انبساط متراکم میشود و زمینه اقتصادی و اجتماعی نیز متدرجاً برای دعوی « پیغمبری » فراهم میگردد و از اینجاست که پاره‌ای از افراد بشر خود را مانند « پیامبر » بسایرین معرفی میکنند .

دکتر ارانی در این مورد مینویسد :

« ... ضمناً از نوع خود بعضی اشخاص را برای میانجی‌گری با خدا مناسب‌تر میدانست و همین مسئله باعث تولید یکدیگه و طبقه معین در هیئت جامعه میشد که روحانیون و کهنه باشند . فالگیری ، از غیب خبر دادن ، سحر ، رمل و غیره بآنها محول میگشت . »

« اما کم کم همین حرفه اساس زندگانی مادی یکدیگه معین شده بنا بر این روحانیون از نقطه نظر منافع مادی خود در عقاید عمومی تأثیر و نفوذ مینمودند »

« و این حال چنانکه خواهیم دید در ادوار بعد هم وجود دارد. »

« اگر هیئت جامعه را با يك فرد مقایسه نمایم باید ادوار میتولوژی و ابازمان طفولیت يك موجود زنده مطابق قرار دهیم و در حقیقت هم همینطور است و پناه آوردن انسان ساده بمقاید میتولوژی مانند ترس يك طفل است و انسان ساده بواسطه احتیاج و عجز بخدایان پناهنده میشود یعنی « ترس و احتیاج مادر هر مذهب است » رفع تمام بدبختیها بمعبده خدایان محول میشود ولی خدایان از عهده این تکلیف نمیتوانند برآیند. »

« در تفسیر این احوال و تغییر عقائد مذهبی اوضاع طبقاتی و وضع زندگانی مادی مردم مؤثر میشود و طبقه روحانیون برای حفظ حرمت و ممر معاش خود دلالتی برای بطلان عدم قدرت خدایان میتراشند که مثلاً طرز قرآنی صحیح نبوده و یا اینکه خدایان پاداش آنها را برای دنیای دیگر نگاهداشته اند. »

« کثرت عدد قوای طبیعت باعث تعدد خدایان می شود ولی کم کم بشر در قدرت خدایان مشکوک میگردد و میخواست راه حلی پیدا کند، ولی عقاید مذهبی دائماً در تغییر است و بدون اینکه بشر خود مطامع باشد وضع زندگانی مادی او در تعیین عقاید مذهبی تأثیر کلی میکند. همانطور که در زندگی اجتماعی هیئت جامعه بطبقات منقسم شده از باب و خادم، زبردست و زبردست پیدا میشود خدایان نیز بدرجات مهمتر و بی اهمیت تر تقسیم میگرددند دوره خدایان و نیمه خدایان و اعصار پهلوانی، بظهور میرسد ولی بعد از آن بتدریج خدایان روحانی تر و از حیث عدد کمتر شده خداهای متعدد زمینی بخدای واحد آسمانی مبدل میگردد و مذاهب موحد از قبیل زردشتی، یهودی، عیسوی، اسلام و غیره و عقاید فلسفی مانند عقیده افلاطون يك خدای متحد الشکل آسمانی را برسویت می شناسند و به قول یکی از فلاسفه خدای واحد آسمانی دو نتیجه تقطیر خدایان متعدد زمینی تولید میگردد. »

« در اینجا نیز مذهب در تحت تاثیر زندگانی مادی بشر است و نظیر امپراطور مستقل در زندگانی اجتماعی، در مذهب نیز يك خدای قادر مطلق موجود است و خلفای او در روی زمین اعم از اینکه مرکزشان روم باشد و یا محل دیگر مطابق با وضع طبقه بندی مردم یعنی غنی و متوسط و فقیر بطبقات و درجات تقسیم می شوند. »

« ولی حال با این وضع نیز باقی نمی ماند و بوسیله تفکرات علمی مخصوصاً علوم طبیعی يك سلسله روابط علت و معلول در طبیعت مشاهده میشود و بنابراین مذهب نیز مطابق با معلومات زمان اصلاح میگردد. ولی دیگر « مذهب اصلاح شده » آخرین درجه ترقی مذهب است ظهور مذهب بهائی در ایران در حقیقت يك نوع اصلاح مذهب اسلام است از زمان احمدیها بعد فکر تغییرات در اسلام پیدا شده بکرامت و بعد بشیراز نفوذ میکند نفوذ سید محمدعلی باب و میرزا حسینعلی مهنا الله با حکومت استبدادی ناصرالدین شاه مواجه میگردد. این قیام شبیه بقیام

لوتر است یعنی بورژوازی ایران بدینوسیله با حکومت استبدادی طرف میشود
فداکاری توده بهائی ثابت میکنند که این مذهب بفتح طبقه معین بوده است. «
مقارن با ظهور این مذهب تخم انقلاب سیاسی نیز بوسیله میرزا آقاخان
کرمانی و سید جمال الدین افغانی و غیره کاشته میشود که صدای آن اول دفعه
بوسیله تیر میرزا رضای کرمانی قاتل ناصرالدین شاه بلند میشود و بفریاد های
مشروطه طلبی منتهی میگردد.»

« دین مزبور نیز بواسطه دگرگون شدن اوضاع دنیا دارد منقرض میشود
و دستورات اقتصادی و اجتماعی آن برای دنیای امروز ناقص است. و همچنین است
اصلاح تعلیمات «دوره عیسی بوسیله (لوتر) در آلمان و (کارلن) در فرانسه»
« مذاهب اصلاح شده نیز با وضع زندگی مادی مردم رابطه کامل دارد و این
درجه از مذهب مخصوص دوره های سرمایه داری است. از اینجا بیعت مذهب
اهمیت خود را در جامعه ازدست داده میدان را برای عقاید علمی آزاد میگنارند.
در دوره مذاهب اصلاح شده غیب گوئی و سحاری محدود میشود. مذهب بناهنگام
مجهولات و مبهمات میشود و تسلی خاطر یکدسته مضطرب میگردد.» (۱)

« دقت در تغییر تدریجی عقائد و تجسمات مذهبی و مطابقت کامل آن باطرز
اداری مادی هیئت اجتماعی از نقطه نظر علمی مطالب بسیار شیرین و جالب توجهی
است. وقتی که بنی نوع بشر بحالت خانواده های مجزا زندگی میکرد خدایان
مذهبی نیز خدایان خانوادگی بودند و مقدسات هر خانواده مخصوص بود مثلاً
خانواده روح اجداد خود را محترم میدانست.»

« بتدریج وقتی زندگی دهقانی شروع میشد تجسم خدا نیز عمومی تر گردیده
نظیر ده خدایان ده پیدا شدند، وقتی که انسان شهر نشین شد بت های دهکده به
خدایان شهری مبدل گردیدند بعد خدای ولایت و ایالت شده بعد مقام خدای ملی
را پیدا کردند یعنی موقعی که کم کم ایالات و ولایات مختلف در تحت اقدار يك
مرکز مستقل پادشاهی و امپراطوری در آمدند تجسم خدایان نیز مرکزیت پیدا
کرده تجسم يك خدای قادر مطلق که پایتختش در اعلی نقاط آسمانهاست تمام
عقائد مذهبی را در تحت تسلط خود قرار داد و بنا بر این هیچ جای تعجب نیست
که خدای ملی يك ملت کوچک فلسطین یعنی یهودی ها در زمان امپراطوری
مرزی روم که دنیای متمدن مغرب را در تحت تسلط داشت کم کم ترقی نموده خدای
عمومی دنیای متمدن قدیم شد. قوانین تاریخ بقدری ثابت و عمومی است که اگر
موضوع مسیح هم نبود در هر حال این مقام برای يك خدای کوچک ملی باز بود
و خدای دیگری این درجه را احراز میکرد ولی خدای یهودی ها برای این مقام
مناسبتر بود و از این جهت هم تاریخ او را بدین پایه رسانیده معلوم است که باز

تمام ملل چنانکه باید و شاید باهم رابطه نداشتند بنا بر این هنوز ممکن نبود که يك خدای واحد برای تمام ملل قرون قدیمه تولید شود . «
 « عوامل اولیه برای ایجاد مذهب اسلام با عیسویت یکی نبوده بنا بر این در ادوار اولیه این دو مذهب اختلافی هست . اساس دو مذهب اسلام و عیسویت بر روی مذهب کلیسیایی قرار دارد و هر سه مذهب از نژاد سامی شروع میشوند . مذهب اسلام از میان قومی بظهور میرسد که در بیابان بی آب و عاف در حالت بادیه نشینی زندگی میکنند و طوایف مختلفی آن دائماً با یکدیگر در جنگ و نزاع میباشند . »

« حواصیل لازمه برای زندگی در داخله عربستان کم است و این قوم به ترتیب است باید بخارج راه داشته ولی چیزی که هست برخلاف عوامل اولیه عیسویت این قوم تا حدی در حالت استقلال زندگی میکنند و ممالک دهمین عصر که ایران و روم باشند بعنوان سرهشوق وجود دارند . »

« با دقت در این ملاحظیات خواص مذهبی که ممکن است در میان این قوم بظهور برسد کاملاً واضح است . این مذهب چون ممالک مرکزی همچو اعراب بعنوان سرهشوق در پیش دارد يك خدای عمومی و مرکزی ایجاد میکند و بت های طوایف جزء را در هم شکسته تمرکز آنها را بخدای مرکزی قادر اختصاص میدهد . چون قوم زبردست نیست و اختلاف طبقاتی هم باندازه کافی وجود ندارد این مذهب بر خلاف عیسویت بحد اغراق جنبه صلح جویی نداشته بجهاد و دفاع دو اصل مهم اصول آنرا تشکیل میدهد . »

« اما این مذهب چون در نتیجه احتیاجات اجتماعی برای اداره و جمع کردن سیلاب های موقتی خاک کم آب عربستان و از میان بردن جنگهای دائمی و غیره و غیره تولید شده پس باید بیش از مذاهب دیگر در زندگانی مادی دخالت کرده قوانین برای اداره امور مادی قوم ایجاد نماید و چنانکه مذهب اسلام این خاصیت را داراست (حق زکوة و خمس بعنوان مالیات مثلا) . اما رابطه این قوم با ملل دیگر چگونه باید باشد ؟ »

« عربستان مال التجاره مهمی نداشت تا رابطه تجارتمی داشته باشد هرگز تمدن نبود تا رابطه علمی باشد پس مذهب بایستی نیز در اینجا احتیاج را رفع کرده راه حلی پیدا کند و اینطور هم شد مذهب حمله و هجوم و غارت را بحد ملل همچو اعراب بعنوان مسلمان کردن آنها اجازه داده اصولی نیز برای ترتیب غارت و تقسیم زنها قائل شد فکر مهم پیشرفت اینرا قرار داد که هجوم کنندگان میگفتند «لنا احدى الحسنین» یا غارت میبرید و یا بیبهشت میرویم و اگر جز این بود غلبه عرب بر اقوام مجاور حکم محال را داشت . »

« چون در بدو اسلام که مسلمین تقریباً همان خود اعراب بودند در اوضاع اجتماعی عرب اختلاف طبقاتی شدید نبود لذا در مذهب هم طبقه بندی بعمل نیامد

و چنانکه میدانیم دوره خلقای راشدین دوره تساوی و برادری است ولی مذهب اسلام از شبه جزیره عربستان تجاوز کرده ایران و قسمتی از مستملکات روم را که دو مملکت امپراطوری قدیم بودند در حیطه نفوذ خود قرار داده بود بنا بر این موضوع اجتماعی این ممالک هم در مذهب اسلام نفوذ کرده آنرا از حالت اولیه خود برگرداند یعنی استبداد و طبقه و درجه بندی مذهبی از زمان خلقای اموی شروع شد.»

« از این بعد مقدرات اسلام با مقدرات قسمتی از مذهب مسیح شباهت دارد که ما در زیر بدان اشاره خواهیم کرد.»

« اما عوامل اولیه ظهور مذهب مسیح غیر از اسلام است. این مذهب در میان يك قوم زبردست (یهودیها) پیدا شد و در قوم مقتدر نیز (رومیها) ابتداء میان غلامان و بندگان رواج گرفت. معلوم است که خواص چنین مذهب با مذهب اسلام اختلاف زیاد دارد چه در اینجا اداره مادی هیئت اجتماعی بوسیله قوم زبردست انجام میگردد و مذهب مجبور بترمیم آن نیست ولی در میان قومی پیدا شده که زیر دست و تحت فشار است و ثمره دسترنج او را دیگری میبرد و او خود محتاج است پس مذهبی که در میان این قوم پیدا میشود باید اسباب تسلی خاطر او را فراهم بکند و دنیا را در نظر او خوار کرده و هدیه آخرت بدو بدهد و او را به رهبانیت و بیعلاقگی بدنیاء تربیت کند و در حقیقت تمام این خواص در عیسویت موجود است.»

« اما ممکن است کسی ایراد کند که چون این مذهب ابتدا از طبقه زبردست شروع شده مخصوصاً باید انقلابی و اجتماعی باشد این صوفی گری که در مذهب عیسی است نتیجه کدام قضیه مادی تاریخ است؟ اندکی دقت فوراً مسئله را حل میکند.»

« يك طبقه زبردست وقتی میتواند موضوع اجتماعی را تغییر دهد که خود قابل ایجاد و پیش بردن این سلسله قوا این جدید مذهبی و با اجتماعی و اقتصادی باشد چنانکه در دوره های ملوک الطوائفی که قدرت دست امرا بود طبقه متوسط، به اصطلاح علمی بورژوازی قادر بود که قوا این وضع کند ولی در صورتیکه فشار و زبردستی تا حد غلامی و اسارت و بندگی برسد دیگر این قدرت از طبقه زبردست سلب میشود و این حال در موضوع اجتماعی ممالک امپراطوری روم وجود داشت و اسرا از تمام ممالک زیر دست بمملکت متمدن روم حمل میشدند و کارهای سخت و عملی زندگانی بعهده آنها محول بود و همین موضوع اجتماعی غلامی و اسارت بود که تمدن قدیم یونان و روم را منقرض کرد.»

« ولی چنانکه گفتیم طبقه اسرا و غلامان ضعیف تر از آن بود که خود دوره تمدن جدیدی را بظهور برساند تا آنکه طوائف زمرن از آلمان حالیه سرازیر شده دوره ملوک الطوائفی را که پیشرو دوره سرمایه داری است بمیان آوردند.»

چون اسارت در دنباله خود هیچ نوع دوره مادی تاریخ را نمیتواند تولید کند پس لاجرم مجبور بود که برای خلاصی خود بوساقل خیالی و تصویری متوسل شود و آن مذهب عیسویت بود »

« پس چنانکه میبینیم عیسویت در ابتدا با اسلام تفاوت زیاد دارد یعنی اولی دارای يك سلسله تصورات و خیالات و نصایح برای خوار نشن دادن دیا و تسلی خاطر یکدسته مردم رحمت کش و زبردست است و حال آنکه مذهب اسلام بطور کلی شامل يك سلسله قوانین اقتصادی و اجتماعی است که میخواهد مادیات يك هیئت اجتماعی را مرتب کند اما به مجرد اینکه قرون وسطی شروع میگردد در مشرق زمین و اروپا تقریباً وضع زندگانی مردم يك نوع میشود بنا بر این در وضع اولیه اسلام و عیسویت نیز تغییراتی پیدا میگردد یعنی عیسویت قرون وسطی مثلاً با اوائل عیسویت کاملاً متفاوتست .

« در قرون وسطی در مغرب و مشرق دوره ملوک الطوائفی شروع میشود و همین حال هم در مذاهب اسلام و عیسویت مشاهده میگردد . این مذاهب هم صفات عمومی خود را از دست داده بر حسب اوضاع مصلی تغییراتی مینمایند . پاپ و خلیفه بر شعب مختلفه مذهب ریاست دارند و دخالت مستقیم مذهب در سیاست زیادتر شده برای اسیر کردن طبقات زبردست و درجه بندی در هیئت جامعه شمشیر با تسبیح ، عمامه و زنار با سر نیزه عقد موافقت نمی بندد . نفع امرا و حکام با شیخ یکی میشود و تجسمات مذهبی را تا عروق شعریه طبقات زبردست نفوذ میدهند که بتوانند استفاده کاملتری از آنها بنمایند یکی از خواص مهم قرون وسطی مخلوط شدن علم و مذهب است و این دوره ها را عهد «سکولاستیک» مینامند . در این دوره علوم یونانی و عقائد ارسطو و افلاطون حالت مذهبی بخود گرفته علمای قرون وسطی میخواهند این علوم را با مفهوم آیات قرآن و یا انجیل مطابق نمایند چنانکه ایران شهری و ناصر خسرو همین کار را کرده اند و اگر عقاید علمی میخواست تا حدی خود را از قید مذهب خلاص کند صاحب عقیده مورد طعن و لعن واقع میشد مانند محمد ذکریای رازی و حتی در قرون جدید هم جدا کردن علم از مذهب فداکاری ها لازم داشت چنانکه در قدم اول « جوردانو برونو » هالم ابطالیایی قربانی این آتش شد و اگر گالیله زانو بر زمین زده بخبط بزرگ خود که برخلاف مفاد آیات انجیل زمین را متحرک میدانست اقرار نکرده بود قربانی دیگر میشد .

« نسبت دادن بوعلی سینا و خیام بکفر نیز نتیجه اظهار آزاد عقاید علمی بدون ملاحظه تطابق با قرآن بوده است »

« پس میبینیم که مذاهب عیسویت و اسلام هر دو به اوزات یکدیگر در دنباله مذهب یهودی قرار میگیرند یا وجود اختلاف کامل عوامل اولیه در قرون وسطی بواسطه شباهت زندگانی مادی ممالک مشرق و مغرب (اوضاع ملوک الطوائفی)

هر دو بیک حالت افتادند .

« مذهب از یکطرف با علم و از طرف دیگر با سیاست مخلوط شده اصول آن بِنفع طبقه حاکمه (اعیان و اشراف و روحانیون) تمام میشد . طرز درجه بندی ملائک و مالکین دوزخ را «دانت» شاعر مشهور ایتالیایی در قرن سیزدهم با کمال فصاحت بنظم در آورده است »

« قبل از اینکه ما مقدرات مذهب را پس از دوره قرون وسطی در قرون جدیده شرح دهیم بهتر است که در مذهب نواد های ژرد (چین) و هندوستان و ایران قدری تعمق نمایم . مذهب زردشت که مذهب یک مات ساده فلاح مانند ایرانی بود ناچار در تحت تاثیر اوضاع زندگی مردم واقع شده مثلاً شغل زراعت یکی از مهمترین وظائف پیروان این مذهب بود و نیز اوضاع طبیعی ایران که همولا ضد این است از قبیل اختلاف زیاد ارتفاعات سطح زمین در یک مسافت کوچک و اختلاف شدید درجه حرارت در مدت روز و شب و اختلاف شدید فصول و مجاور بودن نواحی لم یزرع و ریگزار با خوش آب و هوا تربت ولایات دو مذهب دخالت کرده تولید دو جسم متضاد خوب و بد یزدان و اهریمن و غیره را مینمود مذهب زردشت در ایران از نقطه نظر عقاید برای طبقات مختلفه جامعه مناسب بود و از این جهت در ایران قدیم توانست عمومیت کاذب پیدا کند . دخالت مذهب مجوس در حالت اولیه این مذهب نیز تغییراتی داد . در هندوستان دوره سرود های «ودا» دوره قدیمی در تاریخ مذهب است . در این دوره مذهب برهنه دین عمومی بود »

« برهنهها که روحانیون بودند طبقه مخصوصی را تشکیل میدادند که اعمال قربانی و ادعیه و غیره بعهده آنها بود . اختلاف آمول و ثروت در میان مردم زیاد نبود و از این جهت اقتدار دست طبقه روحانیون بود . اما چنانکه میدانیم در دنباله ایندوره مذهب «بودا» ظهور و در میان عامه انتشار پیدا میکند ظهور مذهب بودا نیز بر حسب تغییر اوضاع اجتماعی بود یعنی کم کم بواسطه هجوم اقوام خارجی از طرف شمال در هندوستان نیز مانند یونان قدیم دوره غلامان تولید شد »

« یکدسته معینی بار خورد را بردوش طبقه دیگر که غلام و اسیر بودند و به زبان هندی «سودرا» نامیده میشوند گذاشتند . اما طبقه بندی مردم در هندوستان بطور مخصوصی یعنی بشکل اصناف بود و اصناف مهم هبارت بودند از برهنه ها اهرای جنگی ، مردم آزاد ، دهاقین و تجار و بالاخره سودرا ها یعنی غلامان . اطفال و جوانان هر صنف همان شغل اجداد خود را گرفته از آن صنف خارج نمی شدند »

« معلوم است این وضع زندگی مادی در تجسمات مذهبی نیز بلید تاثیر مخصوص داشته باشد و همینطور هم بود . هر کس در هر طبقه که بود دیگر نمیتوانست از آن خارج شود یعنی با اراده خود در دوره زندگی از تغییر مقدرات عاجز

بود پس چطور میتوان مقدرات را تغییر داد؟ تنها چاره تصورات و خیالات مذهبی است یعنی اعتقاد باینکه روح دائمی است و همین روح من در ادوار مختلفه بوده است و من در آینده نیز زنده خواهم شده اگر حالا کارهای خوب کردم در آینده در میان صنف بهتری متولد میشوم و حتی میتوانم بمقام پهلوانی و یا خدائی برسم و اگر کار بد کردم در صنف پست تر بدنیا آمده ممکن است مبدل بحیوان و یا نبات گردم، معلوم است که این طبقه بندی هیئت جامعه اکثریت مردم را در شکنجه داشت و اختلاف طبقاتی کم دایماً رو بتزاید بود تا آنکه در قرن ششم قبل از میلاد که تاریخ يك تغییر اساسی را ایجاب میکرد مذهب «بودا» پیدا شده خود بودا برخلاف مشهور پادشاه نبود بلکه جزو صنف دوم یعنی اشراف بالنسبه بی اهمیت بود و چنانکه گفتیم در این موقع اقتدار دست روحانیون بود ولی بتدریج صنف دوم نیز رقیب و ریاست بز جامعه شده بودند بنابراین قیام اصلی بودا بر ضد مذهب برهن ها بود و مردم میگفت که برای پاکی مذهبی قربانی کافی نبوده باید وظائف مذهبی را خوب دانست و حتی المقدور از لذات دنیایی صرف نظر نمود و چون این مذهب نیز مانند مذهب زردشتی برای اصناف مختلفه مناسب بود همومی شده اما مذهب بودا نیز مانند زردشتی و عیسویت و اسلام رفته رفته از حالت اولیه خود خارج شده بر حسب اوضاع اجتماعی تغییرات نمود. موازی با مذهب بودا يك عقیده فلسفی نیز بر ضد برهمنائی پیدا شد که فلسفه «کاره» باشد و این فلسفه مبداء تمام حقایق را از ادراکات و تأثیرات میدانست و در حقیقت مانند شهرهای یونانی آسیای صغیر (طالس و هراکلید) يك نوع فلسفه ماتریالیزم بود»

« بطور کلی عقاید هندی در تمدن ایرانی نیز نفوذ کامل داشت. در چین از قدیم الایام مذهب با فلسفه توأم بوده و برخلاف یونان و هند فلسفه بر ضد و در نقطه مقابل مذهب نبوده دلیل این مسئله بعقیده بعضی از علما این است که در چین يك طبقه مخصوص از روحانیون وجود نداشته و چنانکه از روی عقاید مذهبی چینیها معلوم میشود از قبیل احترام روح اجداد و اسلاف و غیره ریاست مذهب هم بترتیب از پدر خانواده و بزرگ قوم شروع شده بامرا و فرمانروایان میرسید معلوم است که وجود نداشتن طبقه مخصوص از روحانیون باعث میشود که انقلابی هم بر ضد آنها بظهور نرسد و از ابتدا علم و مذهب با هم التیام پیدا کند. مذهب چینی ها برخلاف آنچه که مبلغان عیسوی میخواهند بنطاق جلوه دهند توحید و پرستش خدای واحد نیست بلکه «شانگ تی» فقط خدای بزرگست نه خدای واحد»

« چنانکه میدانیم یکی از قدیمترین عقاید مذهبی و فلسفی چینی ها «تطابق ترتیب هیئت حاکمه با طبیعت» است که آنرا اصل بزرگ (بزبان چینی «لونگ- قلا») مینامند و موضوع آن در سرود های ملی چین «بی- کینگ» (که نظیر ایلیاد و ادیه و داستانهای باستانی ایران است) دیده میشود. يك سلسله تغییرات

مهم در عقاید مذهبی چین در قرون ششم و پنجم و چهارم قبل از میلاد دیده میشود و چنانکه میدانیم در همین قرون بحرانهای مذهبی در هند و یونان نیز وجود دارد»

« در این قرنها در مملکت چین عهد مفرغ که از ۲۰۰ سال قبل از میلاد شروع میشود سیری گشته دوره آهن بظهور میرسد گفتیم که تغییرات مذهبی نمیتواند بخودی خود شروع شود بلکه باید دلائل مادی داشته باشد • حقیقت مسئله هم همینطور است در این قرنها دو سلسله جنگهای مهم در تاریخ چین مشاهده میشود: جنگ امرا با یکدیگر و با اقوام وحشی خارجی برای حفظ ریاست و جنگ امرا با رعایا و دهاقین برای اخذ مالیات و نظام اجباری • در این موقع مالیات از همان جنس محصول اخذ میشد ولی بکنوع مالیات بر نمک و آهن هم در این دوره دیده میشود»

« بواسطه جنگهای دائمی و عدم مواظبت بجاری میاه و طرز آبیاری و اجبار سرباز دادن نوده را از پای در آورده بود و ظهور يك سلسله عقاید را برای اصلاحات و تسلی خاطر مردم، تاریخ ایجاب مینمود بنابراین مقدمات «کونگ - تسه» که اروپائی ها آنرا «کونفوسیوس» مینامند ظهور کرد • ولی قبل از او «لا - تسه» يك سلسله عقاید جدیدی برای تجسمات مذهبی و اجتماعی بیان کرده بود که اساس آنها بر جنگ با صلح بود یعنی خود را کنار کشیدن و با حکومت ابدآکار نداشتن «کونگ تسه» اساس فکر خود را برای برقرار کردن حکومت شاهنشاهی مصروف داشت و عقیده او این بود که جامعه باید کاملاً طبقه بندی شده بدر ریاست برزن و اطفال داشته برادر بزرگ بر کوچکتر مساط باشد»

« در تمام این حالات تاثیر زندگانی مادی در نوع عقاید مذهبی کاملاً مشهود است • همه جا و همیشه طبقه مقدر يك مذهب علاقه دارد • طبقه زیر دست اگر دارای قدرت است بهتخلص خود نباشد يك نوع مذهب صوفی مآب پیدا میکند و اگر طبقه زیر دست در خود قدرت جنبش حس کند ابتدا با مذهب که اساعه طبقه مقدر است مخالفت مینماید»

« در ممالک چین و هند در طی قرون وسطی و جدیده مذهب تغییرات اساسی نمیکند چه زندگانی اقتصادی آنها یکنواخت بوده است • استیلای دول اروپائی قهراً آثار جدیدی بظهور رسانید که دنباله آن تا امروز دوام دارد • قیام «سن یاتسن» بر ضد رژیم قدیم يك سلسله عقاید جدید در چین پیش آورده است و در هند با اینکه عقاید متضاد دیده میشود در حقیقت وضعیت همه مذاهب مناسب با حال يك ملت زیر دست مآیوس میباشد که آن نیز دارد در نتیجه اوضاع عمومی دنیا عوض میشود»

« تا حال طرز تکامل و نمو مذهب را فهمیدیم • اکنون متذکر میشویم از دوره مذهب اصلاح شده دوره عقاید فلسفی شروع میشود • در دوره مذاهب اصلاح شده توده که چند صد سال قبل مخالف مذهب بود دوباره طرفدار آن میگردد

یعنی بمجرد اینکه اقتدار پیدا میکند مذهب را دو دستی میگیرد ولی قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ مصادف با ترقی سریع علوم است بنابراین بایستی مابین علم و مذهب آشتی کامل داده شود . فلسفه ایده آلزم عهدہ دار اینت وظیفه میگردد یعنی ایده آلزم جانشین مذهب میشود»

« از اواسط قرن نوزدهم ببعد توده مولد قوتی میگیرد و ایده آلزم با شروع این قدرت رو بضمف میرود »

« بطور کلی میبینیم اعتقاد باجنه و ارواح بمعقنات میتولوژی ، مذهبیه ، فلسفی مبدل میگردد و بالاخره عقاید علمی بدنباله تمام این ادوار ظهور مینماید و ناسخ تمام آنهاست . شاید بعضی ایراد گیرند اگر فلسفه منقرض شده است پس چرا در انیورسیتنه های ممالک متمدنه فاکولته فلسفه مقام خود را از دست نداده صد ها پروفیسور در هر دارالمعلم با نهایت عظمت و جبروت پشت منابر درسالون های بزرگ صدای خود را در فضای انیورسیتنه طنین انداز مینمایند . جواب این است که هنوز دربار پاپ از حیث عظمت بالاتر از اغلب دربار های امپراطوری های عظیم است ولی در عین حال از نقطه نظر پیشرفت اجتماعی دیگر دربار پاپ منقرض شده است چه « ایده تولوژی » مذهب عیسی دیگر مقهور و مغلوب گردیده نمیتواند در مقابل عقاید علمی دوام بیاورد . اگر صد سال دیگر هم دوام کند بالاخره در آتیۀ نزدیکی باید محو گردد فلسفه گوئی در انیورسیتنه ها و بازی کردن با الفاظ نیز همین حال را دارد با آنکه هست و نهایت قدرت را دارد ضعیف است و در شرف نابود شدن میباشد .

« همانطور که مدتی مذهب و فلسفه دوش بدوش بهوازات هم سیر مینمودند ، علم نیز با فلسفه مدتی مجاور هم وجود دارند » (۱)

رابعا - ترقی بین علم و مذهب کدام است ؟

« اختلاف مذهب و علم در این است که پایه اولی بر عقیده و ایمان و اساس دومی بر تجربه و تمقل است . این دو مفهوم یکی نیستند و اگر بودند مقابل هم گذاشته نمیشدند و دو مفهوم نداشتند » (۲)

« ما در طی این مشروحات از اختصاصات هر یک از مذاهب صرف نظر نموده »
 « کلیات مذاهب را تحت دقت در میآوریم و از آنچه ذکر شد معلوم میشود که »
 « مذهب محصول صورخیالی است برعکس افکار امروزی که نتیجه و حاصله تحقیقات »
 « علمی است یا بصارت دیگر مذهب از نقطه نظر علم روح (عقیده) و افکار »
 « علمی (دانستن) است . »
 « نباید اشتباه کرد که مذهب فقط از صور خیالی تشکیل شده است . حقیقت »

۱- دکتر ارانی : اصول علم روح از صفحه ۳۴۳ تا صفحه ۳۵۳

۲- دکتر ارانی : بشر از نظر مادی - صفحه ۳۵

- « امر اینطور نیست بلکه معلومات انسانی راجع بطبیعت در تشکیل آن کمک میکنند »
- « فقط اختلاف اساسی که مابین علم و مذهب موجود است این است که مذهب »
- « معلومات موجوده را بدست خیالات و تصورات سیرده علم آنها را بوسیله منطق »
- « و تجربیات یعنی یکم فکر کردن کاملتر مینماید. »
- « در دو مثال معمولی میتوانیم این اختلافات را بهتر دقت کنیم : باران یکی »
- « از قضایای مهم مادی برای ملل ساده فلاح است و از این جهت اینجا هم زندگی گاهی »
- « مادی در تصورات مذهبی دخالت میکند . ملل ساده که مذهبی تر فکر میکنند »
- « برای باران یک خدا و یا رب النوع و یا یک ملائکه مخصوص قائلند که درحقیقت »
- « باران در تحت اقتدار و تصرف اوست هر وقت خواست و اراده کرد باران میآید »
- « و اگر نخواست نه ولی باران مسئله حیاتی و مهمی است . پس چه باید کرد ؟ »
- « ملل ساده وساطتی پیدا میکنند که بلکه یکم آنها بتوانند دل آن شخص را برحم »
- « آورده از او قدری باران بگیرند از این رو به رب النوع یا خدای باران قربانی »
- « می برنند ، عبادت میکنند »
- « از طرف دیگر اهمیت مادی باران برای زندگی زیاد است بعضی منحصصین »
- « پیدا میشوند که بهتر میتوانند دل خدا ها را بدست بیاورند و از آنها باران بگیرند »
- « یک افسونگر چینی در این کار خود را از هر عالمی ماهر تر میداند . اما علم »
- « راجع بباران چه فکر میکند ؟ »
- « از روی معلومات فیزیکی و شیمیایی علم مستقلاً تشکیل میشود موسوم به »
- « علم جو . این علم آمدن باران را در خوبی و بدی عبادت و قربانی ندانسته باهلت »
- « خارجی مافوق باران مانند ملائکه و رب النوع و بت برای آن قائل نشده بلکه »
- « سبب آمدن باران را در خود همان قضیه باریدن یعنی در رابطه علت و معلول »
- « کلی دنیا جستجو میکند و اگر بخواهد مصنوعاً بارانی آورد یا به محال بودن آن »
- « اقرار میکند زیرا که علت و معلول آنرا بخوبی میشناسد و با اینکه اگر بوسیله هوا »
- « پیمای قدری شن نمک دار بهوا پاشیده نقطه اشباع هوا را پالین تر بیاورد در نتیجه »
- « عملیات خود اشتباه نمیکند . »
- « همیطور است راجع برعد که مذهب آنرا نتیجه فریاد و صدای تازیانه مامور »
- « ابرها میداند در صورتیکه علم این آنرا در مقدار کوچک یا تجربه علمی خود در »
- « لابراتوار تولید نموده علت آنرا دو تغلیبه الکتروسته میداند و اگر هم نتواند صدائی »
- « بشدت رعد تولید کند اقل دلیل آنرا نیز میداند . »
- « از روی این دو مثال فرق مذهب را با علم بخوبی فهمیدیم . مذهب هرچه »
- « را که دو طبیعت می بیند با تصورات و خیالات بان شاخ و برگ میدهد در صورتیکه »
- « علم نتیجه تمام ملاحظات خود را جمع آوردی نموده ، ترتیب داده ، طبقه بندی »
- « کرده و تجزیه و ترکیب مینماید و از روی آنها قوانین کلی علمی را استنباط »
- « می کند . »
- « معلوم است که در علم هم انسان گاه مجبور میشود که از تصورات و خیالات »

« كميك بگيرد و بدین ترتیب تئوری های علمی را احداث میکنند که در تولید »
 « آنها نیز عقیده و خیال و تصور دخیل است ولی اختلاف اساسی که مابین تئوری »
 « علمی و عقیده مذهبی موجود است اینست که علم خود میدانند که تئوری خیال و »
 « تصور است و او را موقتاً برای تسهیل تحقیقات عصبی دست خود کرده از این جهت »
 « هر محقق علمی خود همواره میگوید « تئوری هاقق ندارند ادعای ابدیت بکنند » »
 « ولی در مذهب اینطور نیست و عقاید مذهبی در فواصل لایتنهای از زمان و مکان »
 « ادعای صحت را دارند » (۱)

خامساً - آینده مذهب بگجا خواهد انجامید ؟

همانطوریکه دکتر ارانی میآموزد سه خاصیت مهم مذهب را روبفنا میبرد :

۱- اختلاف مذهب باعلم ۲- نزاع و اختلافاتلافاتیکه بین پیروان و امام مذهب ایجاد و شدت پیدا میکنند ۳- آلت دست شدن مذهب در دست طبقه حاکمه اجتماع طبقاتی .

الف - ما اختلاف بین علم و مذهب را در بالا نشان دادیم . در حقیقت « مذهب اگر صحیح باشد باید ثابت باشد و حال آنکه علم متغیر است و انسان متبدن منکر ادراکات خود نمیتواند بشود و اگر شد مذهب هم که از ادراکات اوست نابود میگردد و اگر مذهب مانند علم تغییر پذیرد پس هر یک از حالات آت نیز صحت مطلق را از دست میدهد و خود را معدوم میکند » (۲)

ب - « مذهب تولید اختلاف و نزاع مابین پیروان و امام مذاهب میکند چه هر یک خود را حق و دیگران را باطل میدانند در صورتیکه تمام از یک ریشه تولید شده و دارای صفات هموی و مطابق میباشد » (۲)

ج - « مذهب همواره آلت دست طبقه مقتدر و حاکمه هیئت جامعه است و برای مفلوب کردن طبقه زیر دست همواره تسبیح و صایب با سر نیزه در یک صف حرکت مینمایند (در ممالکی که رو بترقی میباشد مذهب را از حکومت جدا مینمایند) » (۳)

دکتر ارانی

بهین جبهه است که گلباخ میگوید :

« يك دولت عادل، متمدن، خیر خواه و بیدار، دولتی که صمیمانه برای نفع و صلاح اجتماع ابراز مساعی مینماید جهت اداره کردن اتباع هوشیار و معقول احتیاجی به افسانه های دروغ ندارد » (۴)

۱- دکتر ارانی: بشر از نظر مادی صفحه ۳۵

۲- دکتر ارانی: اصول علم روح- صفحه ۳۳۷ و ۳۳۸

۳- خوانندگان تشریح جزء بجزء اصول مذهبی و تخطئه آنها را در نشریه ای که قریباً بنام « آتئیست » منتشر میشود مطالعه خواهند نمود و پیدایش، تکامل و احتضار هر یک از مذاهب جهان را با دقیق ترین منطق مادی و بر اساس مدارک تاریخی انکار ناپذیر مورد دقت قرار خواهند داد .

۴- گلباخ - سیستم طبیعت - صفحه ۱۷۰

قسمت اول

مسائلی که دانستن آنها در درجه اول اهمیت قرار دارد

آ - تعلیمات مرحله اول سرمایه داری

تاریخ از نظر مادی - جریان انقلابات قرون وسطی و قرون جدید - تناقضات لایتحلی که در درون رژیم های فنودال و سرمایه داری وجود دارد - سیر تکاملی نیرو های مولده از دوره بردگی تا عصر سوسیالیسم - راز تجمع اولیه ثروت - تمرکز ثروت در يك قطب و تشدید فقر در قطب دیگر - انهدام جبری تولید های جزئی و کوچک - جریان تاریخ از فنودالیسم تا امپریالیسم - تناقضات داخلی کاپیتالیسم - ساعت مرگ مالکیت شخصی بورژوازی - تشدید تضاد های آشتی ناپذیر طبقاتی - پروتاریا : گورگن بورژوازی - تشکیل پروتاریا در يك طبقه واحد - جهش در عالم آزادی - افکار معمولی ضد سوسیالیسم - آینده آلهای اجتماع سوسیالیستی

- ۴ -

مادر شماره اول و دوم «انترناسیونالیست» راز تجمع

اولیه ثروت را مکشوف و جریان تمرکز ثروت را در يك

قطب و تشدید فقر را در قطب دیگر تشریح نمودیم .

اکنون بایستی دید تجمع ثروت تا چه حد در سر نوشت

مالکیت شخصی مؤثر است و کدام نقش را در سیر پیدایش ، تکامل و احتضار مالکیت

شخصی بازی میکند .

مارکس در جمله اول « کاپیتال » این مسئله را تحت عنوان « تمایل تاریخی تجمع سرمایه داری » مورد بررسی قرار داده و نشان میدهد که چگونه مترادف بانکامل و تراکم ثروت، ابتدا بردگان و سپس (وستانیان دوره فئودال متدرجاً بکارگزاران مزدور تبدیل و فرم ساده مبادله کاملاً محدود میشود و بالنتیجه تولید کنندگان حقیقی با شدت روز افزونی مصادره و مالکیت شخصی آنها (که متکی بکار شخصی است) از هم متلاشی و جای خود را بمالکیتی میدهد که پایه آن بر استعمار مولدین حقیقی استوار میباشد. « مالکیت شخصی، برخلاف مالکیت اجتماعی و دسته جمعی، فقط در آنجائی وجود دارد که وسائل کار و شرایط خارجی کار متعلق بفاصل معدودی می باشد. بر حسب آنکه این عناصر کارگر و یا غیر کارگر باشند جنبه مالکیت تغییر پیدا میکند »

مارکسی

مارکس ضمن تشریح انواع مالکیت شخصی متذکر میشود که در اجتماع طبقاتی تمام مظاهر مختلف مالکیت در بین قطبین دو نوع اصلی مالکیت، یعنی بین مالکیت شخصی کارگر و بر وسائل تولید و مالکیت شخصی غیر کارگر بر وسائل تولید، قرار دارد. مارکس سپس به نقش مالکیت شخصی در ادوار قبلی از سرمایه داری (که مظهر تولید های جزئی و پراکنده بود) اشاره نموده و چنین مینویسد:

« مالکیت شخصی کارگزاران بر وسائل تولید، اساس تولید جزئی را تشکیل میدهد و تولید جزئی نیز شرط لازمی است برای تکامل تولید اجتماعی و آزادی شخصی خود کارگر. راست است که هم در رژیم بردگی و هم در سایر رژیم هایی که تابعیت فردی در آن حکم فرماست بتولید جزئی برخورد میشود ولی این قضیه فقط در جائی رشد کامل مینماید، فقط در جائی تمام انرژی خویش را متظاهر و فرم کلاسیکی مربوط بخود را تحصیل میکند که کارگر بر شرایط کار خود، بر وسائلی که در موقع کار مورد استفاده قرار میدهد مالکیت شخصی و آزادانه داشته و دهقان هم مزرعه ای را که در آن زراعت مینماید متصرف و پیشه ور نیز ابزارهایی را که مانند یک ویوتوئر (۱) با آن کار میکند در تحت اختیار خود داشته باشد » (۲)

در اینجا مارکس نشان میدهد که بر اثر تولید جزئی اولاً زمین و سایر وسائل تولید از هم پراکنده شده و بالنتیجه تمرکز ابزار کار و تعاون متقابل عاملین آنها وجود خارجی پیدا نمیکند ثانیاً فعالیت نسائی که در یک رشته واحد تولید بعمل میآید از هم مجزا و بهمین جهت هم حاکمیت اجتماعی بر طبیعت نشوونما نمی یابد و هم در جلو تکامل نیروهای مولده موانع بزرگ ایجاد میشود.

ولی تولید جزئی فقط تا مرحله معینی میتواند موجودیت و حاکمیت خود را حفظ کند، و وقتی تکامل تکنیک تولید و طرق تولید از حد معینی تجاوز نمود تولید جزئی

۱- ویوتوئر (Virtuoso) که یک واژه یونانی است به شخصی اتلاق میشود که در کار و هنر خود بمالترین درجه استادی ترقی یافته باشد.

۲- مارکسی: جمله اول « کاپیتال » فصل « تمایل تاریخی تجمع سرمایه داری »

خواه و ناخواه محکوم بنا بودی شده و بادست خویش عوامل انهدام خود را فراهم میکند. در این مرحله است که بقول مارکس تمام نیروهائی که در قید تولید جزئی مقید میباشد در قلب همان اجتماعی که پایه اش بر تولید جزئی استوار است تکامل و تقویت یافته و باعث میگردد: ۱- و مسائل انفرادی و پراکنده تولید متمرکز و مجتمع شود ۲- مالکیت وسیع سابق متراکم گردد یعنی زمینهای متعلق بده ها میلیون دهقان، ابزار تولید ملیونها نفر پیشه ور در ید قدرت عده معدودی تقرار گیرد و مسائل حیاتی اکثریت در دست اقلیت بیفتد. این همان مرحله ایست که مظهر اولین دوره سرمایه داری، مظهر دوره تکامل و ترقی مالکیت شخصی بورژوازی و بر وسائل تولید تلقی میشود.

تحول مالکیت شخص غیر بورژوازی بمالکیت شخصی سرمایه داری باطرز و حشتناکی صورت میپذیرد. مارکس برای تجسم این قضیه چنین مینویسد: « مصادره مولدین مستقیم با واندالیسم (۱) بی رحمانه ای انجام میگردد. فنر های محرکه این مصادره مظهر شرم آورترین و کثیف ترین، مظهر نفرت انگیز ترین حرص و شهوت بوده و آخرین مرحله تنگی نظر را میرساند. مالکیت شخصی که با کار شخصی بدست میآید و باصطلاح بر رشد طبیعی کارگر جداگانه، که تابع شرایط کار خودش میباشد، استوار است بوسیله مالکیت شخصی سرمایه داری، که بر استثمار کار دیگری قرار دارد - منهدم و فشرده میشود. خواه این استثمار بطور رسمی و خواه بطور آزاد بعمل آید هنگامی که این جریان تحول آسبز بعد کافی اجتماع قدیم را متلاشی نمود، هنگامیکه کارگران به « پرولتر » و وسائل کار آنها به « سرمایه » تبدیل شد، هنگامی که طرز سرمایه داری تولید بر پایه های خود استوار گردید دیگر جریانات بعدی بهم پیوستگی کار، جریان تبدیل وسائل تولید از صوت انفرادی و شخصی بصورت اجتماعی و خصوصی، شکل دیگری بخود میگیرد و بالنتجه مصادره مالکین نیز فرم متمایزی قبول میکند. در اینجا دیگر مولد مستقیم نیست که مصادره میشود بلکه سرمایه داران هستند که یکی در دیگری، یکی بوسیله دیگری مستهلك و محرومی گردند « این جریان « بر اثر عمل قوانین جبری (۳) تولید سرمایه داری؛ بر اثر متمرکز سرمایه ها عملی میشود: يك سرمایه دار سرمایه داران دیگر را از بین ببرد»

مارکس

در حقیقت در نتیجه مصادره روز افزون سرمایه داران کوچک بوسیله سرمایه داران بزرگ، در نتیجه مصادره سرمایه داران بزرگ بوسیله سرمایه داران بزرگتر و وسایل و آلات تولید متمرکز میشود و از اینجا قضایای مربوط به: « فرم تعاونی تولید، تمهیم علم در تکنیک تولید، استثمار زمین بر اساس نقشه های قبلی، اختراع و صاللی

۱- واندالیسم که از نام «Bandalo» گرفته شده معرف مهیب ترین و مهمل ترین نوع انهدام و از بین بردن آثار گرانهای فرهنگی میباشد.

۳- « immanent »

که فقط بوسیله کار دسته جمعی قابل استفاده می باشد ، عطف به وجه ملل جهان از بازار های داخلی بازار های بین المللی « باوسعت روز افزونی انبساط یافته و در نتیجه رژیم سرمایه داری جنبه انتر ناسیونالیستی پیدا می کند . در این موقع است که روز بروز از عده سرمایه داران کاسته میشود ولی در عوض دایره نفوذ سرمایه داران بزرگ وسعت پیدا کرده و سود های هنگفتی که از حاصل کار توده های جهان حاصل میگردد مستقیماً در جیب اشخاص معدودتری سرازیر میشود ، در اینجاست که پایبای جریان اخیر ، فقر و بدبختی - اسارت و ظلم - استثمار و بهره برداری با شدت روز افزونی خود نمائی نموده و تعادل اجتماع را برهم میزنند . اما در همین هنگام نیز از یکطرف بر میزاف انزجار و تنفر طبقه کارگر دائما افزوده شده و طوفان نا رضایتی و انتقام ، افراد این طبقه را در تکانهای جدی و انقلابی می اندازد و از طرف دیگر افراد زحمت کش در قلب مکانیسم سرمایه داری با یکدیگر متحد گردیده و روی اشتراک ایده بولویژی ، رشته اتحاد آنها تا مرحله همکاری جنگی ، تا مرحله فداکاری در راه حصول هدف بالا میروند .

مارکس پس از تجزیه و تحلیل تحولات و جریانات فوق چنین تعلیم میدهد :
 « انحصار سرمایه برای آن طرز تولیدی که باتفاق آن و بوسیله آن رشد نموده است بقید و زنجیر تبدیل میشود ، تمرکز وسائل تولید و اشتراکی شدن کار بدرجه ای میرسد که در آن درجه وسایل تولید و طرز کار باغشاء سرمایه داری خود ناسازگاری گردد » و بالاخره « غشاء سرمایه داری از هم پاره میشود . ساعت هرک مالکیت شخصی سرمایه داری شروع بزدن مینماید . همدارنده گفتند گمان همدارنده می گرداند »

بطور خلاصه از تعلیمات مارکس در این مورد چنین نتیجه میشود :

- ۱- سیستم «تصاحب» و «اختصاصی» کاپیتالیسم (که ناشی از طرز سرمایه داری تولید است) و همچنین سیستم مالکیت کاپیتالیستی که (جز استثمار سرمایه داری استوار است) خواهی نخواهی سیستم انفرادی مالکیت و تصاحب غیر سرمایه داری را (که متکی بکار شخصی خود مولد میباشد) نفی و آنرا محکوم به اضمحلال و نابودی میسازد.
- ۲- تولید سرمایه داری در عین ترقی و تکامل وسائل انهدام خود را فراهم و موجودی خویش را نفی مینماید : این جریان که اصل « نفی نفی » ماتریالیسم دیالک تیک را اثبات میکند ، چیراً مالکیت فردی غیر سرمایه داری و مالکیت سرمایه داری را یکجا نابود ساخته و سیستم جدیدی را از نظر مالکیت بوجود میآورد و این سیستم نمیتواند چیز دیگری باشد مگر مظهر کوئراتیف، مگر مظهر تصاحب اشتراکی زمین و سایر وسائل تولید، مگر مظهر مالکیت اجتماعی بر ابزارهایی که بوسیله کار ساخته شده و در جریان کار و برای کار مورد استفاده قرار میگیرند .

مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست مکانیسم سرمایه داری را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده

پروچاوا : مورد بوزوازی

و اثبات نموده اند که بورژوازی برطبق قانون تکامل خود جبراً طبقه کارگر را متعصب نموده و از آنها نیروی عظیمی برضد فرمانفرمایی سرمایه ایجاد و بدست خویش پایه‌های حاکمیت طبقاتی خود را متزلزل مینماید مارکس و انگلس، میگویند:

« امروز ما نیز شاهد و ناظر نهضت‌هایی نظیر آنچه گفته شد می‌باشیم، اجتماع بورژوازی جدید، که اعجاز این ابزارهای نیرومند تولید و مبادله را بشیوه رساننده اینک مانند ساحریست که دیگر به‌طریق کردن ارواح جهنمی که خود احضار نموده قادر نیست»

« از چهل پنجاه سال باینطرف تاریخ صناعت و تجارت بجز تاریخ شورش قوای مولده جدید برضد رژیم جدید تولید و نیز برضد رژیم مالکیتی که شرط اصلی هستی و فرمانفرمایی بورژوازی میباشد، چیز دیگری نیست. کافی است بحران‌های تجارتهای را ذکر کنیم که چگونه در زمان‌های همین، و هر بار هراسناکتر از دفعه پیش، سر می‌رسند و هستی تمام اجتماع بورژوازی را بخطر مرک میاندازند»

« هر بحران تجارتهای نه تنها باعث نابود کردن مقدار زیادی از محصولات که تازه فراهم آورده شده میگردد، بلکه سبب از بین بردن قسمت عمده ای از قوای مولده که از پیش بدست آمده اند نیز میباشد. هر بحران یک بلای اجتماعی است که برای دوره‌های پیشین احمقانه بنظر میآید، بلای ناگهانی تولید اضافی Surproduction در موقع هر بحران ناگهانی اجتماع بیک حالت موقتی بربریت می‌افتد. و مانند آنست که یک قحطی و یا یک جنگ عمومی مقرب ناگهان تمام وسائل زندگی اجتماع را قطع کند. صناعت و تجارت مهو و نابود بنظر می‌آیند»

« چرا؟ »

« برای آنکه اجتماع دارای تمدن زیاده‌ارشد، و وسائل زندگی زیاد براندازه، و صناعت و تجارت زیادتر ازحد لزوم میباشد. قوای مولده که در خدمت آنست دیگر بدرد تقویت و پیشرفت وضع مالکیت بورژوازی نمیخورد برعکس نیروی این قوای مولده در رشد و ترقی خود ازحدود کم وسعت این شرایط بسیار تجاوز کرده است. پس بالنتیجه این شرایط سد راه قوای مولده است، و در موقع شکستن سد، قوای مولده باعث بی‌نظمی در تمام اجتماع میگردد. و حتی اصل هستی مالکیت بورژوازی را بخطر مرک نزدیک مینمایند. دامنه شرایط هستی بورژوازی برای نگاهداری تمام ثروتی که خود این شرایط حاصل نموده اند تنگ و نارسا شده است»

« اکنون می‌بینیم شیوه‌هایی که بورژوازی برای گریز از این بحرانها و سالم بیرون آمدن از آن‌ها بکار میبرد کدامند؟ نخست آنکه مقدار زیادی از قوای مولده را نابود میکند. دوم اینکه کوشش میکند بازارهای نو برای فروش

اجناس و امانده بصرف درآورد ، و از بازار های قدیم بیش از پیش و چنانکه باید استفاده نماید . نتیجه بکار زدن این شیوه ها کدامست ؟ بخوبی دیده میشود : پیش آوردن بحران های تازه که شدت آنها خیلی بیشتر از بحران های پیش است و خرابکاری ها و خسارت آنها متوجه رشته های دیگر صناعت نیز میگردد ، و نیز کمتر کردن وسائل جلوگیری از بحرانهای دیگر .

» بنا براین ، سلاحی که بورژوازی برای کمر شکستن و زمین زدن فتودالیتها بکار برد اینک بروی خود او برمیکرد . از این گذشته تنها این سلاحها نیست که بدست بورژوازی ساخته شده و مرک خود او را دربر دارد . بلکه مردانی که این سلاح ها را بکار خواهند برد - کارگران جدید ، پرولترها - نیز آفریده او هستند .

» بهمان نسبت که بورژوازی ، یعنی سرمایه ، توسعه پیدامیکند پرولتریانیز توسعه مییابد ، مقصود از پرولتریا طبقه کارگران جدید است که وسائل ادامه هستی آنها بسته بکاریست که پیداکنند ، و نسبت کاری که آنها میتوانند پیداکنند باندازه ایست که زحمت آنها بتواند سبب افزایش سرمایه گردد . این کارگران اجباراً باید خودشان را در بازار بهمرض خورده فروشی بگذارند . آنها صورت يك مال التجاره درآمده اند ، و مانند سایر اجناس تجارتهی يك جنس قابل خرید و فروش هستند ، و بنا براین هر آنچه که در بازار فروش بسریك مال التجاره میآید ؛ مانند سود و زبان رقابت ، و یا رواج و کسادى بازار ، برای آنها نیز هست .

» رشد و ترقی ماشینیسم و تقسیم کار ، رنجبران را از هر گونه استقلال و شخصیت در کار خود محروم ساخته و بدین جهت دیگر کارگر نمیتواند برای کار خود شوق و ذوق داشته باشد . او مانند يك ضمیمه ساده ای برای ماشین شده است ، و از او جز آموختن ساده ترین ، و یکنواخت ترین و آسانترین عملیات چیز دیگری نمیخواهند .

» نتیجه آنکه ، امروز مزدکارگر فقط باندازه هزینه زندگی و توالد و تفاسل اوست . چون بهای يك کالا (گفتیم کار نیز يك کالا است) بهیزان هزینه و تولید آنست ، اینست که هر قدر کار یکنواخت و غیر جذاب میگردد ، بهای آن نیز کمتر میشود . بالاتر از آن بگوئیم هر قدر ماشینیسم و تقسیم کار توسعه مییابند مقدار کار نیز افزایش پیدا میکند ؛ این افزایش یا بواسطه اضافه کردن ساعات کار و یا طلب کردن کار بیشتر در مدت معین میباشد و یا بالاخره بسرعت ماشین ها میافزایند ، و غیره .

» بواسطه صناعت جدید ، کارگاه کوچک استاد بیشه و رقدیمی بکارخانه بزرگ سرمایه دار صناعت بیشه تبدیل شده است . دسته های کارگران در این کارخانه به شیوه تشکیلات نظامی انبوه شده اند . آنها را میتوان سربازان ساده صناعت نامید . این سربازان زیر نظر و مواظبت يك سلسله مراتب مرکب از استواران

و افسران کار میکنند . این کارگران فقط سرف های طبقه بورژوا و حکومت بورژوا نیستند ، بلکه هرروز و هر ساعت بنده ماشین ، بنده بازرگ ، و مخصوصاً بنده خود کارخانه دار بورژوا میباشند »

« تحمل این استبداد و ستمگری پست ، کیمه جو و خشم انگیز بسیار سخت تر میشود ، وقتی کارگر بگوش خود میشود که کارخانه دار آشکارا میگوید : منفعت مقصد نهائی اوست »

« هر اندازه که لزوم مهارت و نیروی بدنی برای کار دستی کمتر میگردد (با رشد و پیشرفت صناعت جدید لزوم مهارت و نیروی بدنی رفته رفته کمتر می شود) می بینیم بهمان اندازه زنها دست مرد هارا از کار کوتاه میکنند . اختلاف جنس و سن دیگر اهمیت اجتماعی خود را برای طبقه کارگر از دست داده . کارگران جز ابزار های کار که هزینه نگهداری آنها بحسب سن و جنس تغییر می کند ، چیز دیگری نیستند »

« همینکه استفاده کارخانه دار از کارگر بسر رسیده و او مزد ناچیز خود را گرفت ، گروهی دیگر از انواع بورژوا ، بنام صاحبخانه ، خرده فروش و کسانی که پول درگرو قرض میدهند وغیره ... بسر او هجوم میآورند »

« این طبقات متوسط دوره های گذشته (Mittelstande) صناعت پیشگان کوچک کم مایه ، تجار و ربیع خواران ، اصناف و دهقان نیز بنوبه خود بگروه رنجبران افزوده میگردند . زیرا سرمایه کوچک آنها برای همسری با صناعت بزرگ کافی نیست ، بنا براین در رقابت با سرمایه داران بزرگ وامیمانند . یا بهتر بگوئیم مهارت آنها در تولید محصول بیای روشهای نوین تولید نبرسد . بدین طریق پرولتاریا از تمام طبقات دیگر اجتماع بشماره خود میافزاید »

« مراحل تکامل پرولتاریا زیادند . اما همینکه این طبقه بوجود میآید مبارزه با بورژوازی را شروع میکنند . نخست کارگران تک تک و بحال تفرقه این مبارزه را شروع میکنند ، سپس این چنگ انفرادی بمبارزه تمام کارگران يك کارخانه و پس از آن بشرد کارگران متحد و متفق بگرفته از صناعت دو يك مرکز صنعتی بدل میشود و این مبارزه اول برضد بورژواست که شخصاً و مستقیماً از دسترنج آنان استفاده ناروا میبرد . ولی حمله آنان متوجه شرایط کنونی تولید مطابق روش بورژوازی نیست . بلکه برضد ابزار های تولید نیز میباشد . آنها مال التجاره های کشور های بیگانه و رقیب خود را خراب و نابود میکنند . ماشین هارا میشکنند و از بین میبرند . کارخانه را آتش میزنند و مقصود آنها از این خرابکاری ها این است که وضع از بین رفته کارگر قرون وسطی را از نو برای خود بر قرار نمایند »

« در مدت این مرحله کارگران گروه های تشکیل میدهند که دوسراسر کشور متفرق میباشند و رقابت مجال اتحادیه با آنها نمیدهد . اگر گاه بگاه تشریک مساعی

و اتفاق توده کارگران تحقق یابد، این اتفاق نتیجه اتحاد خاص خود آنها نیست بلکه این اتحاد نتیجه عملیات بورژوازیست که، گرچه نمیتواند مانع اتحاد کارگران گردد، ولی هنوز آن قدرت را در دست دارد که جنبش پرولتاریا را برای رسیدن بمقاصد سیاسی خود بکار برد. بالتبعیجه در این درجه از سیر تکاملی کارگران بادشمنان حقیقی خود بازاری نمیکند، بلکه مبارزه آنها بر ضد دشمنان دشمنان خود، بر ضد باقیمانده آثار سلطنت استبداد مطلق، بر ضد مالکین زمینها، بر ضد بورژواهایی که صناعت پیشه نیستند، و بالاخره بر ضد بورژواهای کوچک میباشد. بدین طریق در این مرحله اداره این جنبش تاریخی در دست بورژوازی است و بالتبعیجه هر پیروزی در حقیقت پیروزی طبقه بورژوازی میباشد.»

« ولی رشد و ترقی صناعت نه فقط هر روز بشماره پرولتاریا میافزاید بلکه هر روز توده پرولتاریا را انبوه تر و مجتمع تر میکند، در نتیجه از اینراه قدرت او را افزایش میدهد و پرولتاریا بوجود آن قدرت پی میبرد، از این گذشته، اختلافاتی که بین دسته های مختلف رنجبران از حیث کم و زیادای مزد و بادهمطراز نبودن سطح زندگی آنها وجود دارد، بپیمان اندازه که ابزارهای مکانیکی اختلاف نوع کار را از بین میبرند و تقریباً در همه جا، در از حیث قلت و ناچیزی مساوی و همطراز مینمایند، از بین میروند. اما همین مزد ناچیز و یکسان کارگران نیز تابع نوسان های روز افزونی است که از جهت رقابت بین بورژواها پیش میآید، رقابتی که سبب بحران های تجارتی میگردد.»

« بنا براین هر قدر سرعت رشد و ترقی دائمی ماشینیسم بیشتر میشود وضع کلی زندگی رفته رفته بیشتر در مضاطره میافتد. از اینموقع زدو خورد بین کارگر و بورژوازی واحد رفته رفته خصلت زدو خورد بین دو طبقه را بخود میگیرد. ابتدا کارگران شروع بتشکیل اتحادیه ها بر ضد بورژواها مینمایند. موضوع اتحاد آنها دفاع از مزدشان میباشد. گاهی نیز کارگران قدم بیشتر میگذارند و اتحادیه های بردوام تاسیس میکنند و قصدشان جمع آوری وسائل برای جنبش های احتمالی است در پاره ای از نقاط نیز مبارزه صورت شورش علنی بخود میگیرد.»

« گاهی کارگران بفتح و پیروزی میرسند، اما پیروزی آنها بی دوام است. ولی سود حقیقی این نبردها آن سودی نیست که نتیجه آنی دو برداشته باشد. بلکه سود حقیقی این مبارزه ها عبارت از این است که هر روز رفته رفته اتحاد و اتفاق آنها استوارتر و عمیقتر میگردد. این اتحاد از طرفی هم بواسطه وجود وسائل زیاد ارتباط، که صناعت بزرگ ایجاد نموده، و ارتباط و آشنائی کارگران نواحی مختلف را با یکدیگر تسهیل کرده، آسانتر است. خلاصه، همین که این اتحاد صووت میگیرد تمام مبارزه ها تغییر شکل داده بصورت یک مبارزه ملی واحد که ترتیب و اداره آن تمرکز داده شده، یعنی یک مبارزه طبقاتی درمیآید. ولی باید دانست که هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است. اقتصادی را که

بورژواهای قرون وسطی، که دارای راه های خوب ارتباطی و وسائل سریع نبودند، پس از چند قرن ایجاد کردند، پرولتاریای نوین بکمک راههای آهن در چندین سال عملی مینماید»

« این تشکیلات، که سبب ایجاد یک طبقه پرولتاریا و بالتبع یک حزب سیاسی پرولتاریاست، مردم بواسطه رقابت کارگران در بیرون خود از هم مبیاشد و ملی از نو قد برافراشته، نیرومند تر، استوار تر، و با اقتدار تر میگردد و با استفاده از اختلاف نظرهایی که بیرون بورژواها وجود دارد موفق میگردد پاره ای از منافع کارگران را بزور بدست آورد و قانوناً با آنها رسمیت دهد.»

در پایت تر مارکس و انگلس به بارزه بورژوازی با بقایای فئودال و به بارزه پرولتاریا با بورژوازی اشاره نموده و میگویند:

« شرایط زندگی اجتماع کهن بواسطه شرایط نوین زندگی که برای پرولتاریا برقرار گردیده، بکلی از هم باشیده و نابود گردیده است. پرولتر صاحب ملک و مال نیست. مناسبات زندگی که بین او و زن و بچه هایش برقرار است دیگر با مناسبات خانوادگی بورژوا هیچگونه شباهت و وجه مشترکی ندارد. در راه زحمت برای صناعت نوین، که بندگانیشکل جدیدی برای سرمایه است؛ و در انگلیس و فرانسه، در آمریکا و آلمان یک شکل وطاقت فرساست، رنجبر تمام شخصائل ملی خود را از دست داده. قوانین، اخلاق، مذهب، بنظر او خرافات بورژوازی هستند که پشت پرده این خرافات منافع بورژوازی پنهان شده است.»

«تمام طبقاتی که یکی پس از دیگری تا با امروز روی کار آمده و حکومت را در دست گرفته اند، کوشش کرده اند تا ملک و مالی را که بدست آورده اند نگاهداری کنند و بنا بر این قوانین و شرایطی تمام اجتماع تحمیل نموده اند تا بحسب آن شرایط ملک و مال آنها مصون و محفوظ ماند و نیز افزایش یابد. پس پرولترها نمیتوانند نیروهای تولیدکننده اجتماعی را بدست آورند مگر آنکه روش هایی را که بواسطه آنها تا با امروز سهم ناچیزی از درآمد برای آنها مقرر گردیده لغو و نابود کنند بالتبعیجه آنها باید رژیم کنونی تقسیم درآمدها را واژگون گردانند. رنجبران ملک و مالی ندارند که برای آنها کوشش کنند. برعکس کوشش آنها باید برای لغو کردن رژیمی باشد که برای ضمانت و تأمین ملک و مال خصوصی شماره محدود و محدودی با برجاست.»

« تمام جنبش های اجتماعی تا با امروز بدست اقلیتها یا بنفع اقلیتها انجام یافته. جنبش پرولتاریا جنبش مستقل اکثریت بیشتر است که بنفع اکثریت تام انجام مینماید. اگر پرولتاریا، که پایه و بنیاد و یا طبقه زیرین اجتماع کنونی است، کمر راست کند و قد برآورد، پس سازمان فوقانی (Suprerstructure) که اجتماع رسمی و تشکیل میدهد، باید بی گمان برای انفجار این شورش خراب و سرنگون گردد.»

» نبرد پرولتاریا بر ضد بورژوازی نه در معنی بلکه بظاهر یک مبارزه ملی خواهد بود. زیرا البته پرولتاریای هر کشور نخست باید کار بورژوازی کشور خود را بسازد.»

» تا اینجا مراحل کلی رشد و نمو پرولتاریا را شرح دادیم و جنگ‌های داخلی که کم و بیش در اجتماع کنونی پنهان هستند از نظر گذرانده‌ایم و تا بدانجا رسیدیم که این مبارزه انقلاب آشکاری گردد و بالاخره پرولتاریا بواسطه واژگون ساختن حاکمیت بورژوازی فرمان روائی را خود در دست خواهد گرفت.»

» چنانکه دیدیم، کلیه اجتماعات تا با امروز روی پایه مبارزه طبقات مسموم گر و مسموم کش قرار داشته اند. اما برای اینکه طبقه ای بتواند طبقه دیگر را در قید مسموم خود نگاهدارد باید شرایط زندگی طوری باشند که آفت طبقه دست کم نان بخورونمیر برای ادامه بندی داشته باشد. صرف باوجود بندی خود را بدرجه عضو کمون رساند.»

» بورژوازی کوچک با وجود یوغی که در استبداد مطلق فئودالیته بگردن داشت خود را پای بورژوازی رسانیده کارگر جدید برعکس بجای آنکه بتواند بواسطه پیشرفت صناعت پیش رود، رفته رفته از وضع معمولی زندگی طبقه خود نیز پس‌تر می‌رود. کارگر فقیر می‌شود، و فقر باشتاب فراوان و سریعتر از افزایش شماره نفوس، و مقدار ثروت فزونتر می‌گردد. بنابراین معلوم می‌شود که بورژوازی استحقاق ولیاقت آنرا ندارد که پس از این در فرمانروائی اجتماع باقی بماند، و شرایط و قوانین هستی خود را، مانند قوانین حاکمه بر اجتماع تحصیل کند. او دیگر لیاقت و استحقاق فرمانفرمائی را ندارد زیرا دیگر نمی‌تواند وسائل بقای غلامان خود را، حتی در حدود شرایط غلامی، فراهم آورد. کار بجای رسیده است که اگر بورژوازی بخواهد هستی پرولتاریا ادامه یابد، باید بجای آنکه نان خود را از آنها بگیرد، بآنها نان بدهد. اجتماع بشری دیگر نمیتواند با فرمانفرمائی بورژوازی زندگی کند، زیرا هستی بورژوازی با زندگی اجتماع آشتی ناپذیر است.»

» شرط اصلی که هموما هستی و حکومت بورژوازی بدان پیوسته است انبوه کردن ثروت در دست های محدود و مخصوص، و ایجاد افزایش سرمایه میباشد.»

» شرط وجود سرمایه وجود زحمت مزدوری است. زحمت مزدوری تنها نتیجه رقابت بین کارگران است. با وجود این، پیشرفت صناعت، که بورژوازی خود بخود و بدون فعالیت حامل آن گردیده است، بجای آنکه بواسطه رقابت بین کارگران جدائی در میان آنها بیاندازد وسیله اتحاد انقلابی و وسیله اجتماع آنها شده است. پس بدین طریق، حتی پیشرفت صناعت بزرگ نیز اساسی

و بنیان رژیم تولید و تملک محصولات را که بورژوازی تکیه گاه خود قرار داده
سرتگون میسازد • میتوان گفت که بورژوازی خودگورکنان خود را میپروراند.
زیرا نابودی بورژوازی و پیروزی پرولتاریا هر دو بیگمان حتمی است» (۱)

۱ - مارکس و انگلس : « مانیفست حزب کمونیست » (نقل از
ترجمه فارسی ترجمه: ن. ش.)

« آنها در رژیم سوسیالیسم است که اجتماع از تناقضات اقتصادی و تضادهای طبقاتی رهائی می‌یابد و با نتیجه تمام افراد، اعم از زن و مرد، پیر و جوان - صرف نظر از ملیت و نژاد - امکان پیدا میکنند تا امور سیاسی شرکت و بطور مستقیم سر وقت خود را بعمل خود تعیین و مسئله « حکومت ملت بر ملت » را از مرحله تئوری خارج و بمرحله عمل در آورند »

مسئله انتخابات

در

کاپیتالیسم و سوسیالیسم

يك فرد هنگامی مظهر يك گروهیست و ائمی خواهد بود که نه تنها از تئوری علمی و انقلابی مارکسیسم-لنینیسم پیروی نماید و تعلیمات آنرا مانند يك مارکسیست «خلاقه» در زندگی روزانه اعمال دهد بلکه خود نیز يك آموزگار دینالک تیک بوده و دنیا را همیشه از نقطه نظر واقعیات اثبات آن مورد بررسی قرار دهد. بر طبق تعلیمات مارکسیسم-لنینیسم ظواهر يك مسئله و فورمولهای ظاهر نه‌ای يك تئوری نباید تنها مسند قضاوت محققین قرار گیرد زیرا فقط محدودیات داخلی يك مسئله (یا تئوری) است که میتواند ماهیت آن مسئله (یا تئوری) را منعکس نماید. گویاست حقیقی باید دقیقه‌ای ذره بین دینالک تیکی خود را از چشم بردارد و در هیچ عدل تشریحی سلاح مادی مارکسیسم را از دست ندهد زیرا تنها در این صورت قادر خواهد بود خصوصیات و مشخصات جریانات روز را بصورت حقیقی و آحاد قابل قرار داده و هویت طبقه یادسته‌ای را که این جریانات بمنبع آن و برای آن انجام می‌گیرد واضح و حقیقی را از زیر پرده‌های اجتماعی طبقه حاکمه نمایان و عریان سازد.

دسکراسی، که مسئله انتخابات مظهری از مظاهر آنست، یکی از بزرگترین مهمترین مسائلی است که امروز حربه قطب‌بین سیاسی جهان قرار گرفته و نیروهای محرکه هر دو قطب بانام قوا از آن بر علیه یکدیگر استفاده می‌نمایند. برای شخص مادی درک این

موضوع مشکل و خبیلی مشکل است زیرا يك فرد معمولی می بیند که هم روسیه سوسیالیست و هم انگلیس امپریالیست و هم آمریکای سرمایه دار و هم ترکیه دیکتاتور و هم برتقال و اسپانیای فاشیست ، یعنی همه کشورهای جهان دم از «دمکراسی» میزنند و همه خود را بانای «دمکراسی» و حافظ «دمکراسی» و مظهر «دمکراسی» معرفی مینمایند در حالیکه عملیات و کردارهای یکی درست در مقابل عملیات و کردارهای دیگری قرار دارد . يك فرد عامی این تناقضات را می بیند و چون قادر به تجزیه و تحلیل عوامل آن نیست لذا چند قطب او تعارض را هم بحساب «دمکراسی» گذارده و اعمال امپریالیستی را نیز ناشی از «دمکراسی» تلقی میکنند . اما یک فرد کمونیست بدون توجه به القاب و عناوین رژیم های موجوده در قطبین سیاسی ، بدون توجه باظهارات و تبلیغات دول جهان سعی میکنند لقب «دمکراسی» را از روی جریانات واقعی برداشته و با ذره بین دیالکتیکی خود حقایق را کشف نمایند .

یک فرد کمونیست مشاهده میکند که هدف و مفهوم «دمکراسی» يك قطب بعدی متضاد با هدف و مفهوم «دمکراسی» قطب دیگر است که در صورت تأییدیکی ، دیگری خود بخود نفی میگردد زیرا یکی (دمکراسی خاور) مظهر مرفقی ترین جریانات روز و مشخص توده ای ترین طرز «حاکمیت» و معرف حقیقی ترین «حکومت ملت بر ملت» بشمار میرود و دیگری (دمکراسی باختر) حافظ منافع عناصر انگشت شمار است که در زیر شمار «همه برای ما» بچپاول کشورهای عقب مانده مشغول هستند و برای تأمین غارتگری خود و اغفال توده ها سعی میکنند کشتارهای چین - هند - یونان را در زیر عنوان «دمکراسی» مخفی نمایند .

ولی فرد کمونیست این تضاد لاینحل را در خود «دمکراسی» کاوش نمیکند بلکه به عواملی که تضاد مزبور را ایجاد و توسعه داده اند میپردازد از نظر کمونیست «شعور افراد مشخص زندگی آنها نیست بلکه بالعکس ، زندگی اجتماعی است که شعور بشر را تعیین مینماید» .

روی همین اصل است که يك کمونیست حتی در موقع تجزیه و تحلیل کوچکترین مسائل سیاسی و اجتماعی يك کشور ، متوجه طرز تولیدی که در آن کشور حکمفرماست میشود و ماهیت جریان مربوطه را از خصوصیات روابط تولیدی نتیجه میگردد . نویسندگان «انترناسیونالیست» حقایق فوق را همیشه در نظر داشته و تعلیمات تحلیلی مارکسی و انگلس ، لنین و استالین را هیچوقت فراموش نمینمایند . اگر خوانندگان مشاهده میکنند که در تشریح يك مسئله یا يك قضیه کمتر به عوامل و خصوصیات اقتصادی اشاره میشود ، علت فقط جلوگیری از تکرار مطلب و اختصار موضوع مورد بحث است زیرا همانطوری که شماره های «انترناسیونالیست» گواهی میدهد مسائل مهم اقتصادی و نقش اقتصاد در مظاهر آینده ثلویثك اجتماع در چند جابته تفصیل تفسیر شده و من بعد نیز در مباحث مخصوصی دقیقاً و جاماً منعکس میگردد .

در سلسله مقالاتی که تحت عنوان «سیستم های انتخاباتی در کاپیتالیسم و سوسیالیسم»

درج میشود شبلی کم به عوامل اقتصادی اشاره شده است زیرا با اطلاعاتی که ضمن شماره های قبل در این مورد بخوانند گان داده شده، علل مادی تناقضات موجوده بین «دمکراسی باختر» (که مظهر دمکراسی بورژوازی است) و «دمکراسی خاور» (که مشخص دمکراسی پرولتاریاست) با آسانی قابل درک خواهد بود.

تاریخ پیدایش سیستم های انتخاباتی ممالک سرمایه داری با تاریخ تکامل بورژوازی وابستگی تام دارد :

سیستم های انتخاباتی در کاپیتالیسم

در آن هنگام که بورژوازی مترقی در تلاش تحصیل حکومت و برای بدست آوردن آپارات سیاسی مبارزه انقلابی میکرد، امتیازات درباریان و مزایای اجتماعی روحانیون از یکطرف و استبداد مطلق سلاطین قرون وسطی از طرف دیگر مانند سد نفوذ ناپذیری در مقابل بورژوازی عرض اندام مینمود بطوریکه انهدام آنها از شرایط اولیه پیروزی و تکامل آن طبقه بشمار میرفت.

بورژوازی علاوه بر اینکه بر طبق قانون تمرکز و بر حسب قوانین جبری رقابت سرمایه داری طبقه ایست که تکامل آن متوازی با تقلیل سریع عناصر «بورژوا» انجام می پذیرد اساساً از ابتدا هم یک طبقه قلیل العده ای بوده است.

گم بودن عناصر بورژوازی و قوی بودن طبقه حاکمه فتودالیسم مهمترین علتی است که طبقه اول را مجبور باتکاه و استفاده از توده های وسیع رحمت کش نمود، احتیاج بورژوازی به طبقه روستا و کارگر آزاد نیز بزرگترین عامل پیدایش دمکراسی سرمایه داری می باشد.

همانطور که حقایق تاریخی نشان میدهد در مبارزه ای که بین اجتماع کهنه فتودال و اجتماع نوین سرمایه داری جریان داشت بورژوازی برای جلب توده های مات از نقاط ضعف هیئت حاکمه فتودالیسم استفاده نموده و بشدت مشغول تبلیغ و اشاعه ایده «دمکراسی» میگردد و از این راه «مجلس شورای ملی» را در مقابل «استبداد مطلق شاهان» قرار داده و «برابری عموم» را جهت برابری با «امتیازات اشراف و روحانیون» برمیگزیند و با تمام قوا مشغول ترین دورنمای اجتماع سرمایه داری میشود و بتوده ها چنین تلقین مینماید که در «جامه آینده» فقط «مات» است که سرنوشت خود را تعیین میکند. فقط «ملت» است که با فرستادن نمایندگان مورد وثوق خود به «مجلس شورای ملی» بر قوای مقننه و مجریه تسلط پیدا کرده و منافع «عموم» را تأمین و اراده «اکثریت» را حاکم بر تمایلات «اقلیت» خواهد نمود.

پس از اینکه فتودالیسم در مقابل سیل خونین توده ها تاب مقاومت نیاورد و پایه های آن بر روی اجساد ملیونها نفر از افراد «ملت» واژگوت شد بتدریج نوید های بورژوازی جای خود را به «اغفال و تزویر» داد :

«امتیازات اقتصادی و سیاسی بورژوازی» در لباس «برابری عموم» ظاهر گردید، «مجلس نمایندگان مالک و سرمایه دار» جانشین «مجلس»

شورای ملی « شد و اراده « اکثریت مجلس » که نماینده اقلیت سرمایه دار و مالک است بر تمایلات « اقلیت » مجلس که محافظ منافع اکثریت زحمتکش می باشد سلطه حاصل گرد و در نتیجه ، تم مظاهر حکومت در تحت حاکمیت « بورژوازی » درآمد و « فرمافرمائی بورژوازی » در ماسک « دموکراسی » بجای « استبداد مطلق فئودال » استوار گردید .

گرچه سیستم های انتخابانی کشور های سرمایه داری ، که مشخص مفهوم بورژوازی « حکومت ملت بر ملت » است ، با هم اختلاف دارند ولی چون ماهیت آزاد کش آنها در مرحله نهائی یکی است لذا با تعریف و تفسیر قانون انتخابانی یکی از کشور های مهم و « دموکراتیک » سرمایه داری میتوان مشخصات و مفاهیم « دموکراسی باختر » را درک نمود . برای این منظور فرانسه را در نظر میگیریم :

در سال ۱۷۸۹ که هنوز کار فئودالیسم فرانسه کاملاً فیصل نیافته و بورژوازی ترقی این کشور احتیاج بکسک و مساعدت توده های زحمت کش داشت ، طبقه جا که جدید در « حقوق بشر » (که مصنوع و آفریده شده منافع بورژوازی فرانسه بود) اعلام نمود که : « اقتدار ملی ناشی از خود ملت است » . اما هنگامی که « ملت » فرانسه در ازاء دادن ده ها هزار قربانی باستیل را تصرف و با تبدیل سلطنت « استبدادی » بسلطنت « مشروطه » اولین سنک حاکمیت بورژوازی را بنا گذاشت « حاکمیت ملی » مانند زنجیر محکمی بر دست و پای « ملت » پیچیده شد . در این موقع دیگر « ملت » عملاً در انتخاب نمایندگان از خود « رای » و « اراده » نداشت بلکه بورژوازی بود که با در دست گرفتن « اکثریت مجلس شورای ملی » شرایط « انتخاب کردن » و « انتخاب شدن » را بر حسب منافع خود معین میکرد .

با توجه بمفاد قانون اساسی ۲۳ دسامبر ۱۷۸۹ و اولین قانون اساسی فرانسه (۱۷۹۱) ، که دیکته شده نمایندگان بورژوازی بود ، میتوان بقیودی که « حکومت ملت بر ملت » در جامعه سرمایه داری برای « ملت حقیقی » تهیه و اجرا نموده اطلاع یافت .

بر طبق این قوانین فقط کسانی میتوانند در انتخابات شرکت نمایند که واجد شرایط زیر باشند :

الف - لااقل ۲۵ سال عمر داشته باشند - در جامعه کاپیتالیستی بهت استثمار

بندیدی که از طرف بورژوازی و مالکین بزرگ نسبت به توده های زحمتکش ده و شهر انجام میگردد در اکثر ممالک سرمایه داری اطفال طبقات پائین ، یعنی اکثریت عظیم خردسالان جبراً بسوی کارخانجات و زمینهای زراعتی رانده شده و اعیان کوچک و ظریف خود را به « کار » و امیدارند افراد این نسل جوان که بر اثر حاکمیت اقتصادی بورژوازی مجبور بتحمل شدید ترین نامالایمات هستند هم اکنون نیز در غالب کشورهای طبقاتی رسماً تا ۲۵ سالگی از حق تعیین « سرنوشت » خویش محروم میباشند (گویانکه در خارج از این سن نیز عملاً دارای حقوقی نیستند) . بورژوازی فرانسه با مقروض داشتن

این شرط شماره زیادی از افراد «ملت» را نسبت به جریان مجلس شورای «ملی» بی تاثیر گذاشت و بدینوسیله یکی از پایه های «حکومت ملت بر ملت» را بلافاصله پس از پیروزی خودویران ساخت.

ب - حد اقل یکسال در حوزه انتصابیه اقامت داشته باشند - در جامعه سرمایه داری از یکطرف اکثریت زحمت کش فاقد وسائل تولید میباشد و مجبور است برای حفظ بقای خویش یگانه کالای ملکی خود، یعنی «نیروی کارگری» را در معرض فروش قرار دهد و از طرف دیگر خریداران این «کالا» بواسطه جزر و مد های رقابت سرمایه داری دائماً در بین شکست و پیروزی در نوسان هستند بهین جهت فروشندگانی «نیروی کارگری» مجبورند با متابعت از این نوسان گاهی در یک نقطه و زمانی در نقطه دیگر بدنبال خریدار روان شوند.

این جریان باعث میشود که قسمت مهمی از توده های وسیع شهری نتواند برای یکسال در یک نقطه سکونت نماید.

در مورد ساکنین دهات نیز که روی خصوصیات تولید کشاورزی اغلب در یک جا متوطن هستند باید متذکر بود که افراد این طبقه در رژیم سرمایه داری از سه حالت سه گانه زیر خارج نخواهند بود:

۱- دهقان مزدور: این دسته همانند کارگران مزدور که در بالا بدان اشاره شد می باشد.

۲- دهقان متوسط: این دسته که دائماً در حال تجزیه بین دو قطب «بالا» و «پائین» طبقه روستاست اغلب با دارای ایده تلوژی ارتجاعی است (بعلمت داشتن مالکیت جزه) و با تحت نفوذ مالکین عامه قرار دارد که در هر دو صورت بنفع هیئت حاکمه سرمایه داری رای میدهد.

۳- مالکین بزرگ: نتیجه آرای انتصابیاتی این دسته نیز اساساً صد در صد بر علیه منافع اکثریت «ملت» میباشد. بنابراین بورژوازی فرانسه با تصویب شرط «اقامت» حق یکقسمت نسبتاً مهمی از ملت را نسبت به نظارت بر امور مجلس شورای «ملی» با اقبال و بدینوسیله دومین پایه «حکومت ملت بر ملت» را پس از تحصیل حکومت سیاسی معدوم ساخت.

ج - مبلغی معادل سه روز کار بعنوان مالیات بدولت بردارند - استثمار شدیدی که در جامعه سرمایه داری از طبقات وسیع «ملت» بعمل میآید و فقری که پایبای بالا رفتن سطح استثمار بورژوازی دامنگیر افراد زحمتکش میگردد بعدی قوی است و باندازه ای در زندگی روزمره این افراد موثر میباشد که اکثراً در صورت واجد بودن سایر شرائط هم از انجام این شرط خودداری مینمایند. بورژوازی فرانسه در حقیقت با این شرط عده زیادی از «ملت» را از حق شرکت در عملیات حیاتی مجلس شورای «ملی» محروم و از اینراه سومین پایه «حکومت ملت بر ملت» را در همان سالهای اولیه حکومت خود منهدم نمود.

د - سواد فرانسه داشته و قادر بنوشتن و خواندن باشند - در جامه سرمایه داری از یکطرف فقر مالی تو - بوی کثیرالمده «ملت» را مجبور میکنند که اطفال خود را از خردسالی به «کسب» و «کار» و ادارند و از طرف دیگر نفع بورژوازی در بیسوادی توده‌ها میباید روی همین دو اصل اکثریت طبقات پائین از داشتن سواد محروم هستند - بنا بر این بورژوازی فرانسه با انتخاب این شرط بسیاری از افراد «ملت» را از قضایای مجلس شورای «ملی» دور نگهداشت و بدین طریق چهارمین پایه «حکومت ملت بر ملت» را برای تثبیت مقام خود از بین برد.

ه - در یکی از نواحی فرانسه دارای ملکی باشند که مال الاجاره آن معادل ۱۰۰ تا ۴۰۰ روز کار بشود - تاثیر این شرط برای طبقات کثیر زحمت کش که در جامه سرمایه داری از همه چیز محروم هستند بحدی واضح است که تشریح آن غیر لازم میباشد - و - زنها از حق شرکت در انتخابات محروم میباشند - برای بورژوازی، که زن را فقط بصورت یک وسیله تولید نگاه میکنند و در جریان تولید نیز مترصد حداکثر استفاده از نیروی کارگری ارزان جنس نسوان است، حتماً هم باید توده‌های وسیع زن از شرکت در تعیین سرنوشت خود محروم باشند.

علاوه بر قیود فوق اولاً کسانی که بشغل نوکری در نزد دیگران اشتغال داشتند اصولاً از تمام مزایای حقوق انتخاباتی محروم گردیده بودند ثانیاً انتخابات دو درجه‌ای بعمل میآمد و بدینوسیله راه گریز دیگری برای قرار بورژوازی از فشار افکار عامه تهیه شده بود.

صاحب است که بورژوازی فرانسه با القای سلطنت مطلقه و تشکیل «مجلس شورای ملی» قوه مقننه را از دست شخص واحدی خارج و در معرض افکار یکدسته چند صد نفری قرار داد و بدین وسیله قدم بزرگی بجای برداشت ولی باید گفت که این عمل فقط نسبت بقرون وسطی یک قدم متری محسوب میشود چون در اوضاع امروزی دیگر نمیتوان ایده «مجلس شورای ملی» و «مجلس سنا» را بشرايطی که در بالا ذکر شد مانند «یکقدم متری» تلقی کرد.

بار ناو، یکی از مشهورترین عناصر سیاسی بورژوازی فرانسه در طی نطقی که در ۱۱ اوت ۱۷۹۱ در مجلس مبعوثان این کشور ایراد نمود صراحتاً اعلام داشت: «افرادی که به علت فقدان کامل وسائل شخصی مجبورند بطور مستقیم و دائم برای رفع حوائج خود کار کنند قادر به تحصیل آن معلوماتیکه رای اجرای هشیارانه انتخابات ضروریست نمی باشند و نسبت بحفظ نظم فعلی هم بعد کافی دارای یک نفع قوی نیستند» محدودیت هائیکه بورژوازی فرانسه در اولین قدم حکومت سیاسی خود برداشت قریب سی و پنج در صد انتخاب کنندگان را از حق دخالت در امور حیاتی خود منع نموده گرچه این قانون در فاصله ۱۹۳۹ - ۱۷۸۹ بر اثر جزومه های اقتصادی و سیاسی دچار تغییرات متوالی گردید و در بعضی از مواد آن ظاهراً تبدیلاتی بعمل آمد ولی باید متذکر بود که بواسطه تشدید روز افزون ارتجاع اروپا، تبدیلات مزبور نه تنها مؤثر

واقع نشد بلکه به ملت وضع شرایط سنگین تری، شمارهٔ محروم شوندگان حتی از حد بالا هم تجاوز نمود. (۱)

بنابراین هنوز چیزی از پیروزی بورژوازی فرانسه نگذشته بود که مسئلهٔ «اقتدار ملی» جای خود را به «اقتدار بورژوازی» داد و مبالغین این طبقه با تمام قوا میگوشتند بورژوازی را مانند یک نیروی اداره کننده به جامعه معرفی و چنین وانمود سازند که فقط «بورژواها» میتوانند امور جاری مملکتی را اداره نمایند زیرا هم دارای لیاقت و کفایت هستند و هم از معلومات رهبری اطلاع کامل دارند.»

در همین موقع بود که «ملت» فقط مانند ابژکتیو حکومت دولتی شناخته میشد؛ دیگر حقوق انتخاب شدن یا انتخاب کردن در محافل بورژوازی مطرح نبود. دیگر موضوع «حکومت ملت بر ملت» سوژهٔ تبلیغاتی هیئت حاکمه سرمایه داری قرار نمیگرفت بلکه مسئله «اداره کنندهٔ خوب» بود که در هر محافل سیاسی و انجمن‌های اجتماعی بوسیلهٔ عمال بورژوازی تبلیغ و تفسیر میگردید. در همین دوره بود که عمال بورژوازی بنا به نهایت شدت موعظه مینمودند که فقط اشخاصی توانائی ادارهٔ امور کشور را دارند که معنی احتیاج را ندانند و از تعلیم و تربیت کامل برخوردار بوده و برای تکامل سیاسی خود فرصت و تمول لازم را داشته باشند.

بالاخره در همین هنگام بود که دولت شناسان بورژوازی از مطالبات خود اینطور نتیجه گیری مینمودند که «اساساً حقوق انتخاباتی را نمیتوان مانند «حقوق» تلقی نمود زیرا این موضوع بمنزلهٔ عملی میباشد که بنفع دولت انجام میگردد و بهین جهت «عمل» انتخابات یک مسئلهٔ عمومی نیست و فقط بآن طبقه‌ای اختصاص دارد که از وضعیت موجوده راضی بوده و برای تحکیم آن کوشش مینماید.»

باز بین رفتن حکومت فئودال و استقرار سیاست سرمایه داری، احتیاج سیاسی بورژوازی به توده‌های زحمت کش مرتفع و بنا بر این شعارهای «حکومت ملت بر ملت» و «اقتدار ملی» ناشی از خود ملت است» نیز که معلول این احتیاج بود عملاً از بین رفت بطوریکه اگر از دوره حکومت انقلابی ژاکوبین‌ها «۲» و دوره کمون «۳» پاریس بگذریم از

۱ - ما در مقاله دیگری مضار انتخابات دو درجه ای و جنبه های ارتجاعی «دو مجلس» را مفصلاً تشریح و تاثیر این عوامل را در تحدید «دموکراسی» شرح خواهیم داد.

۲ - ژاکوبین‌ها (Jacobin) انقلابی ترین دمکراتهای دوره انقلابی اواخر قرن ۱۸ فرانسه بشمار میروند چون افراد این دسته در صومه «ژاکوبین» پاریس اقامت داشتند لذا آنها را بدین نام اسم برده اند. ژاکوبین‌ها باتفاق فقرای شهروده بر علیه سلطنت پلیمان و فئودالهای فرانسه شدیداً مبارزه میکردند. سازمانهایی که در تحت رهبری این دسته فعالیت مینمودند در مبارزه بسا ضد انقلابیون از هیچ تاکتیک

بقیه در صفحه ۳۹

بدو حاکمیت بورژوازی فرانسه تاکنون نه «ملت» فرانسه حاکم بر سرثوشت خود بوده و نه «اقتدار ملی» فرانسه «از ملت حقیقی» فرانسه ناشی میشده و نه سیستم های انتخاباتی این کشور واقعاً مظهر يك سیستم عمومی و ملی بوده است. هلی رهم سفین سرانی ایده نولوژیست های بورژوازی ماهیت قوانین اساسی فرانسه و چریانات ۱۷۰ ساله اخیر این کشور بخوبی نشان میدهد که قوه مقننه فرانسه در تمام این مدت مدافع منافع بورژوازی و حافظ جنبه های استعماری سیاست روز بوده است. اگر در نظر داشته باشیم که قوه مقننه هر کشور «دمکراسی» تابع طرز انتخابات و انعکاس چریان انتخاباتی آن کشور است دیگر برای ما تردیدی باقی نخواهد ماند که در جامعه سرمایه داری سیستم های انتخاباتی و بنابراین قوانین اساسی چیز دیگری نیست جز بیان اراده «طبقاتی» که فاتح شده و حکومت دولتی را در دستهای خود نگهداشته اند»

لنین

راست است که در قانون اساسی تمام کشورهای سرمایه داری جهان از «حقوق انتخاباتی عمومی» سخن زیاد رفته و مواد متعددی در این مورد گنجانده شده است ولی در عمل و حتی در متن قوانین انتخاباتی صراحتاً مواد مزبور ملغی گردیده: مثلاً از یک طرف در قانون اساسی کشور صد درصد «دمکرات» سویس اعلام شده که «تمام افراد تابعه کانتون ها (۴)».. میتوانند در عمل اقامت دائمی خود در تمام انتخابات و... شرکت نمایند و از طرفی در قوانین انتخاباتی این کشور برای زنان حق رأی قائل نشده اند گوئی کشور «بتمام معنی» «دمکرات سویس (زن)» را خارج از «افراد» تابعه خود تصور می کند.

بقیه از صفحه ۳۸

شدیدی خود داری نمی نمودند «ژاکوبین ها نمونه های بهتری از انقلاب دمکراتیک را بر فرانسه دادند»

لنین

اما ژاکوبین ها پس از تحصیل حکومت سیاسی نتوانستند ایده الهای انقلابی خود را کماکان حفظ و اجرا نمایند، در مدت زمامداری ژاکوبین ها اخصابیات کارگری قدغن و درخواست تزئید مزد برای این طبقه ممنوع شد. دیکتاتوری ژاکوبین ها در ۲ ژوئن ۱۷۹۳ در فرانسه برقرار و در ۲۷ ژوئن ۱۷۹۴: بوسیله ضد انقلابیون وابسته به بورژوازی عمده از بین رفت.

(۳) کمسون (Commun) پاریس معرف اولین دولت توده ای است که در ۱۸۷۱ در نتیجه قیام توده های زحمت کش فرانسه در پاریس تشکیل گردید. کمون پاریس اهمیت خیلی زیادی از نظر تاریخ نهضت های توده ای دارد که ما بموقع خود دوباره آن مفصلاً بحث خواهیم کرد.

(۴) کانتون (Canton) - هر يك از دول جداگانه جمهوری سویس را کانتون گویند. دولت متحده سویس دارای ۲۲ مملکت جزء (کانتون) است که از آنها سه کانتون بال - آپنسل و اوئروالدین هر يك بدو قسمت تقسیم شده اند.

نظایر این تناقض شدید بخصوص در بین قانون اساسی و قوانین انتخاباتی کشور ایران وجود دارد که در موقع خود گوشزد خواهد شد .



امروز تقریباً در تمام کشورهای سرمایه‌داری ، دول بورژوازی برای تجدیدانتخاب کنندگان به شرایط مختلفی که شدت محدودیت آنها نسبی است متوسل شده‌اند. مثلاً در کشورهای انگلیس ، امریکا و فرانسه فقط کسانی می‌توانند در انتخابات شرکت نمایند که دارای ۲۱ سال تمام باشند ، واجدین شرایط انتخاباتی در سوئیس ۲۳ سال و در دانزیك ۲۵ سال باید داشته باشند . بدیهی است با این شرط قسمت مهمی از عناصر وان که دارای افکار تازه و مترقی هستند از شرکت در انتخابات محروم خواهند بود .

یکی دیگر از شرایط تجدیدکننده دول بورژوازی مسئله اقامت در حوزه انتخابیه است . در کشورهای متحده امریکا مدت اقامت از ۲ تا ۲۴ ماه تعیین شده است یعنی انتخاب‌کننده باید از يك مدت همینی قبل از شروع انتخابات در يك نقطه واحدی مسکون باشد . با توضیحاتی که در قسمت (ب) از صفحه ۳۶ این شماره داده شده تأثیر شگرف این شرط نسبت به تجدید توده های وسیع کارگر برای خوانندگان واضح است .

تأقبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در قسمت اعظم کشورهای جهان زنان از حقوق انتخاباتی بکلی محروم بودند ولی بعد از ایجاد حکومت شوروی و آزاد شدن زنهای روسیه ، پاره‌ای از دول بورژوازی در تحت فشار افکار عامه مجبور شدند زنهارا نیز از مزایای انتخاب برخوردار نمایند گویا اینکه نه تنها این کشورها شرایط محدودکننده تری برای زنان قائل گردیده‌اند بلکه هنوز هم در بعضی از ممالک سرمایه‌داری توده های وسیع زن از شرکت در سرنوشته خود محروم هستند .

در غالب ممالک سرمایه‌داری قسمت مهمی از افراد فهمیده و جوان جامعه که در واحدهای مختلف ارتش مشغول « کار » هستند از حقوق انتخاباتی بهره مند نیستند . بورژوازی و هیئت حاکمه این قبیل کشورها با تئوری بوج و رسوا شده « ارتش در خارج از محیط سیاست » سعی میکنند ضمن خفه کردن ایده ثلورژی مترقی آحاد و افراد جوان ارتش ، آنها را از تعیین و تأمین آینده خود محروم و مانند موم آلت دست خود بنمایند . مادر مقاله مخصوصی که جهت تجزیه و تحلیل اعلامیه مورخه ۲۲ و ۲۵ نخست وزیر ایران اختصاص داده ایم این مسئله را تشریح و نشان خواهیم داد که دستگاه ارتشی تاکنون نتوانسته و من بعد هم تا دولت وجود دارد نخواهد توانست « در خارج از محیط سیاست » نشو و نما پیدا کند زیرا ارتش جزئی از دولت است و دولت نیز « سازمانی است که طبقات متمول و ثروتمند را از تجاوزات احتمالی طبقه فقیر ر نذار حفظ میکنند » .

انگلس

اعلامیه نخست وزیر ایران و اخراج چند نفر از بهترین افسران این کشور بهترین سندی است که بوسیله آن میتوان دخالت سران ارتش

را در امور سیاسی محرز و مسلم نمود. اگر توجه داشته باشیم که دولت‌های واشینگتن است که فرمانفرمایی یک طبقه را بر طبقه دیگر تقویت مینماید (۱) و ارتش یکی از قوای اجراییه این دولت است دیگر برای ما تردیدی باقی نخواهد ماند که تئوری « ارتش در خارج از محیط سیاست » فقط برای آن انتخاب شده که قسمت مهمی از توده‌های دهقان و کارگر را که مابسی به این توده نظامی کشور شریک در سرانوشته خود باز دارند. با توجه به نیروهای شگرف نظامی کشور های سرمایه داری و دقت در ارقام میلیون نفری ارتشهای ممالک امریکالیستی بخوبی و آسانی میتوان از تأثیر این محدودیت در تجدید « حکومت ملت بر ملت » اطلاع حاصل نمود.

در اینجا نیز بایستی متذکر بود که در آن قسمت از کشور های سرمایه داری که افسران و افراد ارتش از حقوق انتخاباتی برخوردارند در موقع اخذ رای، بطوری با محدودیت‌های دیسپلینینی و قور والیته‌های اداری که از طرف سران ارتش اعمال میشود شرایط محدود میگردد که سربازان و افسران جوان دیگر قادر به حفظ آراء و انعکاس ایالات خود نمی‌گردند. برای مثال به وضعیت امریکای «دهو کرات» توجه مینماییم:

کشورهای متحده امریکا از نقطه نظر حقوق انتخاباتی دارای قوانین بخصوصی میباشد. روزولت در سال ۱۹۴۴ پیشنهادی بکنگره امریکا تسلیم و در طی آن درخواست نمود که برای کارکنان ارتش یک تعرفه (Bulletin) انتخاباتی دراتی که جهت تمام اجزاء متحده امریکا عمومیت داشته باشد تصویب گردد. کنگره نیز قانونی در این مورد تصویب نمود که بر طبق آن کارکنان ارتشی مقیم قلمرو امریکا میتوانند در انتخابات شرکت نمایند. اما از یکطرف چون قسمت مهمی از نیروهای نظامی امریکا در آن موقع مأمور اروپا بودند شرکت آنها در انتخابات دچار اشکال خیلی سختی شد و از طرف دیگر ادارات امور نظامی در ضمن « تفسیرات » خود توضیح میدادند که کارکنان ارتشی نه تنها مجبور نیستند در دادن رای شرکت نمایند بلکه اگر واجد شرایطی هم که در قانون مصوبه امریکا مقرر گردیده نباشند انتخاب کننده شناخته نخواهند شد. بطور خلاصه بحدی در مقابل سربازان و افسران جزءه و مانع ایجاد شد که بنا بر اعتراف مطبوعات امریکا « قسمت زیادی از سربازان بکلی در انتخابات شرکت نکردند »

در کشورهایی که اقلیت های ملی در آنجا وجود دارد، اگر هم دولت بورژوازی نتوانسته باشد محدودیت هایی برای آنها در قوانین انتخاباتی قائل گردد، در موقع تعیین حوزه های انتخابیه بطوری وارد عمل میشود که نتیجتاً از عده نمایندگان اقلیت های ملی در پارلمان کاسته شده و بالعکس بر عده نمایندگان ملیت های حاکمه افزوده گردد.

مثلاً در اطریش تا قبل از رفورمی که در سال ۱۹۰۷ در حقوق انتخاباتی بعمل آمد

مقررات مربوط به انتخابات بطوری تنظیم شده بود که بر طبق آن هر ۴۰ هزار نفر اطریشی حق انتخاب یک نماینده داشتند در حالی که اقلیت های لهستانی هر ۵۲ هزار نفر و اقلیت های چک هر ۵۵ هزار نفر و اقلیت های اکرایی هر ۱۰۳ هزار نفر یک نماینده می توانستند انتخاب نمایند این فشار بعدی مؤثر بود که در سال ۱۹۳۵ اقلیت های ملی لهستانی که ۴۰ درصد ساکنین این کشور را تشکیل میدادند فقط ده درصد نمایندگان پارلمان را انتخاب کرده بودند.

در پاره ای از کشورهای سرمایه داری، یعنی آن کشورهایی که پایه اش بر فقر و استیصال اکثریت مردم گذارده شده، متکدیانت و کسانیکه محتاج باخذ اعانه هستند نمی توانند در انتخابات شرکت نمایند. این محدودیت مؤثر در بعضی از ممالک متعدده آمریکا با کمال شدت حکم فرمات.

یکی دیگر از شرایط انتخاباتی کشورهای سرمایه داری که در محدود کردن توده های وسیع عامل مؤثری است مسئله «سواد» میباشد. در تمام کشورهای متحده آمریکا داشتن سواد از شرایط اساسی انتخاب کننده محسوب میشود و حتی در پاره ای از آنها، از سیاه پوستانی که واجد سایر شرایط انتخاباتی هستند هنگام اخذ رای امتحان بعمل می آید و فقط به آن کسانی اجازه انداختن رای در صندوق انتخابات داده میشود که دارای «سواد خوب» بوده و از قانون اساسی آمریکا «اطلاع کافی» داشته باشند. لازم به توضیح نیست که در جوامع طبقاتی عموماً و در جامعه سرمایه داری (آنها در مرحله امپریالیستی) خصوصاً اکثریت توده های زحمت کش از «سواد» محروم و بالنتیجه نمی توانند در انتخابات شرکت نمایند.

اغلب دول بورژوازی پرداخت مبلغ معینی (بنام مالیات) را یکی از شرایط واجد بودن حقوق انتخاباتی تعیین کرده اند. همان طوری که در قسمت (ح) از صفحه ۳۶ این شماره تصریح شده در رژیم کاپیتالیسم نه تنها توده های بیکار بلکه آنها هم که مشغول «کار» هستند حاضر نمیشوند مبلغی معادل اجرت چند روزه خود را برای شرکت در انتخابات بدولت بپردازند زیرا از یکطرف میزاف مزدی که در ازاء نیروی کارگری بدانها داده میشود بعدی کم است که بزور احتیاجات حیاتی شان را رفع میکنند و از طرف دیگر بر فرض صرفه جوئی، عدم اعتماد به «فردا» و نا اطمینانی از جریان آینده مانع از آن میگردد که افراد زحمت کش چنین مبلغی را برایگان از دست بدهند.

در پاره ای از کشورها، بخصوص در شور «دمکرات» انگلیس، بورژوازی علاوه بر شرایط خفه کننده بالا شرایط استثنائی خاصی را برای انتخاب کنندگان قابل شده است.

مثلاً در انگلستان دارندگان صنایع و صاحبان مؤسسات تجارتمی و زمینهای آنان حق دورای دارند یعنی هم در محل سکونت وهم در محل کار می توانند رای بدهند و همین قانون در باره پاره ای از اینورسیسته های انگلیس که نماینده طبقات ثروتمند است اجرا میشود.

با حقایق مختصری که در بالا گفته شد مدلل میگردد که در رژیم سرمایه داری، دموکراسی نمیتواند نشو و نما نماید زیرا دموکراسی فقط حاکمیت اکثریت «ملت» بر اقلیت «ملت» است حال آنکه در رژیم بوراقلیت ناچیز «ملت» است که با در دست گرفتن اکثریت مجلس، اکثریت کثیر ملت را محکوم بمقابلهت سیاسی و قضایی مینماید.

یکی دیگر از نیرنگهای بورژوازی برای خشن نمودن فعالیت احزاب آزادی خواه و محدود کردن توده های زحمت کش مسئله تقسیمات نقاط انتخاباتی کشور است. ثابت نگاهداشتن تقسیمات ارضی کشور بطلمه سختی بطبقات «پایین» میزند. مثلاً در سال ۱۸۷۱ که جمعیت آلمان از ۳۹۷ میلیون نفر تجاوز نمیکرد در تمام نقاط این کشور جمعاً ۳۹۷ حوزه انتخابیه وجود داشت و این تقسیم بندی در اوائل قرن بیستم هم که جمعیت آلمان به ۵۶ میلیون نفر بالغ شده بود بهمان حال باقی مانده بود.

جمعی بر اینست که مشهورترین مفسر قانون اساسی آمریکا است می نویسد حوزه بندی کردن نقاط مسکونی «بمنظور این است که اکثریت آراء برای آن حزب سیاسی که این عملیات را مینماید تامین شود» برای درک تأثیر این موضوع همین قدر کافی است در نظر داشت که در انتخابات ۱۹۴۵ فرانسه حزب کمونیست در ۳۳۸ حوزه ۳۸۳۰۰۰ رای بدست آورد در صورتیکه حزب سوسیالیست با وجود داشتن ۸۱۱ حوزه نتوانست بیش از ۳۷۰۰۰۰ رای تحصیل نماید.

بورژوازی تنها از محدودیت های سیاسی که در بالا بطور مختصر شرح داده شد، استفاده نمیکند. این طبقه برای تامین فرمانروایی خود از تمام وسائل ایده پولویزیک نیز حد اکثر استفاده را مینماید. از جمله این وسائل می توان مطبوعات را نامبرد:

در کشورهای بزرگ سرمایه داری اغلب روزنامه ها و مجلات و نشریات در انحصار صاحب کارتل ها و ترست های بزرگ هستند و بفتح هیئت حاکمه تبلیغ و فعالیت میکنند و آن دسته از روزنامه هایی هم که در اختیار احزاب وابسته بطبقات «پایین» میباشند بواسطه تضییقات مالی نه دارای تیراژ زیاد و نه دارای اثر پسیکولوژیکی مهمی هستند. علاوه بر مطبوعات، رادیو ها - سینماها و اغلب اماکن عمومی و اجتماعی نیز یا در تملک طبقه حاکمه و یا در تحت نفوذ مطلق بورژوازی قرار دارند و بفتح این طبقه کار مینمایند.

اضافه بر شرایط محدود کننده فوق در جامعه سرمایه داری هزاران طریقه دیگر نیز از قبیل تطمیع و تهدید و تحمیق رای دهنده و بالاخره اغفال و خریداری انتخاب شونده وجود دارد که من حیث المجموع جریان پارلمان را بفتح بورژوازی تمام مینماید یعنی اکثریت تمام مجلس را در دست اقلیت ناچیز ملت قرار میدهد تاریخ نشان میدهد که این «اقلیت» نیز از هیچگونه عملی جهت حفظ «اکثریت در مجلس» و تشبیه «فرمانروایی سیاسی و اقتصادی» خود دریغ نخواهد کرد. نه تنها در کشورهای اروپا و آسیا بلکه در کشور ایران نیز در چند سال اخیر بعدی از این جریانات روی داده است و خوانندگان

خود باندازه ای ناظر این گونه حوادث شرم آور بوده اند که دیگر جای برای تفسیر و انتقاد موضوع باقی نمی ماند.

امروز طبقات زحمت کش، بخصوص طبقه کارگر بی بااهیت دمکراسی بورژوازی برده و در ضمن مبارزه خود همیشه و در تمام مراحل این گفته لنین را فراموش نمی نمایند که « پرولتاریا نمی تواند بدون يك مبارزه انقلابی، يك مبارزه پایدار و همه جانبه برای تحصیل دمکراسی، بر بورژوازی غلبه حاصل کند. »

امروز طبقه کارگر کشور های سرمایه داری نه تنها از حقوقی که با ریختن خون بهترین افراد خود تحصیل نموده اند دفاع مینمایند بلکه میکوشند و با نهایت جدیت و انرژی مبارزه میکنند تا دمکراسی واقعی را بدست آورند. انعکاس نما رضایتی نبوده، های بلغار و یوگسلاوی از حقوق انتخاباتی قدیم، اعتراض کارگران انگلیسی بر علیه سیاست دولت کارگری این کشور (که مسئله خریداری انتخاب شوندگان را در جلو چشم مجسم می نماید)، مبارزه زنان و زحمت کشان دنیا جهت تجدید نظر در قانون انتخابات و صد ها نوع مبارزات دیگری که امروز ما در روزنامه ها بدان بر میخوریم نشان میدهد که دیگر بورژوازی قادر نیست حاکمیت خود را بطور مطلق بر توده های بی چیز، بر کارکنانی که فاقد وسائل « کار » هستند ادامه دهد.



مارکسیست های انقلابی بهیچوجه نمیتوانند نسبت بقانون انتخاباتی کشور های سرمایه داری خوشبین باشند. مارکس و انگلس در موقع خود بر علیه لاسال که تمام مساعی خویش را برای تحصیل يك حقوق انتخاباتی به تمام معنی عمومی بکار میبرد، اعتراض نموده و عقیده داشتند که در شرایط سرمایه داری ایجاد و اجرای چنین قانونی غیر ممکن است. لاسال میگفت از طریق اجرای چنین قانونی می توان به دولت جنبه جدیدی داد و آن را مظهر « دولت در بالای طبقه » نمود و معتقد بود که این مسئله در شرایط سرمایه داری نیز عملی میباشد.

بعد ها اپورتونیست های بین الملل دوم تئوری « لاسال » را با کمی جرح و تعدیل موعظه مینمودند و از این راه منافع توده های ملت را قربانی منافع بورژوازی میکردند. بر طبق تعلیمات مارکسیسم لنینیسم « دهو کرائیک ترین » جمهوری های بورژوازی و آزادی خواه ترین دول سرمایه داری جبراً قادر به عملی کردن حقوق عمومی انتخابات نخواهد بود زیرا اجرای چنین قانونی پایه های حاکمیت بورژوازی را متزلزل و فرمائش مائی « سرمایه » را مواجه با انهدام خواهد کرد و این خود با منافع طبقه حاکمه سرمایه داری منافات دارد.

مسئله انتخابات در سوسیالیسم
و مقایسه آن با سیستم
انتخابات سرمایه داری

دمکراسی سوسیالیستی مظهر دمکراسی
واقعی است زیرا در این رژیم از یکطرف
حکومت با تمام مظاهر خود بزحمت کسان تعلق
دارد و از طرف دیگر پایه اقتصادی جامعه بر
مالکیت اجتماعی استوار می باشد .

از نقطه نظر قضائی از خصوصیات سیستم انتخاباتی و جریانات واقعی انتخابات
یک رژیم میتوان بدیمکراتیک یا دیکتاتوری بودن سازمان های مقننه و مجریه آن رژیم
پی برد زیرا تنها با تجزیه و تحلیل این مسائل ممکن است از نقشی که اکثریت یا اقلیت
یک ملت در تعیین سرنوشت آن ملت بازی میکند اطلاع حاصل کرد و بر میزان تأثیری
که توده های کثیر مردم در وضع و اجرای قوانین اساسی دارند واقف گردید .
برای اینکه بهتر بخصوصیات و مشخصات دمکراسی سوسیالیسم آشنا شویم در
اینجا دمکراسی شوروی را بطور اختصار تعریف نموده و بدینوسیله قانون انتخاباتی یک کشور
سوسیالیستی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم .

استالین در باره دمکراسی چنین میگوید :

« در کشور های سرمایه داری یعنی در جاهی که طبقات متضاد وجود دارند ،
دمکراسی متعلق باقویا و اقلیت متمول است . در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
بالعکس ، دمکراسی متعلق بزحمت کسان است یعنی مظهر دمکراسی همگانی میباشد .
از آنچه گفته شد اینطور نتیجه گرفته میشود که اساس دمکراتیسم بوسیله قانون اساسی
اتحاد جماهیر شوروی مختل و ویران نمیگردد بلکه این قانون اساسی بورژوازی است
که دمکراتیسم را از بین میبرد . بهمین جهت است که من معتقدم قانون اساسی کشور
شوروی در تمام جهان تنها قانون اساسی منحصراً فردی است که دمکراسی را تا آخرین مرحله
آن حفظ و منعکس مینماید . »

چرا ؟

برای اینکه در اتحاد جماهیر شوروی افراد چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ
سیاسی از حقوق یکسانی برخوردارند و در موقع انتخابات بدون اینکه الزام و اجبای
داشته باشند و یا تعویلی بر آنها وارد گردد آزادانه آراء خود را بصندوق مربوط ریخته
و بدینوسیله نماینده حقیقی خویش را برای شرکت در وضع یا اجرای قوانین سازمانهای
مقننه اعزام میدارند .

علی رغم آنهاستیکه میکوشند رژیم سوسیالیستی شوروی را با رژیم دیکتاتوری
ترکیه یکنواخت معرفی نموده و سیستم انتخاباتی هر دو را در عمل یکجور معرفی کنند
حقیقت تاریخی زیر نشان میدهد که اولیای امور شوروی تاچه حد در دمکراتیک کردن اصول
و جریانات انتخابات ابراز مساعی مینمایند .

در سال ۱۹۳۶ که قانون جدید شوروی، که اکنون بقانون اساسی استالین معروف و
مشهور است ، در هشتمین کنگره فوق العاده شورا های عموم اتحاد شوروی مورد شور

و بیست هزار گرفته بود. پیشنهاداتی در مورد اصلاح ماده ۱۳۵ این قانون تقدیم گه سیون مربوطه شد که با تجربه و تحلیل آن میتوان تا حدی بر دمکراسی سوسیالیستی واقف گردید.

ماده ۱۳۵ قانون شوروی حاکی از اینست که «انتخاب و گلاعه وی است یعنی تمام اتباع اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که بسن ۱۸ سال رسیده اند صرف نظر از نژاد و ملیت و عقاید مذهبی، درجه تحصیلات، مدت اقامت در محل معین، اصل و نسب اجتماعی، وضعیت مالی و فعالیت سابقشان حق دارند در انتخابات و کلاشر کم و ورزند و خود انتخاب شوند با استثنای مجانبین و اشخاصی که توسط دادگاه محکوم و از حق انتخابات محروم شده اند.»

هنگامیکه این قانون در کنگره، مزبور مطرح بود استالین در مقابل پیشنهادات اصلاحی رسیده بدفاع برخاسته و گفت: در برك های اصلاحی که در مورد ماده ۱۳۵ رسیده است «پیشنهاد میشود که روحانوی، عناصر سابق گارد سفید و تمام افراد و اشخاصی که در قدیم دارای ثروت بوده اند و اکنون بكار عام المنفعه اشتغال ندارند از حقوق انتخاباتی محروم و با حداقل انتخابات این دسته را محدود و بآنها فقط حق انتخاب کردن داده شود و حق انتخاب شدن را از آنها سلب نمایند.

من متقدم که این پیشنهاد اصلاحی را نیز باید رد نمود. حکومت شوروی عناصر استثمار کننده و غیر زحمت کش را نه برای همیشه بلکه بطور موقت و تا دوره معینی از حقوق انتخاباتی محروم کرده بود. بکزمانی این عناصر بر علیه ملت مبارزه علنی نموده و بر ضد قوانین شوروی فعالیت میکردند، تصویب قانون شوروی مبنی بر محرومیت عناصر مزبور از حقوق انتخابات، بمنزله جوابی بود که حکومت شوروی بمخالفت آنها داد. از آن موقع تاکنون مدت زیادی گذشته است از جمله موفقیت هایی که در این مدت حاصل ما شده اینست که طبقات استثمار کننده و غیر زحمت کش منهدم شده اند ولی حکومت شوروی بقوه شکست ناپذیری تبدیل گردیده است. حال وقت آن نشده که در این قانون تجدید نظر شود؟ بعقیده من این وقت فرا رسیده است. میگویند که این عمل خطرناکست زیرا بر طبق آن اشخاصی از افراد گارد سفید سابق و کولاکها و کشیش ها و نظایر آنها، خلاصه عناصری که دشمن حکومت شوروی هستند میتوانند در ارگانهای عالی کشور راه پیدا کنند. ولی با فرض این حال هم از چه چویر باید ترسید؟ هر که از گرگ میترسد در جنگل قدم نمیگذارد.

اولا: تمام کولاکها و افراد گارد سفید سابق و کشیش های قدیم با حکومت شوروی دشمن نیستند.

ثانیاً اگر هم ملت در بعضی نقاط افرادی را انتخاب کند که خصم دشمن شوروی باشند، این موضوع میرساند که فعالیت تبلیغاتی ما وضع بدی پیدا کرده و ما کمال سزاوار این ننگ هستیم و اگر بعداً فعالیت تبلیغاتی ما بر اساس اصول بالشویسم جریان پیدا کند

دیگر ملت افراد دشمن و کینه جو را در ارگانهای عالی خود راه نخواهد داد. بنابراین باید کار کرده‌ها اینک به قرقر نمود، باید مشغول فعالیت شد نه اینکه انتظار داشت تمام چیزها را بطریق اوامر اداری حاضر و فراهم گردد.

در سال ۱۹۹۹ بود که لنین اظهار نمود بزودی موقعی فرا خواهد رسید که دولت شوروی اجرای يك حقوق انتخاباتی همگانی را که دارای هیچگونه محدودیتی نباشد مقید تلقی خواهد نمود.

توجه کنید لنین گفته است: بدون هیچ محدودیتی، این گفتار لنین در همان موقعی بیان شده که مداخلات مسلمانان بیگانگان هنوز از بین نرفته بود و صنایع و اقتصادات روستایی کشور ما در يك موقعیت یأس آوری قرار داشت، از آب موقع ۱۷ سال گذشته است.

رققا! آیا موقع آن نشده که دستورات لنین مجری شود؟ بقیده من اکنون وقت اجرای آن میباشد. « (۱)

لنین در سال ۱۹۱۹ در این باره نوشته است:

« برای اینکه قضایای گذشته تاریخی بطور غلط تعمیم و عمومیت پیدا نکند، حزب کمونیست (بالشویک) روسیه بایستی برای توده‌ها توضیح دهد که در جمهوری شوروی مسئله محرومیت قسمتی از افراد از حقوق انتخاباتی فقط در باره استعمار کنندگان و آن عناصری مجری میشود که علی رقوم قوانین اساسی جمهوری سوسیالیست شوروی برای حفظ وضعیت استثماروی خود و بمنظوره محفوظ داشتن روابط سرمایه داری کوشش و مقاومت مینمایند و این مسئله غیر از آن محرومیتی است که در اکثر جمهوری‌های بورژوا - دمکراتیک وجود دارد و مشخص اینست که یکدسته همینی از افراد برای تمام عمرشان از حقوق محروم گردیده اند. بنابراین در جمهوری شوروی از یکطرف بایستی تحکیم روزه سوسیالیسم و متوازی با کاهش تعداد عناصری که بطور اثر کتیف امکان دارند در وضعیت يك شخص استعمار کننده باقی مانده و با روابط سرمایه داری را حفظ نمایند، عده اشخاصی که از حقوق انتخاباتی محرومند خود بخود تقبیل مینمایند. اکنون عده این اشخاص در روسیه بزور ۲ یا ۳ درصد اهالی را تشکیل میدهد. از طرف دیگر در آنگه نزدیک که تهاجم خارجی موقوف و صادره استعمار کنندگان کاملاً انجام خواهد پذیرفت در يك شرایط معینی ممکنست وضعیتی ایجاد گردد که حکومت دولتی پرولتاریا و مسائل دیگری برای برطرف کردن مقاومت استعمار کنندگان انتخاب و حقوق انتخاباتی عمومی را اجرا کند « (۲)

بنابر مراتب بالا ما سه « معلوم » داریم که حکمک آن می توانیم ماهیت دمکراسی بورژوازی و پرولتاریا را درک نماییم:

۱- دمکراسی بمعنی اعم عبارت است از « حکومت ملت بر ملت ».

۲- « حکومت ملت بر ملت » مظهر و مشخص « حکومت اکثریت کثیر ملت بر اقلیت ملت » میباشد .

۳- « حکومت اکثریت کثیر ملت بر اقلیت ملت » موقعی و اوقعی پیدا میکنند که « اکثریت کثیر » در آئین سر نوشت خود، در آئین واضحین و مجریان قوانین آزادی کامل داشته باشد .

بنا بر این ، برای اینکه دموکراسی در جامعه بمعنی حقیقی خود نمودار و نمایان گردد باید « اکثریت کثیر ملت » دارای « آزادی کامل » باشد و با « آزادی کامل » به تواند « واضحین و مجریان قوانین » را انتخاب نماید .

اما « اکثریت کثیر ملت » در چه موقعی دارای « آزادی کامل » خواهد شد و در شرایطی میتواند از « حقوق انتخابانی » خود با « آزادی کامل » استفاده نماید ؟ اهمیت دموکراتیک يك سیستم قضائی و سیاسی در ماهیت جوابی است که باین سؤال داده میشود :

ما در شماره دوم « انترناسیونالیست » (بحث اجتماعی) متذکر شدیم که نباید « آزادی فردی » را مانند ایده آلیست ها در قوانین و مقررات ، در مضبوطات و ادارات تبلیغاتی پیدا کرده و جریان ظاهری را مستند قضاوت قرار داد و همچنین بر اساس يك رشته دلایل تجربی و علمی ثابت نمودیم که در اجتماع طبقاتی « اکثریت کثیر ملت » فاقد وسائل تولید میباشدند و از اینرو مجبورند جهت حفظ موجودیت خود از منافع و امیال صاحبان وسائل تولید متابعت نمایند و ضمناً اثبات کردیم که محکومیت اقتصادی بهرأ محکومیت سیاسی و محکومیت روحی را در بر دارد .

در حقیقت آزادی کامل فقط در جائی وجود خارجی پیدا میکند که استثمار منهدم ، تعدی يك عده بر عده دیگر معدوم و فقر و بیکاری از بین رفته باشد و افراد در بیم و هراس نباشند که آیا « فردا » خوراک ، محل سکونت و بهداشتی برای آنان وجود دارد یا در اثر فقدان یکی از این سه عامل ، زندگی آنها محکوم بمرگ خواهد شد . اکنون باید دید کاپیتالیسم و سوسیالیسم برای ایجاد « آزادی کامل » که اولین شرط « انتخابات آزاد » است چه شرایطی را در خود پنهان دارند .

بقیه در شماره بعد

تئوری امکان پیروزی سوسیالیسم

در

یک کشور واحد سرمایه داری

آ- قانون ناموزونی « تکامل سرمایه داری »

یکتواخت نبودن تکامل: محصول اجتناب ناپذیر کاپیتالیسم است - در عصر امپریالیسم تکامل اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه داری بطور ناهم تناسب انجام می گیرد - چه عواملی جنگهای امپریالیستی را قشای و جبری میسازد - جنگ جهانی ۱۸ - ۱۴ از نظر بالشوئیسم و اپورتونیسم - تجدزیه و تحویل تئوری کائوتسکی از نقطه نظر واقعیات سرمایه داری - نظریات مکتب مارکسیسم - لنینیسم نسبت به مل لشوو نمای ریشه های اقتصادی و سیاسی جنگ ۴۵ - ۴۹

= § =

در همان موقعی که اولین جنگ امپریالیستی ببحروجه شدت خود رسیده و هرروز دهها هزار نفر از بهترین عناصر بشریت فدای منافع یک اقلیت سرمایه دار میشد، کائوتسکی برای تبرئه کاپیتالیسم بایک نظریه معمولی با بیدان مبارزه

تجربه و تحلیل تئوری کائوتسکی از نقطه نظر واقعیات سرمایه داری

عقاید گذارد و تئوری «فوق امپریالیسم» خود را در مقابل «امپریالیسم بمنزله آخرین مرحله سرمایه داری» لنین قرار داد.

گائوتسکی در تئوری خود جنگهای امپریالیستی را ناشی از ماهیت سرمایه - داری نمیدانست و معتقد بود که جنگ ۱۸-۱۴ يك جنگ اتفاقی بوده و قنومنی است که مستقل از قوانین سرمایه داری و خارج از نتایج طرز سرمایه داری تولید قرار دارد ، ولی لنین با انکاه بقوانین جبری سرمایه داری و با توجه به نتایج تمرکز سرمایه و تشدید استثمار میگفت که اولاً امپریالیسم مرحله عالی سرمایه داری و مظهر فرم احضاری کاپیتالیسم میباشد و بهمین جهت هر قنومنی که در این عصر تظاهر نماید نمیتواند مستقل از قوانین جبری سرمایه داری تلقی گردد تا آنجا که جنگ امپریالیستی ۱۸ - ۱۴ نتیجه اجتناب ناپذیر تکامل سرمایه داری است زیرا در عصر امپریالیسم «بعضی از خصوصیات سرمایه داری کم کم ، جنبه متضاد خود تبدیل میشوند» و تصادم «این تضادها با یکدیگر جنگ امپریالیستی را جبری» میسازد .

گائوتسکی در تئوری خود به «رفورم کاپیتالیسم» و تعدیل تناقضات سرمایه داری «از راه بهم پیوند کردن سرمایه ها» متکی شده و از نظریات خود اینطور نتیجه میگرفت که نه تنها سرمایه داری انحصاری بدون جنگ امپریالیستی و بدون ملیتاریسم هم می تواند جهان تقسیم شده را تقسیم و میدان عواید سرشار خود را از طریق مسالمت آمیز وسیع نموده و حوزه نفوذ خود را بسط دهد بلکه بدون جنگ و انقلاب نیز می توان امپریالیسم را تا مرحله «فوق امپریالیسم» ترقی داد در صورتیکه تئوری لنین حاکی از این بود که هر سرمایه داری اولاً عدل تقسیم دنیای تقسیم شده و بسط حوزه نفوذ مسئله ایست که جز از طریق جنگ و بوسیله جنگ امپریالیستی نمیتوان آنرا حل نمود زیرا کوچکترین قدمی که يك کشور جداگانه بمنظور بسط حوزه نفوذ خود بردارد با منافع کشور دیگر اصطکاک پیدا نموده و خواهی نخواهی منجر بـ جنگ میگردد تا آنجا که از نتایج شوم امپریالیست رهایی نخواهد یافت مگر اینکه سوسیالیسم را بر روی خرابه های امپریالیسم برقرار نماید و سوسیالیسم نیز وجود خارجی پیدا نخواهد کرد جز از طریق انقلاب سوسیالیستی و ایجاد فرمانروایی پرولتاریا .

در همان حینی که غریب توپهای امپریالیسم از قصابی توده های زحمت کش جهان خبر میداد گائوتسکی سعی میکرد در دورنمای اختراعی خود چنین مجسم نماید که سیاست امپریالیستی «بوسیله سیاست جدید فوق امپریالیستی از بین خواهد رفت و این سیاست جدید بجای مبارزه ای که بین سرمایه های ملی جریان دارد یکنوع استثمار عموماً را قرار خواهد داد که در جهان بوسیله سرمایه های متحده مالی و بطور انترناسیونالیستی انجام می گیرد» (۱)

در جای دیگر گائوتسکی اظهار میدارد که «سرمایه مالی پس از تجربه ای که از جنگ جهانی گرفته دیگر این قبیل متدهای بسط استثمار را خطرناک خواهد

دانست و « انتقال بر مرحله فوق امپریالیسم را خیلی سودمند تر از وضعیت کنونی تلقی خواهد کرد » (۱)

تئوری کائوتسکی بجای اینکه « درک مادی تاریخ » را منعکس کند، انعکاسی از « درک اپورتونیستی » تاریخ میباشد. این تئوری چه در جریان جنگ امپریالیستی ۱۸-۱۴ و چه در دوره پس از جنگ بوسیله پیروان کائوتسکی (بخصوص از طرف تروتسکی) دفاع میشد تروتسکی اصول مسلم امپریالیسم را که در جریان جنگ بین الملل سابق هم تأیید شده بود نادیده میگرفت و بجای مبارزه با امپریالیسم ایده « اتحاد تمام دول سرمایه داری اروپا » را موعظه میکرد و بدینظیرین بورژوازی را در نظر پرولتاریا معتبر و قابل سازش معرفی مینمود.

تروتسکی در حین تبلیغات ضد انقلابی خود استدلال میکرد که دول سرمایه داری بوسیله یک اتحاد اقتصادی و سیاسی خواهند توانست تمام مسائل سیاسی و اقتصادی را دوستانه بین خود حل نموده و زمینه جنگ امپریالیستی را منهدم سازند.

مناظر تئوری « فوق امپریالیسم » کائوتسکی را در تئوری « سرمایه مالی » هیلفردینک (۲) نیز می توان مشاهده نمود. پس از خاتمه جنگ ۱۸-۱۴ هیلفردینک هم از این تئوری « کاذبانه » طرفداری میکرد و معتقد بود که چون « صلح دائمی » از « حاکمیت مونوپول » و نتایج جبری « امپریالیسم » مستقل میباشد بنابراین در دوره سرمایه داری هم ممکن است « صلح دائمی » را برقرار نموده هیلفردینک پایه تئوری خود را بر « موفقیت های شیمی » قرار داده بود و میگفت « جنگ های امپریالیستی برای تهیه مواد اولیه صورت میپذیرد و چون « موفقیت های شیمی منتج به تهیه مواد اولیه در لابراتوارها (بطور مصنوعی) خواهد شد » لذا احتیاج بواد اولیه که عامل اصلی جنگ است مرتفع و معلول خود را بدنبال خود از بین خواهد برد. هیلفردینک عدم تکافوی مواد اولیه را عامل جنگ تصور میکرد در صورتیکه « آنچه حاصل » (تهیه) مواد اولیه فقط یکی از عوامل درجه دوم جنگ است زیرا هدف امپریالیست ها از دامن ردن جنگ قبل از هر چیز تحصیل بازارهای بین المللی، توسعه دایره نفوذ سیاسی و بدست آوردن منافع سرشار مستمرات میباشد.

تئوری های هیلفردینک و کائوتسکی در مرحله نهائی دارای نتیجه واحدی بودند زیرا ماهیت هر دوی آنها حاکی از این بود که جنگهای امپریالیستی فزونی است که با « تشدید ناهوژونی تکامل اقتصادی و سیاسی کشور های سرمایه داری » ارتباطی نداشته و بهین جهت می توان در عصر امپریالیسم از بروز جنگهای امپریالیستی جلوگیری

۱- کائوتسکی : « درک مادی تاریخ » - جلد دوم صفحه ۱۴

۲- هیلفردینک - (Hilfeding) یکی از پیشوایان سوسیال - دمکراسی آلمان بود و تا قبل از جنگ اول از بهترین تئوریسین ها و معتقدین مکتب مارکسیسم بشمار میرفت. ما در موقع خود نسبت بفعالیت اقلای هیلفردینک و حال انحراف او از مارکسیسم صحبت خواهیم کرد.

و « صلح دائمی » را برقرار نمود .

نظریات هیلفردینک و کائوتسکی فقط از لحاظ « عوامل ایجاد صلح دائمی » با یکدیگر فرق داشت بدین معنی که یکی « موفقیت های شیمی » و دیگری « بهم پیوستن سرمایه های مالی » را یک عامل و تنها راه « برقراری صلح دائمی » معرفی میکرد . علاوه بر هیلفردینک و کائوتسکی و تروتسکی ، باند دیگری بسرپرستی بوخارین در مبارزه تئوریک « امپریالیسم » عرض اندام میکرد . بوخارین و دار و دسته او از تئوری مبتدل « امپریالیسم متشکل » جداً طرفداری و معتقد بود که در رژیم سرمایه - داری هم میتوان جنگ بین کشورهای جداگانه سرمایه داری را منهدم و ضمن حفظ طرز سرمایه داری تولید ، آناارشی تولید و بحران های اقتصادی را منهدم ساخت بدون توسل بانقلاب سوسیالیستی و برقراری فرمانروائی پرولتاریا ، کاپیتالیسم را تدریجاً در سوسیالیسم مستهکم نمود .

تئوری « امپریالیسم متشکل » که از اختراعات هیلفردینک و بوخارین بود در مبارزه بر علیه تئوری « امپریالیسم » لنین نقش نسبتاً مهمی بازی میکرد .

در تئوری « فوق امپریالیسم » کائوتسکی کارتل های بین المللی اهمیت زیادی بخود گرفته و بمسئله « کارتلیزه کردن سرمایه داری » مقام مهمی داده شده است . اما بایستی دید آیا با بهم آمیختن منافع مونوپول های ممالک جداگانه سرمایه داری میتوان سلاح خانه بین المللی را (که هر چندین سال یکمرتبه ناظر و میدانگاه کشتار میلیونها نفر بشر میشود) بیپشت حقیقی تبدیل نمود ؟ و آیا عملی کردن این موضوع اساساً امکان پذیر است ؟

در قسمت اول : نتایج حاصله از جنگ دوم جهانی از یکطرف و جریان تاریخی سالهای ۱۹۳۹ - ۱۹۱۸ از طرف دیگر عکس نظریه کائوتسکی را تأیید مینماید زیرا در جامعه سرمایه داری توجه سرمایه داران در درجه اول بآب رشته هایی از تولید معطوف میگردد که استفاده های سرشاری تولید میکنند و همین رشته ها است که عوامل جنگ را در خود پرورش میدهند . اصولاً تشدید تناقضات بین المللی و رشد میلیتاریسم و ایجاد جنگ خود یکی از مهمترین جریاناتی است که استفاده سرمایه داران بزرگ و صاحبان کارتلها را چندین برابر نموده و حیات آنها را حفظ مینماید .

در قسمت دوم : نیز بایستی متذکر بود ، قوانین جبری سرمایه داری که بطور اذکیف وجود دارد مانع از آنست که موضوع « بهم آمیختن منافع مونوپولهای ممالک جداگانه کاپیتالیسم » عملی گردد زیرا اولاً « ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی کشورهای جداگانه سرمایه داری » مانند سد محکمی حائل نزدیکی و اتحاد این کشورها میباشد ثانیاً بهم پیوستن « سرمایه های مالی » بعزت وجود رقابت سرمایه داری (که وجود آن در خارج از ذهن بشر و مستقل از اراده بورژواست) اصولاً امکان پذیر نخواهد بود :

اگر ماهویت اشخاصی که آتش جنگ را دامن میزنند و زمینه را برای جنگ مساعد مینمایند مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید که غالب آنها یا از صاحبان کارتل های

بزرگ میباشند و پانامینده و عمال طبقاتی آنها هستند .
مثلا طبق اعلامیه وزارت بازرگانی آمریکا منافع « کورپوراسیون های » آمریکائی
در سال ۱۹۴۴ به ۲۴ میلیارد دلار بالغ گردیده بود (در صورتیکه میزان ۱۹۳۹ این منافع
از ۶ میلیارد دلار تجاوز نمیکرده)

یکی از سناتور های آمریکا ضمن اصرار در تحقیق منشاء منافع « کورپوراسیون
های » عمده آمریکائی چنین میگوید :

« اگر تحقیقات بطور دقیق تعقیب شود بای صاحبان صنایع فولاد، راه آهن، اتومبیل،
نیرو های انحصاری اداره صنایع و اطاق بازرگانی بمیان کشیده خواهد شد »

در حقیقت تئوری های « فوق امپریالیسم » و « امپریالیسم متشکل » با تبلیغ این
موضوع : « که بدون انهدام کاپیتالیسم هم میتوان جنگ را از بین برد » نظر توده های راجحش
را از لزوم سرنگون شدن سرمایه داری منطف میگرد .

لنین ضمن رسوا کردن کاوتسکی مینویسد :

« در تئوری « مارکسیستی » کاوتسکی جز اغفال توده چیز دیگری وجود ندارد...
در دوره کاپیتالیسم اگر برای تقسیم نفوذ، منافع، مستعمرات و امثالهم غیر از قدرت
مشترکین عمل تقسیم یعنی قدرت جنگی - مالی - اجتماعی - اقتصادی و غیره، پایه و اساس
دیگری متصور شود تصور بویج و اخمقانه ای خواهد بود اما قدرت مشترکین مزبور
هم بطور نامتناسب تغییر میکنند زیرا در دوره سرمایه داری مؤسسات و ترست های جداگانه
و رشته های علیحده صنعت و کشور های جداگانه نمیتوانند یکنواخت و هوزون تکامل
پیدا نمایند. (۱)

در جای دیگر مینویسد :

« برای آزمایش نیروی حقیقی دولت سرمایه داری جز جنگ هیچ وسیله دیگری
نمیتواند وجود داشته باشد » (۲) و این آزمایش نیز هم در جنگ ۱۸-۱۴ و هم در جنگ
۴۵-۳۹ بهتری و جوی به عمل آمد .

در جنگ اول آلمان مانند يك کشور جنگی خیلی نیرومندی وارد جنگ گردید
ولی مانند يك کشور ناتوان اقتصادی شکست خورد جنگ ۱۸ - ۱۴ دنیا را برای دومین
بار (بر اساس تناسب جدید قوای کاپیتالیسم) بین کشور های سرمایه داری غالب تقسیم
کرد ولی بزودی این « تناسب » بعلت بجزبان افتادن طرز سرمایه داری تولید بر هم
خورد و بین « سطوح تکامل اقتصادی و سیاسی کشور های سرمایه داری » تضاد
برقرار گردید

تصادم تناقضات کارتلی های داخلی کشورهای سرمایه داری از یکطرف و اصطکاک

۱- لنین : جلد نوزدهم صفحه ۱۶۷

۲- لنین : جلد هیجدهم صفحه ۲۳۲

منافع این کشورها از طرف دیگر جنگ جهانی دوم را مانند یک فنومن جبری واجتناب ناپذیر متظاهر ساخت.

بروز جنگ جهانی دوم؛ که ما در شماره دیگر جزئیات پیدایش آنرا جامعاً از نظر مارکسیسم - لنینیسم تفسیر خواهیم کرد، پایه های تئوری «هوک امپریالیسم» را بکباره فرو ریخت و اساس تئوری «امپریالیسم متشکل» را منززل گردانید و ثابت نمود که نه تنها «کارتلیزه کردن» سرمایه های مالی در عصر سرمایه داری امکان پذیر نیست بلکه نه «موفقیت های شگرف شیمیائی» و نه «اتحاد اقتصادی و سیاسی کشور های جهان» نمیتواند از بروز جنگهای امپریالیستی جاوگیری نماید.

بقیه دارد

بحث اقتصادی

ترجمه و تلخیص: «ایچی»

« رشد و توسعه صنایع نظامی
به منزله بسط فرم های سوسیالیستی
اقتصاد و انهدام عناصر سرمایه داری
است »
انژو تیف.

متد سوسیالیستی شوروی در صنعتی کردن اقتصادیات ملی

- ۲ -

همانطورى که قبلا ثابت نموده ایم دو عصر
امپریالیسم فتح و غلبه سیاسى پرولتاریا بر طبق
تئورى «امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور
واحد سرمایه داری» انجام میندیرد و مدلل کردیم
که در عصر «کابیتالیسم انحصارى» هر کشوری که
از نقطه نظر تکامل اقتصادى و بخصوص از نقطه

صنایع سنگین و ماشینى
چه نقشی را در سر نوخت يك
کشور واحد سوسیالیست
اازی میکند ؟

نظر اقتصاد ماشینى پیشرفت مهمی نکرده باشد بطور قطع در پنجه اسارت یکی از دول
مترقی بورژوازی قرار خواهد گرفت .

برای درک نقش مهمی که صنایع ماشینى و بخصوص صنایع سنگین در حیات يك
کشور واحد سوسیالیستی بازی میکند بهتر آنست که نظری بر تاریخ شوروی افکنده و با
استناد به جریانات تاریخی و فعالیت های عملى دولت شوروی ، منظور خود را که روشن
کردن خصوصیات اقتصادى سوسیالیسم است انجام دهیم :

بر اثر انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ در سرزمین پهناور روسیه رژیم سوسیالیستی بشکل شوروی برقرار گردید. از یکطرف در شرایط سرمایه داری رژیم سوسیالیسم مرفقی ترین رژیم سیاسی بشمار میروید ولی از طرف دیگر اقتصادیات روسیه، یعنی اقتصادیات شوروی که با اولین مرحله پیروزی سوسیالیسم نائل شده بود، مظهر اقتصاد خورده دهقانی بود. حکومت شوروی در سرزمینی ایجاد گردید که نه تنها از لحاظ صنایع کشور عقب مانده ای را تشکیل میداد بلکه از نظر کشاورزی نیز مشخص تولید جزئی و پراکنده بنظر میرسید. بهمین جهت در سالهای اولیه حکومت شوروی، بین «پایه های اقتصادی» و «رژیم سیاسی» جامعه شوروی تناقض شدیدی وجود داشت. لنین با توجه باین تناقض کرازا خاطر نشان مینمود: تا موقعی که در کشور شوروی حاکمیت با تولید جزئی و پراکنده اقتصاد روستایی است شرایط اقتصادی برای نشوونمایی کاپیتالیسم بیشتر متعین تر است تا برای پرورش و رشد سوسیالیسم، زیرا تولید جزئی تجاری در خود شرایط و موادی پنهان دارد که در آن شرایط عناصر سرمایه داری میتواند نطفه گیری کرده و با استفاده از مواد مزبور وسائل رجعت و برگشت کاپیتالیسم را فراهم آورد. حزب کمونیست روسیه رفع این تناقض را مستلزم تغییر کلی و عمیق اقتصاد جامعه شوروی میدانند و پیروزی شوروی را منوط بهمطراز شدن سطح تکامل اقتصادی روسیه با سطح تکامل رژیم سیاسی این کشور تشخیص میدهد.

اقتصادیات روسیه تزاری بواسطه عدم تکامل صنایع جنبه کشاورزی داشت و این وضعیت تا سال ۱۹۲۸ نیز تقریباً بهمان منوال ادامه پیدا کرد. اولین عملی که حزب کمونیست روسیه مجبور بود برای حصول پاینده خود بانجام آن بهادرت کند مسئله «صنعتی کردن اقتصادیات ملی» بشمار میرفت و در حقیقت هم تکامل صنایع ماشینی در حکم اهرمی است که حکومت سوسیالیستی فقط بوسیله آن و از طریق آن میتواند حیات اقتصاد صنعتی و ترقی اقتصاد روستایی را تامین و شرایط تهیم عام و تکنیک معاصر را در جریان تولید فراهم سازد.

بر اثر چه خصوصیات است که «صنایع سنگین» دارای این اهمیت شده و تا این حد در ایجاد سوسیالیسم نقش اساسی بازی میکنند؟

اهمیت «صنایع سنگین» قبل از هر چیز مربوط باین است که شکل و تمرکز طبقه کارگر؛ یعنی شکل و تمرکز یگانه نیروی محرکه مکانیسم سوسیالیسم با آن بستگی تام دارد: مادام که در یک کشور مرفقی، خواه کشور سرمایه داری و خواه کشور سوسیالیستی، تولید بر اساس صنعت عظیم قرار نگرفته و وضع نظامی طبقه کارگر استحکام پیدا نخواهد کرد و مناسبات قوای طبقاتی بنفع این طبقه تغییر نخواهد یافت.

صنایع عظیم باعث دسته جمعی شدن کار، یا به عبارت دیگر باعث تمرکز «کارگر» میگردند منتهی در شرایط کاپیتالیسم، بر اثر مالکیت شخصی سرمایه داری، این جریان با روابط تولیدی تضاد و تضاد پیدا میکند و بالنتیجه موجب آژنزل و انحطاط سرمایه داری می شود حال آنکه در شرایط

سوسیالیسم، بهات الهدام استثمار و از بین رفتن استثمار کننده، « کار دسته جمعی » متکی به مالکیت اجتماعی شده و « تمرکز کارگر » پایه مستحکم‌های را برای انجام بنای سوسیالیستی درست مینماید.

مؤسسات بزرگ صنعتی، که در سرمایه داری جدا و مستقل از یکدیگر مشغول فعالیت تولیدی هستند و بواسطه رقابت آزاد در مقابل هم قرار میگیرند، در رژیم سوسیالیسم مؤسسات سوسیالیستی تبدیل خواهند یافت: از این مرحله ببعد است که بجای رقابت آزاد، تعاون مقابل مؤسسات تولیدی اساس روابط آنها را تشکیل خواهد داد.

یکی دیگر از خصوصیات مهمی که « صنایع سنگین » را در زمره عوامل اصلی پیروزی سوسیالیسم قرار میدهد مربوط بنقش بزرگی است که رشد « قوه تولیدیه » در تفوق سوسیالیسم بر کاپیتالیسم بازی میکنند:

پیروزی کاپیتالیسم بر فئودالیسم در درجه اول مرهون تفوق « قدرت استحصال تولید سرمایه داری » بر « قوت استحصال تولید فئودالینه » بود. بر طبق آموزش مکتب مارکسیسم - لنینیسم پیروزی یک رژیم مترقی سیاسی موقعی محرر و قطعی خواهد شد که « قدرت استحصال تولید » آن رژیم بر « قدرت استحصال تولید » رژیم قدیم برتری پیدا کند.

رژیم سوسیالیسم نیز وقتی پایدار و مستحکم میگردد که اقتصاد سرمایه داری را از نقطه نظر « قوه تولیدیه » تحت لشمار خود قرار دهد و این مسئله نیز جز از طریق بالا بردن سطح تکنیک تولید و توسعه تکنیک جدید در تمام رشته های اقتصاد امکان پذیر نخواهد بود.

حزب کمونیست روسیه چه در موقع بررسی بیان عملیات گذشته و چه هنگام طرح نقشه آینده فعالیت خود، این واقعیت محرر را بحساب میآورد و بهدین جهت تمام کوشش خویش را صرف « صنعتی کردن » رشته های اقتصاد مینماید.

گرچه امروز کشور متحده آمریکا بعلل چندی (که بعد ها مورد بحث قرار خواهد گرفت) از لحاظ صنایع در درجه اول کشور های جهان قرار دارد ولی اگر ابتدا هدر کوتاه رژیم شوروی را در نظر گرفته و تاریخ پیدایش و تکامل سرمایه داری آمریکا با تاریخ نهضت سوسیالیستی مطابقت دهیم شوروی و همچنین بلطومات و خساراتی که کشور روسیه در عرض کمتر از سی سال با آن مواجه شده است توجه کنیم (حال آنکه کشور آمریکا نیروی اقیانوس کبیر و اطلس از کوچکترین آثار منهدم کننده و خرابی های سهمگین جنگ مصنوعی و محفوظ مانده) سپس بتجزیه و تحلیل اقتصاد ایندو کشور پردازیم بدون شك بمظمت « قدرت استحصال تولید سوسیالیستی » و تفوق این « قدرت » بر « قدرت استحصال تولید سرمایه داری » اذعان خواهیم کرد.

ما در شماره قبل واقعیت این مسئله را ضمن احصائیه های متعدد رسمی نشان دادیم و اکنون نیز چند رقم از آنها را در صفحه بعد از نظر خوانندگان میگردانیم:

شاخص ترقی محصولات صنعتی آمریکا و شوروی

نسبت بسال ۱۹۱۳

۱۹۳۳	۱۹۳۲	۱۹۳۱	۱۹۳۰	۱۹۲۹	۱۹۱۳	
۳۹۱/۹	۳۵۹/-	۳۱۴/۷	۲۵۲/۱	۱۹۴/۳	۱۰۰	شوروی
۱۱۰/۲	۹۱/۴	۱۱۵/۹	۱۳۷/۳	۱۷۰/۲	۱۰۰	آمریکا

شاخص ترقی محصولات صنعتی آمریکا و شوروی

نسبت بسال ۱۹۲۹

۱۹۳۲	۱۹۳۱	۱۹۳۰	۱۹۳۰	۱۹۲۹	
۲۰۱/۶	۱۸۴/۷	۱۶۱/۹	۱۲۹/۷	۱۰۰	شوروی
۶۴/۹	۵۳/۸	۶۸/۱	۸۰/۷	۱۰۰	آمریکا

یک پاره از درجه رشد قدرت استحصال تولید

سرمایه داری و تولید سوسیالیستی

۱۹۳۸	۱۹۳۷	۱۹۳۶	۱۹۳۵	۱۹۳۴	۱۹۲۹	
۴۷۷-	۴۲۴/-	۳۸۲/۳	۲۹۳/۴	۲۸۳/۳	۱۰۰	شوروی
۷۲/-	۲۹/۲	۸۸/۱	۷۵/۶	۶۴/۴	۱۰۰	آمریکا

برتری و ترقی که « قدرت استحصال تولید سوسیالیستی » بر « قدرت استحصال تولید سرمایه داری » دارد و در صفحه مقابل نمایشی از آن داده شد قبل از هر چیز مربوط به شکیلات منظم و مرتبی است که کار دسته جمعی رژیم سوسیالیسم از آن برخوردار است . صنایع آمریکا با اینکه از تجربیات طولانی و تفوق نسبی تکنیکی بهره مند میباشد مهنها در نتیجه وجود انتاگونیسیم های سرمایه داری نمیتواند قدرت تولید خود را تا حدی که شایسته ترقی تکنیکی آنست بالا ببرد .

احصائیه های مذکور که يك سند تاریخی غیر قابل انکار است عمل نشان میدهد که سطح « قوه تولیدیه » سوسیالیسم بر مراتب بالاتر از سطح « قوه تولیدیه » سرمایه داری است و از اینجا ثابت میشود که پیروزی سوسیالیسم بر کاپیتالیسم دارای پایگاه محکمی است که شکستن آن یکه مسئله امکان ناپذیری میباشد .

روی همین اصل است که لئون تروف در ارگان سیاسی و ثنوری یکی حزب کمونیست روسیه می نویسد :

« رشد و توسعه صنایع عظیم بمنزله بسط فرمهای سوسیالیستی اقتصاد و انهدام عناصر سرمایه داری است » (۱)
و در پایین تر بالصراحت میگوید :

« برای ملت شوروی صنعتی کردن کشور امری بود ضروری و ابزکتو که تمام جریانات داخلی و خارجی لزوم آنرا بطور تحکم دیکته میکرد . کشور ما برای اینکه استقلال سیاسی و اقتصادی خود را حفظ و تکامل بعدی خویش را بر روی ریلهای سوسیالیسم انجام دهد مجبور بود عقب ماندگی تکنیکی و اقتصادی خود را مرتفع کند و کلید رفع این عقب ماندگی نیز مسئله صنعتی کردن محسوب میشد »

مسئله دیگری که مشخص اهمیت حیاتی صنایع سنگین است موضوع لزوم بی نیازی کشور واحد سوسیالیست از کشورهای مترقی سرمایه داری است: همانطوریکه استالین تعلیم میدهد نباید تصور کرد که هر گونه ترقی صنعتی با وظایف تاریخی رژیم سوسیالیسم تطابق دارد . برای اینکه يك کشور سوسیالیستی بتواند حیات اقتصادی و استقلال سیاسی خود را بوسیله قوای داخلی خویش محفوظ و تأمین نماید باید بدو شکست ناپذیری تبدیل گردد و این مسئله نیز تنها موقعی عملی میشود که آن کشور از صنایع سنگین ، بخصوص از صنایعی که وسائل تولید را استحصال مینمایند ، کاملاً برخوردار باشد . در این میان صنایع ماشین سازی نقش « قلب » را در اقتصاد سوسیالیستی بازی میکنند زیرا يك کشور « واحد » سوسیالیست بطور قطع از مزایای وارداتی معرووم نمیتواند از کشورهای « جداگانه » سرمایه داری دستگاه های مربوط بتولید وسائل تولید را خریداری نماید .

بهین جهت است که یکی از اقتصاد دانان شوروی میگوید : « بخصوص تکامل صنایع ماشین سازی شرط اصلی تجدید بنای تکنیکی تمام رشته های اقتصاد ملی (اعم

از صنایع، کشاورزی و حمل و نقل) و مهمترین شرط تحکیم قدرت دفاعی کشور است « استالین در کنگره چهاردهم حزب بالشویک خط مشی حزبی را در مورد « صنعتی

کردن کشور بر اساس اصول سوسیالیسم » بطریق زیر مشخص مینماید:

« اصلی که اساس خط مشی عمومی مامیباشد این است: تبدیل کردن کشور روسیه از یک کشور فلاحتی بیک کشور صنعتی، یعنی به کشوری که بتواند بانیروهای شخصی خود لوازم مربوطه را تولید نماید. ما باید کار را طوری ترتیب دهیم که افکار و مساعی متصدیان امور اقتصادی مخصوصاً باین سمت، یعنی به مسئله تبدیل کشور از صورت کشوری که واردکننده آلات و ادوات است به کشوری که این آلات و ادوات را میسازد معطوف گردد زیرا تضمین اساس استقلال اقتصادی کشور ما در این است، زیرا این مسئله ضامن آن است که کشور ما بصورت ضمیمه کشورهای سرمایه داری در نخواهد آمد»

هنگامیکه مواد اولین نقشه پنج ساله حزب بالشویک مطرح بود باید تروتسکی و بوخارین برای محروم کردن کشور شوروی از وسائل دفاعی به مخالفت برخاسته و سعی میکردند عملی شدن فوری این موضوع را انکار و توجه سران حزب را به بنای « صنایع سبک » معطوف دارند، پرواضح است که اگر حزب مزبور به این توطئه خائنه گوش میداد امروز نمی توانست مانند عامل « اصلی پیروزی بر فاشیسم » تظاهر کند.

استالین در همان موقع متذکر گردید که « ... مسئله صنعتی کردن در درجه اول باید مانند تکامل صنایع سنگین کشور ما - بخصوص مانند ترقی صنایع ماشین سازی شخصی که هسته اصلی تمام رشته های صنعت است، تلقی شود، در غیر اینصورت در اطراف استقلال اقتصادی کشور ما چیزی نمیتوان اظهار داشت ».

بمبدأ استالین به ایده « صنعتی کردن » اقتصاد اشاره نموده و خاطر نشان مینماید که هر نوع ترقی صنایع را نمیتوان بمنزله « صنعتی کردن » محسوب کرد. هسته صنعت و پایه صنایع را فقط تکامل صنایع سنگین یعنی صنایعی که وسائل تولید را استحصال مینمایند تشکیل میدهند زیرا فقط در این صورت ممکن است یک کشوری که در بین ابرنیالیست های خونخوار محصور شده و مسائل حیات خود را محفوظ و شرایط را برای جلوگیری از نفوذ اقتصادی کشورهای مترقی سرمایه داری فراهم آورد.

« کشوریکه در آن فرمانروایی پروتاریا برقرار است و در محاصره سرمایه داری قرار دارد اگر در خانه خود ابزار و وسائل تولید را بدست خود استحصال ننماید، اگر در آن درجه از تکامل توقف نمود که محصور گردد اقتصاد ملی خود را وابسته به کشورهای دیگر بکند که از نظر سرمایه داری ترقی نموده و لوازم و وسائل تولید را استحصال و صادر مینمایند قادر به تأمین استقلال اقتصادی خود نمی باشد. توقف در این درجه از تکامل یعنی تسلیم و قبول فرمانبرداری سرمایه جهانی »

استالین

استالین در نطقی که بمناسبت انتخابات ۱۹۴۶ کشور اتحاد جماهیر شوروی ایراد نمود بقتوحات ارتش سرخ در جنگ دوم جهانی اشاره نموده و ضمن تجزیه و تحلیل عوامل پیروزی این ارتش، متد سوسیالیستی شوروی را در صنعتی کردن

متد سوسیالیستی شوروی
در
صنعتی کردن اقتصادیات ملی

اقتصادیات ملی بوجه روشنی تفسیر کرد .

استالین در این نطق نشان داد که اولاً اگر در تمام کشور اتحاد جماهیر شوروی وسائل مقدماتی يك دفاع جدی از پیش حاضر و آماده نییگرديد امکان پیروزی خیال بوجی بود ثانیاً اگر تصور رود که این وسائل مهم و وسیع را میشد در عرض چند سال تهیه نمود تصور غلطی میباشد ثالثاً اگر فکر کنیم که پیروزی ارتش سرخ صرفاً معلول شهامت و شجاعت جنگجویان کشور شوروی است دچار اشتباه بزرگی خواهیم شد زیرا « بدیهی است تحصیل پیروزی بدون شهامت و شجاعت ممکن نیست ولی برای فائق آمدن بر دشمنی که دارای ارتش کثیرالعدد، دارای تجهیزات و تسلیحات درجه اول، دارای کادر های افسری تعلیم دیده، دارای ذخایر تأمیننی نسبتاً خوب میباشد شهامت به تنهایی کافی نخواهد بود . برای تحمل در مقابل ضربات و دفع ضربات چنین دشمن نیرومند و وارد کردن شکست کامل بر او ، علاوه بر شهامت بی نظیری که جنگجویان ما نشان دادند اولاً به تسلیحاتی احتیاج داشتیم که تکنیک آن کاملاً مطابق با تکنیک کنونی باشد ثانیاً به مقدار کافی ذخایر تأمیننی خوب ، آنهم باندازه مکفی ، نیازمند بودیم . ولی برای دفع این احتیاجات میبایستی دارای مقدار کافی مواد و لوازم اولیه : از قبیل فلز (جهت تهیه تسلیحات، تولید ساز و برگ ، استحصال مواد مورد نیاز بنگاه های صنعتی) سوخت (برای ادامه کار موسسات و تقویت وسائل حمل و نقل) پنبه (بمنظور تهیه ملبوس نظامی) و نان (جهت تأمین حیات ارتش) بوده باشیم » استالین

سپس استالین به نقشه های پنج ساله شوروی اشاره نموده و نقش مهمی را که این « نقشه ها » ی اقتصادی در تأمین وسائل دفاعی و وسائل پیروزی بازی میکنند تفسیر مینماید : « برای تدارک این کار عظیم ، عملی کردن موادی که در سه نقشه پنجساله جهت تکامل اقتصاد ملی منظور شده بود ضرورت داشت . مخصوصاً همین سه نقشه پنجساله بود که در ایجاد این شرایط مثبت مادی بیا کمک نمود . در هر صورت وضعیتی که کشور ما از این نقطه نظر در قبل از دومین جنگ جهانی یعنی در سال ۱۹۴۰ داشت بر مراتب بهتر از آن وضعیتی بود که روسیه در دوره پیش از اولین جنگ جهانی یعنی در سال ۱۹۱۳ دارا بود . »

بعداً استالین به تمول مادی کشور شوروی در دوره قبل از جنگ اخیر مراجعه و علل پیروزی ارتش سرخ را بدین طریق بیان میکند :

« در خلال سال ۱۹۱۳ در کشور ما ۴/۲۲۰ میلیون تن چدن ، ۴/۲۳۰ میلیون تن فولاد ، ۲۹ میلیون تن ذغال سنگ ، ۹ میلیون تن نفت ، ۲۱/۶۰۰ تن غله آجاری ،

۷۴۰ هزار تن پنبه خام تولید شده بود ... ولی در عرض یکسال ۱۹۴۰ این مواد بمقدار مشخصه زیر تولید گردیده است :

- چندین - ۱۵/ میلیون تن یعنی ۴ برابر بیشتر از سال ۱۹۱۳ .
 - قولاذ ۱۸/۳۳۰ میلیون تن یعنی ۴ برابر و نیم بیشتر از سال ۱۹۱۳ .
 - فشارك ۱۶۶/ میلیون تن یعنی ۵ برابر و نیم بیشتر از سال ۱۹۱۳ .
 - نفت ۳۱/ میلیون تن یعنی ۳ برابر و نیم بیشتر از سال ۱۹۱۳ .
 - غله كجارتی ۳۸/۳۰۰ میلیون تن یعنی ۱۷ میلیون تن بیشتر از سال ۱۹۱۳ .
 - پنبه خفام ۲/۷۰۰ میلیون تن یعنی ۳ برابر و نیم بیشتر از سال ۱۹۱۳ .
- این بود شرایط مثبت مادی کشور ما ، شرایطی که کشور ما با وجود آنها وارد دومین جنگ جهانی گردید .
- این پایگاه اقتصادی اتعداد شوروی بود که میتوانست برای ادامه و اداره جنگ مورد استفاده قرار گیرد .
- همانطوریکه مشاهده مینمائید اختلاف موجوده بین شرایط مثبت مادی ۱۹۱۳ و ۱۹۴۰ خیلی زیاد است .

این رشد بی سابقه تولید را نمیتوان يك تکامل عادی و ساده کشور از حالت عقب مانده گی به حالت مترقی تلقی نمود . این پرشی بود که بین ما بكمك آن از کشور عقب مانده به يك کشور جلو افتاده ، از کشور فلاحتی بیک کشور صنعتی تبدیل گردید . این تحول و تبدیل تاریخی در جریان اجرای سه نقشه پنجساله ، که اولین سال آغاز آن سال ۱۹۲۸ است ، انجام گرفته است .

تا قبل از سال ۱۹۲۸ مجبور بودیم باحیای صنایع ویران شده و التیام زخمهای بردازی که در نتیجه جنگ بون المللی ۱۸-۱۴ و جنگ داخلی بر ما وارد گردیده بود ، اگر در ضمن این مسئله راهم در نظر داشته باشیم که اولین نقشه پنج ساله در عرض چهار سال انجام گرفت و جریان عملی کردن سومین نقشه پنج ساله نیز در چهارمین سال اجرای آن بر اثر جنگ قطع گردید باین نتیجه خواهیم رسید که برای عمل تبدیل کشور ما از يك مملکت زراعتی به يك مملکت صنعتی فقط مدتی قریب ۱۳ سال وقت لازم شد .

نیتوان اعتراف نکرد که ۱۳ سال برای عملی کردن این کار عظیم مدت خیلی کوتاهی می باشد .

در اینجا استالین اثرات مهمی را که بر اثر این موفقیت غیر منتظره در مطبوعات و محافل بورژوازی ایجاد می شد خاطر نشان نموده و نشان میدهد که هر وحله با انتشار ارقام محصولات استحصالی صنایع شوروی « طوفانی از صدا های ضد و نقیض در جرائد بیگانه تولید میگردد . دوستان این موفقیت را به « اعجاز » تعبیر مینمودند . بدخواهان نیز اعلام میکردند که نقشه های پنجساله جز « تبلیقات بلشویستی » و « حقه باژیهای چکا » چیز دیگری نیست . ولی چون اعجازی در جهان وجود نداد و چکا آنقدر قوی نیست تا بتواند قوانین تکامل اجتماعی را ملغی نماید لذا « افکار عموم » خارجه مجبور به سازش با حقایق مسلم گردید .

استالین پس از روشن نمودن مسائل فوق سفین را به عوامل موقعیت های صنعتی اتحاد جماهیر شوروی کشانیده و خصوصیات متد سوسیالیستی شوروی را نسبت بصنعتی کردن اقتصادیات ملی بشرح زیر تعریف میکند :

« حزب کمونیست یک چه سیاستی موفق گردید این در رابطه با هادی را در چنین مدت کوتاهی در کشور تأمین نماید ؟ ». استالین در همان حال جواب این پاسخ مهم را داده و میگوید این شرایط « قبل از هر چیز بگمک سیاست شوروی در صنعتی کردن کشور » تأمین شد .

« متد شوروی در صنعتی کردن کشور بامندی که سرمایه داری در این مورد اعمال میکند فرق اساسی دارد . در کشورهای سرمایه راری عدل صنعتی کردن از صنایع سبک شروع میشود . چون صنایع اولاسبک مستلزم سرمایه گذاری گه تری است تا بابتاً در صنایع هم سبک در سرمایه در بیشتر بگردش میافتد و هم اخذ خدمات نسبت به صنایع سنگین یک عمل خیلی آسانتری می باشد ،

روی همین اصل ایجاد صنایع سبک در کشورهای سرمایه داری اولین هدف صنعتی کردن قرار میگردد . در این کشورها فقط پس از گذشتن یک مدت طولانی ، که در خلال آن صنایع سبک منافع را مجتمع و در بانگها هتتر گز میکند ، نوبت به صنایع سنگین میرسد و انتقال تدریجی سرمایه جمع شده به صنایع سنگین آغاز میگردد تا باینوسیله شرایط توسعه و انبساط آن فراهم شود . ولی این جریانی است طولانی که مدتی در حدود چندین ده سال وقت لازم دارد و در این مدت باید در انتظار ترقی صنایع سبک بسربرد و این وقت طویل را بدون صنایع سنگین بحال اسفناکی طی کرد معلوم است که حزب کمونیست نمیتوانست این راه را پیش گیرد ، حزب میدانست که جنگ نزدیک میشود و دفاع از کشور بدون صنایع سنگین امکان پذیر نیست ، حزب میدانست که باید هر چه زودتر برای تکامل و ترقی صنایع سنگین وارد عمل گردد ، حزب میدانست که هر گونه تاخیری در این امر حاصل شود در حکم باختن جنگ میباشد . حزب سخنان لنین را دایر باینکه بدون صنایع سنگین دفاع از استقلال کشور امکان ناپذیر است بخاطر داشت و این گفته لنین را فراموش نکرده بود که بدون صنایع سنگین رژیم شوروی ممکن است فزندیم گردد . روی همین اصل حزب کمونیست کشور ما راه « معمولی » صنعتی کردن را رد نمود و عمل صنعتی کردن کشور را با توسعه دادن صنایع سنگین شروع کرد . گرچه این عمل کار خیلی مشکلی بود ولی انجام آن امکان پذیر بود . ملی کردن صنایع و بانگها در این مورد کمک بزرگی نمود زیرا امکان داد که در اسرع وقت وجوه جمع آوری و وسائل مربوطه برش وار به صنایع سنگین انتقال داده شود .

از متن نطق استالین در عین حال دو نتیجه عاید میشود :

۱ - در سرمایه داری تمام توجهات مترقیانه بورژوازی متوجه آن رشته است که فرم استفاده آن بیشتر و سرمایه گذاری در آن کمتر باشد و این حقیقی است که ما بارها

در مورد آن صحبت کرده ایم و چون یکی از قوانین جبری و اثر کثیف سرمایه داری است لذا خوانندگان نباید آنرا از نظر دور بدارند.

۲ - بورژوازی برای صنعتی کردن کشور سرمایه داری ابتدا بایجاد صنایع سبک میپردازد و فقط از يك مرحله معینی ببعده بایجاد صنایع سنگین دست میزند ولی پرولتاریا برای صنعتی کردن کشور سوسیالیستی مجبور است از اولین مرحله ای که امکان بنای صنایع را پیدا مینماید فوراً مشغول تهیه صنایع سنگین شود زیرا هر کشوری که در شرایط امپریالیسم و برطبق تئوری « امکان پیری سوسیالیسم در يك کشور واحد سرمایه داری » از زیر یوغ کاپیتالیسم نجات می یابد مواجه با خطراتی که معلول دسته بندیهای سرمایه بین المللی است خواهد شد و بنابراین برای دفاع در مقابل تهاجم احتمالی امپریالیسم جهانی باید دارای وسائل مکفی جهت دفاع باشد ولی تهیه وسائل دفاع نیز جز از طریق ایجاد صنایع سنگین از راه دیگر امکان پذیر نخواهد بود.

جریان صنعتی شدن ممالک سرمایه داری مویذ اظهارات استالین است. تاریخ تکامل صنعتی این گروه کشورها با کمال وضوح نشان میدهد که بورژوازی تا مدتی ب فکر ایجاد صنایع سنگین نمی افتد و تنها وقتی این فکر در بین بورژواهای جداگانه نشو و نما پیدا میکند که علاوه بر شرایط اشاره شده در نطق استالین، رقابت سرمایه داری نیز جنبه هلنی و مرگبار بخود بگیرد. برای روشن شدن این موضوع مختصراً به تاریخ صنایع سنگین کشورهای انگلیس، فرانسه، امریکا، ژاپن و روسیه تزاری توجه میکنیم:

۱ - انگلستان اولین کشوری است که تکامل صنعتی خود را شروع نمود. متجاوز از چندین ده سال پس از پیروزی سرمایه داری انگلیس، صنایع سنگین این کشور را صنایع بافندگی تشکیل میداد یعنی تنها صنایع بافندگی بود که با سیستم ماشینیسم اداره میشد و تولید آن ب میزان زیادی بعمل می آمد. فقط هنگامی صنایع سبک این کشور تحول تدریجی خود را بصنایع سنگین آغاز نمود که موتور آبی به موتور بخار تبدیل گردید و بالنتیجه بازار تقاضای ذغال سنگ رو بوسعت گذارد. استخراج روز افزون ذغال سنگ طبعاً باعث بالا رفتن اهمیت فلز سازی و تولید زیاد فلز گردید و بالنتیجه پایه های اولیه صنایع سنگین بریتانیا گذاشته شد و رقابت سرمایه داری نیز این پایه ها را بتدریج بالا برد و آنرا بمرحله امروزی رسانید.

۲ - در فرانسه در تمام مدت نیمه اول قرن ۱۹ فقط صنایع بافندگی در درجه اول صنایع سنگین این کشور قرار داشت و تنها در این رشته از صنعت ترقی سریع صورت میگرفت بطوریکه مصرف سالیانه پنبه فرانسه، که در سالهای ۱۸۰۵ - ۱۸۰۲ از ۸ هزار تن تجاوز نمیکرد، در سالهای ۱۸۳۰ - ۱۸۲۷ به ۳۴ هزار تن بالغ گردید. در تمام مدت بین سالهای ۱۸۶۰ - ۱۸۰۰ صنایع سنگین بمعنی واقعی در فرانسه وجود پیدا ننمود و در این مدت طویل فقط در یکی دو رشته (از جمله فلز سازی و استخراج ذغال سنگ) نطفه های اولیه صنایع سنگین شروع به نشو و نما کرده بود.

۳ - در امریکای شمالی نیز در سراسر نیمه اول قرن ۱۹ صنایع منسوجات پنبه ای مترقی ترین رشته صنعتی محسوب میشد، تنها در نیمه دوم قرن مزبور بود که

بورژوازی این کشور دست به ایجاد صنایع سنگین زد و با استفاده از شرایط مساعد جغرافیائی و طبیعی، ترقی سریع این رشته را عملی نمود.

۴ - در ژاپن عمل صنعتی کردن کشور از ربع چهارم قرن ۱۹ شروع شده پس از « انقلاب میدزی » صنعتی کردن ژاپن آغاز و تمام سرمایه های شخصی در درجه اول متوجه صنایع بافندگی و سایر صنایع سبک گردید. در اوایل قرن بیستم موسسات صنعتی دولتی در اختیار مونوپول های عظیم قرار گرفت و ایجاد صنایع سنگین ژاپن وارد مرحله عمل شد.

۵ - روسیه سرزمینی است که دیرتر از تمام کشورهای سرمایه داری در راه صنعتی کردن قرار گرفت. تا قبل از شروع جنگ ۱۸ - ۱۴ فقط صنایع بافندگی در این کشور باوج ترقی خود رسیده بود. صنایع سنگین روسیه تا قبل از انقلاب سوسیالیستی اکثر ۱۹۱۷ نقش ناچیزی در اقتصاد این کشور بازی میکرد و میتوان گفت که در پست ترین درجه تکامل اقتصادی قرار داشت.

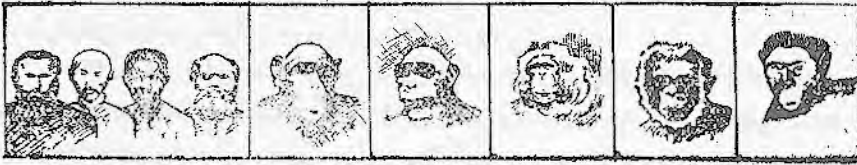


از آنچه در بالا گفته شد معلوم میشود که اولاً متد سرمایه داری در صنعتی کردن اقتصادیات ملی طریقه است که علاوه بر تدریجی بودن آن، ابتدا به صنایع سبک توجه مینماید و پس از یک مدت طولانی متوجه ایجاد صنایع سنگین میگردد ثانیاً روسیه تا قبل از برقراری سوسیالیسم فاقد صنایع عظیم و وسیع بود بطوریکه اگر پرولتاریائی این کشور میخواست صنعتی کردن اقتصادیات را بر طبق متد سرمایه داری انجام دهد مدتها طول میکشید تا شالوده صنایع عظیم ریخته شود و چون در عرض این مدت کشور شوروی مصادف با دومین جنگ جهانی میشد لذا بر اثر فقدان اقتصاد ماشینی محکوم بپابودی می گردید.

از همین جا میتوان پی برد که متد سوسیالیستی شوروی در صنعتی کردن اقتصادیات ملی تا چه حد از متد سرمایه داری متمایز است و تا چه اندازه در حیات کشور سوسیالیستی نقش مهم بازی میکند.

چیزی که باید در این مورد تحت دقت و بررسی قرار داد درجه تطابق این متد با سیستم سوسیالیستی اقتصاد است ما در شماره بعد خواهیم دید که ارتباط و تأثیر متقابل متد مزبور با اقتصاد سوسیالیستی دارای چه خصوصیات می باشد و قوانین اقتصادی سوسیالیسم در این مسئله چه نقشی بازی میکند.

بقیه در شماره بعد



یک پرده

از عقاید مذهبی و نظریات علمی دربارهٔ ایشان

« خلق الانسان من صلصال كالفخار وخلق الجن من نار » ۱۱۲

قرآن

« میتوان فرض نمود، انسان رتبه ای را که بین مخلوقات دیگر حائز میباشد پس از طی صور حیوانی مختلفی که خود معرف آخرین درجه تکامل آنهاست بدست آورده است. » داروین

« که خالق کرد شما را از یک تن و خالق کرد از آن یک تن جفت او را و پراکنده از این دو نفر مردان بسیار و زنهای بیشتر » ۱۱۲

قرآن

« بطور قطع صد ها هزار سال گذشته است تا از گله های میمونی که از درخت بالا میرفتند اجتماع بشریت بوجود آمده است »

انگلس

« خدا قادر است از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند »

انجیل

« افراد بوسیله کار خود از وضعیت حیوانی اولیه خارج شده اند »

مارکس

« خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین سرشت و دربینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زده زنده شد »

تورات

« اگر اجزاء ماده روابط زمانی و مکانی مخصوصی نسبت بهم پیدا کند ذیروح میشود و روح عبارت از همان رابطه اجزاء ماده ذیروح است »

ارانی

انسان چگونه پیدا شد و در تحت چه شرایطی بصورت فعلی در آمد ؟

عقاید مذهبی و علوم جدید در باره پیدایش طبیعت چه می گویند ؟ منشاء حیات و تاریخ تکامل آن چیست ؟ - نوع انسان از کجا بوجود آمد ؟ - تکامل جنینی انسان چه حقایقی را منعکس می کند ؟ - انواع حیوانات چگونه و در تحت چه عواملی تغییر و تبدیل پیدا می نمایند ؟ - از انواع حیوانات کدامین یک نزدیکترین خویشاوندان انسان را تشکیل می دهند ؟ - مبه و نه های آدم نما چگونه ایجاد شدند ؟ - چه عواملی پاره ای از حیوانات را بصورت انسان در آورد ؟ - چرا بقیه انواع نادر چه « انسان » تکامل پیدا نکرده اند ؟ - علوم امروزه را جمع بانسان چه میداند ؟ - انسان آینه چگونه و بچه صورتی خواهد بود ؟ - آیا معلومات ما در باره پیدایش و تکامل انسان هنوز هم جنبه تئوری دارد یا حقیقت آن عملاً و به تجربه ثابت شده است ؟ ..

-۲-

قبل از اینکه وارد موضوع اصلی شویم ناگزیریم مختصری در اطراف سلول، که آخرین حد تقسیم ماده آلی و کوچکترین اجزاء من کبه بدن انسان است، تعریف و گفتگو نماییم تا خوانندگان از ساختمان سلول اطلاع کامل پیدا کرده و بتوانند حقیقت « زندگی » را

منشاء حیات و تاریخ تکامل آن چیست ؟

بطور سهل و آسان درك نمایند .

سلول (۱) ساده ترین اجزاء ترکیب کننده ارگانسیم حیوانات و نباتات میباشد .
 ساختمان سلول از سه قسمت تشکیل شده است :

۱- پرتوپلاسم (۲) - غشاه (۳) - هسته (۴)

۱- پرتوپلاسم :

الف - خواص فیزیکی ووظایف پرتوپلاسم - پرتوپلاسم ماده ایست نیم مایع؛ بیرنگ، لزج که تحت تاثیر حرارت مثل سفیده تخم مرغ بسته میشود. چون پرتوپلاسم در برخی از سلولهای نباتی و حیوانی مانند مایع جریان پیدا می کند لذا عقیده پاره ای از دانشمندان بر آنست که پرتوپلاسم يك ماده كاملا مایعی میباشد . پرتوپلاسم محل تمام عملیات مخصوص زندگی است : تبادل مواد (۵) ، حرکت آبی و انقباض سلول ، حرکت هژدها (۶) ، تولید و تناسل و رشد سلول ناشی از اعمال پرتوپلاسم است .

ب - ترکیب و خواص شیمیائی پرتوپلاسم - گرچه فورمول صحیح و قطعی پرتوپلاسم کشف نگردیده ولی تاکنون بیش از ۳۲ جسم مفرد در آن پیدا شده که از آن جمله عبارتند : در درجه اول مواد سفیده ای (۷) = درشیمی حیاتی کلیه اجسام مختلطی که در پرتوپلاسم سلولهای زنده و نسوج حیوانی وجود دارند باسم عمومی پروتید (۷) موسوم هستند که گاهی آنها را « شبه بیاض البیضی » (۸) میخوانند . از مهمترین دستجاتی که از پروتیدها در پرتوپلاسم بمقدار زیادی وجود دارد میتوان پروتین ها (۹) و پروتئیدها (۱۰) و آلبو مینوئیدها (۱۱) را نام برد .

در درجه دوم لیپوئید (۱۲) - لیپوئیدها - مواد چربی مانندی هستند که در تمام قسمت های بدن بخصوص در مغز و نسوج عصبی وجود دارند. لیپوئید ها در جریان تبادل مواد سلولها نقش بسیار مهمی بازی می کنند .

در حقیقت پروتیدها ، چربیها و آلوسیدها هستند که پایه های اصلی زندگی سلولها را تأمین میکنند .

در درجه سوم املاح مختلف (کراتها و گورناتها و فسفاتهای سدیم ، کلسیم ، منیزیم آهن ، منگنز) و بالاخره در درجه چهارم فلوار ، سیلیسیم ، آرسنیک ، مس و غیره اجزاء مرکبه پرتوپلاسم را تشکیل میدهند .

۱- Cellule	۲- protoplasme	۳- Membrane
۴- Noyau	۵- Assimilatio - Dissimilatio	۶- Cils
۷- Protides	۸- LeS Albuminoïdes ou proteïque	
۹- protéines	۱۰- Protéïd	۱۱- Albumunoïde
۱۲- Lipoïde		

بحث بیولوژیک

علاوه بر مواد فوق ، بعضی مواد آلی دیگری نیز از قبیل گلبولین ها (۱) لستین ها (۲) کلاسترین ها (۳) در پرتو پلاسم وجود دارند که در اعمال و ظایف سلول نقش کم و بیش مهمی بازی میکنند .

مقدار آبی که در این قسمت از سلول یافت میشود از ۵۰ تا ۹۰ درصد پرتو پلاسم را شامل میگردد .

دوپاره ای مواقع دانه های ریزی بر اثر عمل جذب داخل پرتو پلاسم سلول میشوند و همچنین دانه های ریز دیگری در این قسمت از سلول وجود دارد که بادانه های جذبی تفاوت داشته و در نتیجه اعمال حیاتی سلول ایجاد میگرددند . دانه های اخیر چون باید دفع شوند به دانه های دافعه نامیده میشوند . در پرتو پلاسم یک هسته ای موجود است که از چند جسم مدور تشکیل شده و اعمال و اهمیت آن تا کنون بطور دقیق و قطعی کشف نگردیده است . از سایر محتویات پرتو پلاسم میتوان هرگز سلولوی و هیتکنندری را نامبرد .

هرگز سلولوی (۴) از سانتوزم (۵) که یک جسم فوق العاده کوچکی است تشکیل شده و در اطراف این جسم کره های متحد مرکزی بنام کره های هادیه (۶) موجود است . هنگام تقسیم غیر مستقیم سلول (۷) عمل تنظیم تغییرات هسته بعد از سانتوزم و کره هادیه قرار دارد .

هیتکنندری باشکال مختلف (دانه ، استوانه ، الیاف مواجی) در پرتو پلاسم دیده میشود . هیتکنندری در فیز بیولوژی سلولها نقش مهمی بازی میکند و در حقیقت دل گانالیزر (۸) را بعد از آن بزرگی هیتکنندری در حدود یک میکرون میباشد .

۳ - هسته

آ - خواص فیزیکی و شیمیائی هسته : هسته جسم کوچک شفاف است که در وسط پرتو پلاسم قرار گرفته و با شکل مختلفه (بشکل نعل اسب ، تسبیح و شاخه درخت) نمودار میگردد (شکل هسته تاحدی باشکل خود سلول بستگی دارد) . در سطح خارجی هسته غشائی بنام غشاء هسته موجود است . محتویات داخلی هسته در درجه اول از مایعی تشکیل شده موسوم به عصیر هسته ، در مایع اخیر ماده توری شکلی بنام آکرها تین (۹) وجود دارد . اگر ماتین دارای دانه های ریزی میباشد که آنها را کرها تین (۱۰) میگویند . علاوه بر مواد فوق ، در هسته اجسام شفاف با اسم فو کلنول (۱۱) یافت میشود .

ب - وظیفه و اعمال هسته : وجود هسته شرط اصلی بقای سلول است . به تجربه

- | | | |
|----------------------|-------------------|----------------------|
| ۱ - Globlin | ۲ - Lecithine | ۳ - Cholestrine |
| ۴ - Centre Celluaire | ۵ - Centrosome | ۶ - Sphèr directuces |
| ۷ - Caryocinése | ۸ - Cataly - seur | ۹ - Achromatine |
| ۱۰ - Chromatine | ۱۱ - Nucleole | |

اثبات شده که اگر هسته را از سلول جدا کنند سلول حیات خود را از دست میدهد: اگر يك سلول را بدو قسمت تقسیم نمائیم و هسته را در یکی از قسمت های دو گانه قرار دهیم، آن قسمت که دارای هسته است زندگی خود را ادامه میدهد ولی قسمت دیگر پس از مدت خیلی کوتاهی می میرد. هنگامی که غشاء سلول در نتیجه تأثیر عوامل خارجی از بین برود هسته متوجه آن نقطه از سلول که فاقد غشاء است گردیده و مادام که غشاء تشکیل نشده در آنجا متوقف میشود.

هسته در تولید مثل و توارث نیز نقش بزرگی بازی میکند. گرچه در پاره ای از حیوانات یگسلولی و حتی در بعضی از سلولها هسته ای دیده نمیشود ولی چون سلول بدون هسته قادر به حیات نخواهد بود لذا نمیتوان هیچ سلولی را بدون هسته تلقی کرد علاوه بر این ثابت شده است که در این قبیل سلولها هسته بجزال میعان و یا بشکل دانه های ریز منتشر گردیده در موقعی که سلول عمل و توالد و تناسل خود را شروع مینماید هسته نیز بر حسب اینکه سلول بطور مستقیم یا بطور غیر مستقیم تقسیم میگردد، بدو قسمت منقسم میشود و باینجا تقسیمات بعدی سلول، هسته نیز بتقسیم خود ادامه میدهد.

۴- غشاء

آ- خواص فیزیکی و شیمیایی غشاء: در اکثر سلولها سطح خارجی سلول نسبت به سطح داخلی آن کمی سخت و قابل ارتجاع شده و وظیفه بخصوصی را در بدن سلول انجام میدهد: این قسمت از سلول را غشاء سلول گویند. گرچه در غالب سلولها غشاء دیده نمیشود ولی چون از جمع اینگونه سلولها، سلول واحدی تشکیل نگردیده بدین جهت باید قبول کرد که تمام سلولها دارای غشاء هستند زیرا در غیر اینصورت لازم می آید که در موقع نزدیک کردن سلولهای « فاقد غشاء»، محتویات آنها بایکدیگر مزوج و مخلوط گردد ولی این مسئله تاکنون دیده نشده است. هدم مشاهده غشاء در پاره ای از سلولها معلول ظرافت فوق العاده غشاء می باشد.

همانطوریکه در قسمت مربوط به « هسته » تذکر داده شد اگر غشاء در نقطه ای پاره شود فوراً التیام می پذیرد و این مرمت تا حدی بعهدده هسته میباشد. غشاء حیوانی و نباتی از نقطه نظر شیمیایی بایکدیگر فرق دارند بدین معنی که غشاء حیوانی از ماده ازت دار تشکیل شده حال آنکه غشاء نباتی از سلولز (۱) ترکیب یافته است.

ب- وظیفه و اعمال غشاء: یکی از وظایف غشاء حفاظت سلول از عوارض خارجی میباشد. گازها و مواد غذایی بموجب خاصیت اسمز (۲) از غشاء عبور میکنند و بدین طریق عمل تنفس و جذب و دفع سلول انجام می پذیرد.



در بالا خوانندگان بطور مختصر وجامع از فیزیکی و شیمی تقسیمات سه گانه سلول اطلاع حاصل نمودند اکنون برای درک خواص و مشخصات کلی سلول به آثار دکتر ارانی مراجعه و خلاصه تهریقی را که این دانشمند بزرگ مکتب مائریالیسم دیالکتیک از سلول نموده است (وبا آخرین نظریات علمی هم موافقت مینماید) ذیلا نقل مینمایم:

« سلولها، بر حسب نوع کار خود ساختمان و طرز تشکیل مخصوص نسج هارا تشکیل میدهند که از آنها بدن موجود زنده بوجود می آید »

« گفتیم ماده شیمیائی مهمی که پرتو پلاسما هسته را تشکیل میدهد از مواد بیاض-البیض میباشد این مواد از زنجیر شدن جوهای آمینی (ازت دار) بوجود می آیند . از تجزیه مواد البومینوئید (بیاض البیض) در حدود سی نوع از جوهرهای مزبور پیدا میشود که تقریباً ۲۰ نوع آنها را در نسج های موجودات زنده پیدا کرده اند . مهمترین نوع جوهرهای مزبور عبارتند از: گلی کول (گندولانین)، آلانین، جوهر مارچوبه لوسین و لیزین . اگر سلول را مجاوی یک جوهر ویاقلیایی ۶۰۰ درجه حرارت قرار دهیم جوهرهای آمینی تولید میشود . هسته دارای یک ماده فسفرداری است موسوم «نوکلئو پروتئید» که ماده مهم آن نوکلئین است . از تجزیه ماده اخیر جوهر فسفرداری بدست می آید که در هسته کار اساسی انجام میدهد . خود هسته در سلول اهمیت زیادی نسبت به تجزیه و تولید مثل دارد . علم شیمی موفق شده است عده زیادی از جوهرهای آمینی را زنجیر کرده بیاض البیض ساده ای تهیه نماید و پیشرفت در این زمینه حاکی از نزدیک شدن ساختن سلول زنده میباشد . از سایر مواد شیمیائی سلول آب، چربی ها و لیپوئیدها (لسی تین، پروتوگون، سرزین و کولسترین که بعضی دارای فسفر میباشد) مهم است چون مقدار لیپوئیدها ثابت است از اینجا میتوان حدس زد که وجود آنها در اعمال حیاتی کار مهمی دارد . بمقیده بعضی ها همان دانه ها ورشته های مارپیچی که داخل پرتو پلاسما دیده میشوند لیپوئید میباشد . لیپوئیدها در تشکیل غشاء نیز شرکت مینمایند و چو ق قادر به حل عده ای از اجسام هستند باعث نفوذ آنها بداخل سلول میگرددند . مثلاً اترو کلروفرم چون در لیپوئید غشاء حل میشوند بداخل سلول رفته و در لیپوئیدهای داخلی سلول تأثیر نموده و اثر بیهوشی ظاهر میسازند . کولسترین میتواند مانند اسفنج آب بخود جذب نموده آب لازم سلول را منظم کند . لیپوئید های فسفردار این خاصیت مهم را دارند که باکمال سهولت اکسیژن جذب نموده و باآسانی آنرا پس میدهند و گویا این عمل برای اختراق چربی وقتند در سلول خیلی مهم است . لیپوئیدها خاصیت ضدسم نیز دارند مثلاً لسی تین (که در زرده تخم مرغ زیاد است) سم حنق و سل را جذب میکنند »

« همانطوریکه گفته شد سلول مطابق قوانین فیزیکی، مثلاً مطابق قانون اسموز (عبور محلولها از غشاء های نیم قابل نفوذ) مواد غذایی را جذب میکند . در داخل سلول یک سلسله اعمال شیمیائی کاملاً طبیعی صورت میگردد و مقداری بر ماده سلول افزوده میشود . تجزیه و تولید مثل نیز تحت این نوع قوانین طبیعی است »



ما حتم داریم پاره‌ای از خوانندگان ما، چون در فرهنگ بورژوازی تحصیلات خود را به پایان رسانیده و تمام مطالعات خود را به کتب و مجلاتی اختصاص داده‌اند که بدست ایده‌نولوژیست‌های مستقیم و غیر مستقیم طبقه‌حاکمه سرمایه‌داری نوشته و یا تدریس شده است بر ما ایراد بسیاری وارد میکنند و نویسندگان «انتر ناسیو نالیست» را به «انحراف» از مباحث مربوطه متهم مینمایند ولی ما «ماتریالیست دیالکتیک» هاروش بخصوص داریم: روش دیالکتیکی ما مورد تأیید و تصدیق علوم کنونی است. ما به تنها فکر را نماینده آن عوامل مادی که بقول دکتر ارانی «در موجود زنده و در اسلاف موجود زنده یعنی اساساً در تشکیل موجود زنده موثر بوده‌اند» (۱) میدانیم بلکه زندگی را نیز، که فکر یکی از علامت وجود آفت است، نماینده تکامل «ماده ساده» تلقی مینمائیم. بنابراین برای درک «زندگی» باید به‌عامل مادی زندگی پی برده‌ه‌ام‌ل مادی زندگی نیز جز فعل و انفعالات شیمیائی مواد مرده (که از ترکیب زمانی و مکانی آنها سلول بوجود آمده) چیز دیگری نیست. روی این اصل اگر بخواهیم با منطقی کاملاً دیالکتیکی به تجزیه و تحلیل «منشأ حیات و تاریخ تکامل آن» دست بزنیم باید ابتدا از تشریح «ماده» شروع نمائیم اما نویسندگان «انتر ناسیو نالیست» با در نظر گرفتن شرایط فرهنگی و سیاسی ایران، خواه و ناخواه مجبور میشوند در اغلب موارد تشریح خود را از مرحله مبنی آغاز نمایند و مراحل قبلی آن «مرحله» را بطور علی‌حده مورد بحث قرار دهند. این سبک بخصوص دیالکتیکی قبل از هر چیز برای این اتخاذ نشده که تا حدی از خسته شدن فکر خواننده جلوگیری و باو مجال بررسی بیشتر و استدلال عمیقتری داده شود. برای تأمین همین منظور است که در این بحث نیز بجای اینکه از تعریف و تفسیر ماده شروع شود، از تشریح مختصر سلول، که مظهر مرحله‌ه‌الی تکامل ماده است، آغاز گردیده است.



تا اینجا از ساختمان سلول و خواص فیزیکی و شیمی آن واقف گردیدیم اینک به آثار حیاتی سلول توجه مینمائیم:

۱- حرکت سلول

پاره‌ای از سلولها، مانند آمیب و گلبول سفید خون، بوسیله پاهای کاذب و عده دیگر بوسیله هژ (۲) ای که سطح بدن آنها را پوشانده است حرکت میکنند. نقل و انتقال آمیب‌ها بطریق زیر انجام می‌پذیرد:

وقتی حیوان میخواهد از یک مکان بمکان دیگر حرکت کند برآمدگی کوچکی بشکل پا ظاهر شده و در نقطه‌ای بطرف مکان مورد نظر خود را مستقر و پرتو پلاسما را

بطرف خویش میکشد و این عمل آنقدر تکرار پیدا میکند تا آمیب به صکات مربوطه برسد .

۴- حساسیت سلول

تمام عوامل خارجی و قضایای محیط ، مانند سرما - گرما - نور - مواد شیمیائی - الکتریسیته در سلول آثار مختلفی میگذارند و سلول هم بنوبه خود در مقابل این عوامل و قضایا بمعارضه پرداخته و در جلو آنها ایستادگی و مقاومت مینماید . مثلاً :
 ۱- حرارت کم حرکت سلول را سریع و ببردت این حرکت را بطشی مینماید و چنانچه درجه حرارت و ببردت از میزان معینی تجاوز کند سلول محکوم بمرگ میگردد .
 ۲- در اثر نور دانه های ملونه داخل سلول بترتیب معینی تغییر پیدا میکنند .
 ۳- موادی که از باکتریهایی چرک ترشح میشود گلبولهای سفید را بطرف خود جلب مینماید .
 ۴- اثر گنده گنده حرکت گلبول سفید را آهسته مینماید .

بطور کلی قضایای محیط بر سلول موثر است و سلول نیز برای دفع یا استفاده از این قضایا کوششهایی از خود نشان میدهد .

۴- آذینه سلول

ترکیبات داخلی سلول طوری است که سلول را از ماده غیر آلی متمایز میسازد . سلول ، بر خلاف ماده غیر زنده ، خاصیت جذب و دفع ماده را دارد و مجبور است برای حفظ موجودیت خود انرژی مصرف کند . سلول این انرژی را بشکل روشنائی ، حرارت حرکت و الکتریک از تجزیه مواد زنده و یا ذخیره خود تهیه میکند . گرچه تعریف مراحل تغذیه سلول مستلزم یک بحث نسبتاً طولانی است ولی چون دانستن جریان و عمل جذب و دفع سلول برای درک فصول بعدی مبحث ما مورد لزوم است بدین جهت در اطراف این موضوع نیز (که در عین حال شیرین و جذاب هم میباشد) باختصار بحث مینمائیم .
 تغذیه مهمترین عمل حیاتی سلول زنده بوده و شامل مراحل زیر میباشد :

اولاً ورود غذا : وقتی جسم جامدی در مجاورت پرتوپلاسم قرار میگیرد در نقطه تماس پرتوپلاسم با جسم مزبور ، فرو رفتگی احداث میشود . این فرو رفتگی بتدریج بزرگ شده و جسم را در خود فرو میبرد و بعد دوباره آن بهم می پیوندد . حفره ای که جسم را احاطه مینماید با اسم حفره هضمی (۱) موسوم است

ثانیاً هضم : جسمی که پرتوپلاسم آنرا بشرح مندرجه در فوق بداخل خود جذب میکند یا هضمی است یعنی از مواد نباتی و حیوانی ترکیب شده و یا غیر قابل تغذیه است یعنی از جنس جمادات میباشد . در حالت اول وقتی جسم بخوبی در حفره هضمی قرار گرفت پرتوپلاسم بوسیله ترشح مایع اسیدی بر روی جسم آنرا هضم کرده و قابل جذب

مینماید . در حالت دوم، آمیب هنگام حرکت جسم را بخارج دفع مینماید .
ثالثاً جذب و دوران : پس از اینکه حمل هضم پایان رسيد موادی که بدینصورت

قابل جذب میشود از جدار حفره هضمی عبور نموده و در تمام سلول منتشر و پخش می گردد .
رابعاً بدل مایتحلل و ذخیره : قسمتی از مواد هضم شده بر اثر يك سلسله عملیات

گوناگون (که بطور دقیق مشخص نشده) مبدل به پرتوبلاسم زنده شده بدل مایتحلل
میگردد و بقیه نیز بصورت مواد آلبومینوئید (۱) ، چربی و بائیدروکربن در سلول
ذخیره میگردد .

خامساً تنفس و تحلیل و تولید انرژی : پرتوبلاسم با اکسیژن ، یل ترکیبی زیادی
دارد و این ترکیب را تنفس سلول مینامند . تجزیه ماکولو پرتوبلاسم و ذخیره وجود در سلول که
توأم با تولید انرژی است عملی میباشد که بر اثر احتراق حاصل از تنفس سلول نتیجه میشود .
حمل اخیر را « تحلیل » گویند . انرژی ای که ناشی از « تنفس » سلول است بصور
مختلف ذیل تظاهر میکند :

۱- انرژی حرکتی - سلول در نتیجه این انرژی تغییر مکان داده و کار انجام میدهد
و قوه ای که برای انجام کار لازم است از احتراق مواد اخذ می کند .

۲- انرژی حرارتی - نتیجه کلی همین انرژی است که انسان در ۲۴ ساعت بیش
از ۲۴۰۰ کالری حرارت تولید میکند سایر انرژیهای سلول از این انرژی ناشی میشود .

۳- انرژی الکتریکی - این نوع انرژی در انسان و باره ای از ماهیها (نریل) (۲)
نودار میگردد .

۴- انرژی نورانی - بعضی از حیوانات مثل کرم شب تاب تولید روشنائی
می نمایند .

سادساً دفع مواد زائده - گازهایی که در نتیجه احتراق مواد ذخیره تولید میشود
(مانند گاز کربنیک ، اوره (۳) و اورتها (۴)) اغلب سمی بوده و باید دفع شوند .
ایشکونه مواد را « مواد زائده » و عمل دفع آنها را « دفع مواد زائده » میگویند
جریان « دفع مواد زائده » بطریق زیر است :

مواد زائده (باستانی گاز کربنیک که از سطح بدن آمیب ها خارج میشود) متدرجاً مجتمع
و توده کوچکی را در داخل پرتوبلاسم تشکیل میدهند ، این « توده » متدرجاً بزرگ
شده و بطرف جدار میرود و بوسیله منفذی که بخارج باز میکند دفع میشود حفره محتوی
مواد زائده با سم « واکوال کتتراکتبل » (۵) موسوم است .

در اینحال نیزالهیوت از اننظام کامل تغذیه سلول استفاده نموده و آنرا دایبل
بروجود يك « نظام مقندر » میدانند - ماتریالیسم دبالک تیک این موضوع را هم مورد
بررسی قرار داده و دلائل مادی آنرا بدین طریق منمکس میکند :

- ۱- Albuminoïde ۲- Torpille ۳- urée ۴- urates
۵- Vacuole contractile

میدانیم که سلول میل ترکیبی زیادی با اکسیژن دارد و اکسیژنی که از راه تنفس بدخل سلول می‌رود با مواد داخلی سلول برخورد و تولید احتراق مینماید از این احتراق ابتدا انرژی حرارت حادث میشود سپس سایر انرژی‌هایی که در فوق بدان اشاره شد از انرژی حرارت ناشی میگردد این جریان با جریانی که در ماشین بک اتومبیل یا لکوموتیو صورت میگیرد هیچ فرق اساسی ندارد: در موجودات زنده اکسیژن با مواد داخل سلول ترکیب و بر اثر احتراق حاصله، سلول بحرکت درمیآید و کار انجام میدهد در اتومبیل گشتی، ترن نیز همین قضیه رخ میدهد یعنی در نتیجه سوختن ذغال سنگ، اکسیژن جذب شده و احتراق بوجود میآید، احتراق نیز حرارت تولید کرده و قسمتی از حرارت بصورت انرژی حرکت درآمده و باعث راه افتادن اتومبیل یا کشتی یا ترن میگردد. ممکن است در اینجا الیمون بگویند «سوختن ذغال سنگ عملی است که بوسیله شخص معینی صورت میگیرد و بهمین جهت قوه ثالثی وجود دارد که موجب تنفس سلول و جذب اکسیژن میشود زیرا در غیر اینصورت باید تمام موجودات مثلا سنگ هم عمل تنفس را انجام دهد».

یکی از دانشمندان مکتب ماتریالیسم دیالکتیک مسئله اخیر را طرح کرده و چنین مینویسد:

« جواب این سؤال کاملا واضح است. چرا مقناطیس آهن را جذب میکنند و حال آنکه بدن انسان این خاصیت را ندارد زیرا ساختمان ماده مقناطیسی، یعنی طرز ارتباط ذرات آن و همچنین رابطه اتم‌های داخل ذرات و الکترونهای داخل اتم، حال مخصوصی دارد که بدن انسان آنحال را ندارد. همینطور چون ذغال، هیدروژن، اکسیژن، ایت، گوگرد، فسفر و سایر مواد داخل سلول (حتی اتم و الکترون‌های ذرات عناصر مزبور) باحال و طرز مخصوصی بهم مربوط شده اند بالنتیجه خاصیت جذب اکسیژن ترکیب آن با مواد داخل سلول و تولید حرارت ایجاد شده است.»

« اگر پرسند سلول چرا این ساختمان مخصوص را پیدا کرده است جوابش واضح میباشد. همان قانون کلی علت و معلول که سایر قضایا را در طبیعت ایجاد مینماید باعث تشکیل این ساختمان مخصوص سلول شده است.»

« سلول مواد بیاض البیض (سفیده تخم مرغ، گوشت و غیره) و هیدرات‌های کربن (اقسام قندها) و چربی‌ها را میتواند بخود گرفته مقاداری را پس از تغییرات شیمیایی جزء بدن خود کرده بقیه را دفع نماید»

« اگر بخواهیم مادی بودن تمام این قضایا را بخوبی بفهمیم بایستی در تمام موارد از ساده‌ترین موجودات شروع کنیم. در نباتات مثلا مادی بودن قضایا محسوستر است. نباتات بخار آب و گاز کربنیک را بکمک کار و فیلی و اشعه شیمی ترکیب نموده و لاکول‌های بزرگتر را بوجود می‌آورد:

این قضیه کاملا طبیعی و با تجزیه شدن املاح نقره روی صفحه عکاسی بکمک اشعه شیمی و ترکیب هیدروژن با کربن در مقابل نور هیچ فرق عمدتاً ندارد. در موجودات بالاتر

نیز همین حال موجود است. چنانکه دیدیم پرتوپلاسم سلول حیوان این خاصیت را ندارد و بهین جهت وجود نیات مقدمه ضروری برای حیوان است. بیوشیمی و علم کاملاً جدید بیوفیزیک دارند این معما را یک یک حل میکنند. غرض ایندو علم پیدا کردن تمام عملیات فیزیکی و شیمیایی سلولست»

۵- رشد و نمو سلول

گفتیم که قسمتی از مواد جذب شده مبدل پرتوپلاسم زنده میگردد. ازدیاددانی پرتوپلاسم سلول را حجیم نموده و با اجازه رشد میدهد بدینوی است جسم سلول از حد معینی نمیتواند تجاوز نماید. هنگامی که سلول از پرتوپلاسم اشباع شد عمل تولید و تناسل و استفاده از ذخیره موجوده در سلول شروع میگردد.

۶- عمل تولید مثل سلول

سلول هنگامی که بیک مرحله معینی از تکامل خود رسید شروع بتولید مثل مینماید، فنذبه و تولید مثل از خواص تفکیک ناپذیر حیوانات و نباتات است. آمیب هادر شرایط مساعد چهار الی پنج مرتبه در روز تولید مثل مینمایند. روی این اصل است که ساول میتواند مقدار زیادی نوالد و تناسل کند

تولید مثل سلول در درجه اول بدو طریق صورت میگیرد: تقسیم مستقیم = تقسیم غیر مستقیم.

اولا - تقسیم مستقیم - وقتی سلول تا مرحله ای که برای نوالد و تناسل لازم است تکامل پیدا کرد از وسط باریک شده و بدو قسمت متساوی منقسم میشود. هر یک از این دو قسمت نصف پرتوپلاسم و نصف هسته سلول اصلی را بخود میگیرد.

ثانیاً - تقسیم غیر مستقیم (۱) - در اینجا ابتدا هسته نصف شده و بعد پرتوپلاسم اطراف قسمت های دو گانه هسته را گرفته و سلول بدو قسمت تقسیم میگردد. چیزی که از نقطه نظر تولید مثل سلول حائز اهمیت است مسئله تقسیم هسته سلول می باشد زیرا همانطوری که قبلاً گفته شد هسته شرط اصلی حیات سلول است و بهین جهت باید نسبت بتقسیم هسته اطلاع دقیقتری حاصل نمود. تقسیم هسته دارای سه مرحله است:

مرحله اول - غشاء هسته و نوکلئول از بین رفته و در اطراف کره هادیه خطوط شعاعی ظاهر میشود سپس سانتروم و کره هادیه بدو قسمت منقسم و هر قسمت در کی از قطبین سلول قرار میگیرد و در بین آنها خطوطی موسوم بر رشته اکروماتیک (۲) متظاهر و در همان حال دانه های کروماتین بر اثر انقباض او اکروماتین بیکدیگر رشته کوتاه و ضخیمی را تشکیل میدهند. در نتیجه این جریان قطعاتی بشکل \perp یا γ یا λ بنام «گرسیم» (۳) پیدا میشود که تعداد آنها در یک نوع ثابت بوده ولی در

۱ - Caryocinése

۲ - Achromatque

۳ - chromosome

انواع حیوان متغیر است. (۱)

پس از پایان یافتن عمل تقسیم، کلیه کرمزها در موازات هم قرار گرفته و روفوس آنها در این حال رو بداخل میباشند.

صی حله دوم: هر کر موزم در تمام طول بدو قسمت تقسیم میشود و از این راه تعداد کر موزها بدو برابر افزایش می یابد.

صی حله سوم: در این مسئله قسمت های فوق الذکر از یکدیگر جدا و هر یک در امتداد یک لیف بطرف سانتوزم حرکت می کنند. در مجاورت سانتوزم تمام کر موزها یکدیگر ملحق و تشکیل الیفی کرها تریک میدهند. الباقی اخیر بتورا کر ماتین مبدل و غشائی اطراف آنها احاطه میکند، در این موقع نوکلئول ظاهر شده و من حیث المجموع عمل تقسیم هسته بدو قسمت انجام و خاتمه پیدا مینماید. تمام عملیات تقسیم قیره مستقیم از یک ساعت تا ۴ ساعت بطول می انجامد.

در مورد تولید مثل سلول نیز دکتر ارانی برای تخطئه نظریات ویتالیست ها (۲) چنین می گوید:

« تولید مثل سلول بطور واضح یک علت عمده مادی دارد و آن لیسیت که سلول پس از آنکه مقدار زیادی از مواد را بخود جذب کرد حجم زیاد پیدا میکنند و اجزای آن دیگر آن جاذبه ای را ندارند که تمام آنها را بتوانند نگه دارند و از اینجا عمل تجزیه ظاهر میشود. هماغطور که از شکستن یک پیله مقناطیسی دو قطعه بوجود می آید که هر کدام مستقلا دارای قطب شمال و جنوب و تمام خواص مقناطیس اصلی میباشد؛ از تجزیه سلول نیز دو جزء که هر دو دارای خواص سلول مادرند تولید میشود. چون اکسژن و نور، حرارت، رطوبت دارای عوامل مهمی برای تولید شدن خواص حیات می باشند (برخلاف مقناطیس)، بدیهی است هر سلول بر حسب شرایط محیط خود خواص مخصوصی پیدا میکند یعنی در سلول نسل بنسل تغییرات ظاهر میشود که مادره وارد بخصوص این تغییرات را تکامل موجود زنده مینامیم »

این دانشمندان مادی در جای دیگر میگویند:

« سلول جدیدی که در نتیجه این تولید مثل (خواه مستقیم و خواه غیر مستقیم) از یک سلول ماده بوجود می آید قسمت عمده خواص سلول اصلی را دارا می باشد. اما چون شرایط محیط زندگی سلول جوان و اوضاع محیط (آب و هوا، حیوانات مجاور، مقدار آب، رطوبت، حرارت محیط و غیره) همواره متغیر است، قطعی است که خود سلول

۱- مثلا در انسان تعداد کر موزم ها ۴۸ عدد و در قورباغه ۲۴ عدد میباشد.

۲- ویتالیست (Vitalist): طرفداران ویتالیسم را ویتالیست خوانند. ویتالیسم یک جریان ضد علمی، ارتجاعی و ایده آلیستی است که در علوم طبیعی وجود دارد. طرفداران ویتالیسم سعی میکنند جریان تکاملی حیات و خود حیات را ناشی از «یک نیروی روحی و حیاتی» جدا گانه تلقی نمایند.

نیز ، ولو جزئی و بطور نامحسوس ، تغییر خواهد کرد و یک سلسله تکامل برای سلول شروع میشود عکس العملی که از تاثیر شرایط محیط بالاخره بطور واضح در یک موجود زنده باقی میماند ظاهراً بعنوان مسلح شدن موجود زنده در مقابل محیط ، جلوه میکند .»

« مکتب مادی بدون اینکه برای موجود زنده خاصیت دهجزه قائل شود این تغییر ساختمان موجود زنده را عکس العمل طبیعی (فیزیکی و شیمیایی) آثار خارجی می داند جز اینکه نوع تاثیر عوامل خارجی البته ساختمان موجوده متاثر شونده مربوط است »

« بواسطه تکامل ، سلولهای منفرد کولونی تشکیل داده ، تخصص پیدا کرده بدن موجودات کاملتر نباتات و حیوانات را تشکیل میدهد »

« این تکامل نیز که ابتدا داروین و لامارک بطور دقیق بدان توجه کرده اند مطابق اصول دیلک نیک صورت می گیرد یعنی در یک طبقه معین از موجودات زنده یک سلسله تغییرات تدریجی بعمل میآید ولی در حدود مرحله معین یکمرتبه تغییر فاحشی دیده میشود .»

« بدین ترتیب طبقات نباتات و حیوانات بوجود آمده است . یکی از تغییرات شدید ضروری تکامل از نباتات به حیوان است که ظاهر شدن سلسله استخوان مشخص آنست . یک مرحله بالنسبه شدید دیگر ظاهر شدن انسانیت که ساختمان مخصوص هفتز ، چین خوردگی اطراف آن که قدرت دندانی و خاصیت تشخیص و تجزیه و ترکیب قضایا منوط بدانست مشخص این انقلاب می باشد » (۱)

۷- پیری و صرف سلول

پرتوپلاسم در دوره طفولیت تمام حفره سلولی را پر نموده و سلول ، در نتیجه تغذیه و تهیه ذخایر ، نمو پیدا میکنند . در این موقع عمل جذب برداشته غلبه دارد . در دوره شباب جذب و دفع برابر است ولی در موقع پیری دفع بر جذب غلبه پیدا میکند . وقتی مواد دفع شده بیشتر از آن مقداری گردند که بوسیله جذب داخل سلول میشود ، حفره های خالی (۲) در سلول ظاهر شده و بر اثر ازدیاد تدریجی و دائمی حفره بزرگی ایجاد مینماید . پایای بزرگ شدن واگوال هسته و پرتوپلاسم بکنار سلول رانده شده از بین میروند و با از بین رفتن خود سلول را محکوم بمرگ مینمایند .

بعضی از سلولهای بدن مانند اسپرماتوزوئید (۳) و سلولهای عصبی تاموقعی که حیوان زنده است حیات دارند ولی سایر سلولها قبل از مرگ حیوان در نتیجه پیری منهدم میشوند .

ناامام

۱- دکتر ارانی مجله دنیا صفحه ۱۳۶

۲- Vacuole ۳- Spermatazide

با بزرگان آشنا شوید!

بیوگرافی سیاسی و انقلابی لنین

مشخصات لنین را میتوان در چند کلمه خلاصه نمود: بزرگترین تئورسین دیالکتیک، مشهورترین پیشوای پرولتاریای جهان، انقلابی ترین رهبر نهضت آزادیخواهان کارگران و رحمت کشان دنیا، بوجود آورنده مکتب لنینیسم - یعنی مکتب مارکسیسم عصر امپریالیسم و دوره انقلاب پرولتاریا، پایه گذار حزب انقلابی بالشوئیک، ایجاد کننده بین الملل کمونیستی، مؤسس اولین دولت کارگری، خالق ایده «طرز شوروی فرمانروایی پرولتاریا».

ولادیمیر ایلمنویچ لنین در ۲۱ آوریل ۱۸۷۰ در سیه بیریک، که فعلاً بنام ایلرا فیکلایویچ ایلیاف معروف بود در مدارس ملی ایالت سیبیرسک سمت بازرسی را داشت الکساندر ایلمنویچ برادر لنین در سال ۱۸۸۷ بجرم شرکت در توطئه ای که بر علیه الکساندر سوم تزار روسیه شده بود محکوم به اعدام گردید. در این سال لنین تحصیلات مقدماتی خود را پایان رسانیده و در اینورسیتیه قازان در فاکولته حقوق وارد گردید ولی بزودی بر اثر فعالیت عملی در نهضت دانش جویان، توقیف و به جرم شرکت در «اخلال نظم امور» بداهات گاو شکینو واقع در چهل وورسیتی قازان تبعید شده اقامت لنین در این نقطه تا پائیز ۱۹۸۸ بطول انجامید در پائیز سال مزبور بدین اجازه مراجعت بقازان داده شد. در سراسر زمستان ۱۸۸۸-۱۸۸۹ لنین در قازان سکونت گزید و اوقات وقت خود را بمطالعه اثر جاودانی مارکس (کاپیتال) میگذراند و در جلسات و حوزه های مارکسیستی حضور بهم میرسانید.

در ماه مه ۱۸۸۹ لنین به ساهسه مسافرت کرد و در این شهر، ضمن بررسی در تالیفات مارکس و انگلس و مطالعه در رشته های فلسفی، خود را برای شرکت در امتحان اینورسیتیه پترزبورگ حاضر مینمود.

در سامره لنین اولین حوزه مارکسیستی را مقتوح و فعالیت علمی خود را با امور براتیکوی توام ساخت. از همین دوده نبوغ لنین با وجه روز افزونی آشکار می شد و شنوندگان سخن رانی ها و کنفرانس های لنین در مقابل معلومات علمی و اقتصادی و سیاسی ری که بر پایه اصول مارکسیسم استوار بود اظهار تعجب مینمودند، لنین در سپتامبر ۱۸۹۳ بیتربورگ مسافرت و تا دسامبر ۱۸۹۵ در این شهر اقامت گزید. در این مدت

لنین مارکسیست های پتربورک را رهبری میکرد و بر اثر خردمندی و فعالیت خستگی ناپذیر خود نه تنها توجه بلگه محبت و عشق کارگران فهمیده این شهر را بخود جاب نمود بطوری که تمام کارگرانی که با لنین کار میکردند برای وی یک گارد فدائی را تشکیل میدادند. در بهار و تابستان ۱۸۹۴ لنین در ضمن فعالیت عملی، بنوشتن اولین کتاب مشهور خود مشغول و آنرا تحت عنوان «دوستان ملت» که همانند و چگونگی بر پایه سوسیالیسم و همکاری ها مبارزه می کنند» منتشر ساخت.

لنین در این کتاب ماهیت حقیقی پوپولست ها را که در قیافه کاذبانه «دوستان ملت» بر علیه «ملت» مبارزه میکردند آشکار و در همان موقع نیز راه مبارزه طبقه کارگر را روشن و نقش پیش قراولی او را در نهضت انقلابی عصر سرمایه داری واضح کرد و مدلل ساخت که در این نهضت دهقانان فقط میتوانند مانند متحد پرولتاریا وارد عمل شوند و تنها پرولتاریاست که خصوصیات رهبری نهضت را دارا میباشد.

لنین در سال ۱۸۹۵ تمام حوزه های مارکسیستی کارگران پتربورک را در «اتحادیه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر» متمرکز و بدینوسیله اولین پایه را برای ایجاد یک حزب انقلابی مارکسیستی روسیه ایجاد و شکل داده ساختمانی تشکیل چنین حزبی را فراهم آورد.

در دسامبر ۱۸۹۴ لنین بمناسبت فعالیت انقلابی خود بازداشت و بزندان فرستاده شد. در سال ۱۸۹۷ دستگاه قناله تزارسم پیشوای مارکسیست های پتربورک را بدهد شو ففسکویه (واقع در سیبری) تبعید نمود. در این ده لنین دومین کتاب علمی و اقتصادی خود را بعنوان «تکامل سرمایه داری در روسیه» بنگارش دو آورد کتاب مزبور (که در سال ۱۸۹۹ منتشر گردید) ایده های پوپولست ها را در مورد «عدم لزوم سرمایه داری برای ترقی جامعه به سوسیالیسم» محکوم بنابودی ساخت.

در اوائل سال ۱۹۰۰ لنین از تبعید مراجعت و در پاییز همان سال بخارج از روسیه هزیمت کرد و نخستین روزنامه سیاسی، انقلابی و مارکسیستی سرزمین روسیه را بنام «ایسکرا» منتشر ساخت. روزنامه «ایسکرا» تا وقتی که بدست لنین اداره میشد نقش بس مهمی در نشر ایده های مارکس و انگلس بازی میکرد. بزرگترین رلی که «ایسکرا» در اوائل عمر خود ایفا نمود مقتضح سلنتین عقاید و پرده برداری از فعالیت ارتجاعی و ضد انقلابی «اکنونیست ها» بود. عناصری که بنام «اکنونیست» در بین کارگران روسیه فعالیت مینمودند بزرگترین مانع اتحاد سازمانهای کارگری این کشور بشمار میرفتند زیرا با تمام قوا میکوشیدند از تشکیل یک حزب واحد کارگری در تمام روسیه جلوگیری و نهضت انقلابی پرولتاری این سرزمین پهناور را بوسیله منفرد نگاه داشتن حوزه های کارگری منهدم سازند.

در مارس ۱۹۰۲ سومین کتاب لنین بنام «چه باید کرد» انتشار یافت. این کتاب که هنوز هم منوجات انقلابی آن قوت و اعتبار خود باقی و در اغلب کادرهای احزاب کمونیستی مطالعه آن تأکید میشود، آخرین ضربه قطعی را براکنونیسم و ایده

« نهضت و تکامل خود بخود » این جریان وارد ساخت .

در سال ۱۹۰۳ دومین کنگره حزب سوسیال - دمکرات کارگری روسیه تشکیل گردید. لنین در این کنگره پس از یک سلسله مبارزات شدید بر علیه جریانات اپورتونیستی موفق گردید پیروزی ماکسیم انقلابی را تأمین نماید و مارکسیست های حقیقی روسیه را در خود مجتمع سازد. این مارکسیست ها بودند که بنام بالشوویک موسوم و نهضت کارگری سرزمین روسیه را تا پایان رهبری نمودند.

در مبارزه ای که لنین چه در کنگره دوم و چه بعد از اتمام کنگره بر علیه نظریات منشویکها در مورد تشکیلات حزبی نمود پایه های لازم را برای ایجاد یک حزب مرفقی و نوین، یک حزب انقلابی و کیفیت دار مستقر و زهیغه سیاسی تشکیل چنین حزبی را مساعد ساخت. از آثار مهمی که لنین در این مورد منتشر نموده کتاب « یک قدم بجلو کرد اهمیت حزب را مانند یک سازمان رهبری نشان میدهد و ثابت مینماید که یک حزب کارگری اگر بخواهد تا هدف « پیروزی کامل بر سرمایه داری و ایجاد سوسیالیسم » ترقی کند باید قبل از هر چیز به کیفیت انتضای حزبی توجه نماید یعنی بعضی سعی در افزایش کمی حزب، ابالاً بر دن سطح معلومات نفرات حزبی، به تربیت کادر های انقلابی پردازد.

قبل از شروع انقلاب ۱۹۰۵ لنین در مبارزه ای که با منشویکها (بله خانف، مارتف تروتسکی و امثالهم) می نمود روزنامه «وی پرید» (۱) را منتشر و سازمانهای حزبی را برای رهبری انقلاب قریب الوقوع روسیه حاضر میکرد و وقتی انقلاب ۱۹۰۵ شروع شد لنین بمنظور رهبری مستقیم انقلاب، از خارجه بروسیه مراجعت نمود. وی در این موقع بر علیه تمام عناصری که عمداً و یا اشتهاً بر علیه انقلاب فعالیت مینمودند (مانند کادتها، اس ازها، منشویکها، تروتسکیست ها) شدیداً مبارزه و توده هارا بقیام مسلحانه و سعی در برقراری حکومت انقلابی کارگری و روستائی تشویق میکرد.

مهمترین کتابی که لنین در دوره انقلابی ۱۹۰۵ برای تأمین منظور خود نوشته است کتاب « تا کتیک های دو ساله سوسیال - دمکراسی در انقلابات ده و کراتیک » میباشد. در این کتاب (که در ژوئیه ۱۹۰۵ منتشر شد) لنین اساس تاکتیکی حزب بالشوویک را عملاً برقرار و چه در مورد رابطه بین سوسیالیست های انقلابی با بورژوازی و چه در مورد انقلاب سوسیالیستی تئوری نوینی اختراع کرد « اولین عناصر تئوری علمی لنین دائر به امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد سرمایه داری » در این کتاب انعکاس پیدا کرد.

در دسامبر ۱۹۰۵ لنین و استالین برای اولین بار در گهفر انس « تاهر روس » یکدیگر را از نزدیک ملاقات نمودند. در سال ۱۹۰۷ پس از شکست انقلابیون لنین مجبور

به مهاجرت گردید. نین در سالهای ارتجاعی ۱۹۱۲ - ۱۹۰۷ بالشویک مارا در جریان مبارزه شدیدی که بر علیه تروتسکیست‌ها و سایر دستجات سازشکار و ضد انقلابی می- نمود کار آزموده کرد و با انتشار کتاب « ماتریالیسم و امپیریسم و کورتیسیسم » (سال ۱۹۰۸) ضربات سختی بر جریان فلسفی ارتجاعی وارد آورد. کتاب « ماتریالیسم و امپیریسم و کورتیسیسم » اصول ماتریالیسم دیالک تیک مارکس و انگلس را وارد مرحله نویسی از تکامل آن نموده نین در این کتاب ضمن مقتضح ساختن رو بزیستی‌ها و ایده های ارتجاعی و گداه و شرکاء، تمام موفقیت‌ها و کشفیات نویسی که علوم طبیعی پس از موک مارکس و انگلس بدست آورده بود در مکتب ماتریالیسم دیالک تیک تعمیم داد. کتاب اخیر هنوز هم پایهٔ تئوریک و فلسفی حزب بالشویک بشمار میرود.

فصاعی چندین ساله نین در تشکیل یک حزب مستقل سیاسی، که بشام معنی جنبه کارگری و انقلابی داشته باشد، در سال ۱۹۱۲ ضمن کفر اسی پراک به ثمر رسید. در سال ۱۹۱۲ نهضت انقلابی روسیه سیر صعودی خود را از نو شروع نمود. در این موقع روزنامه « پراودا » بوسیله استالین انتشار خود را آغاز کرد.

نشوونمای مجدد نهضت انقلابی روسیه باعث گردید که نین از پاریس به گراکوف که در نزدیکی سرحد روسیه واقع است تبعیر مکان داده و از نزدیک سازمانهای انقلابی را رهبری نماید.

هنگامی که جنک امپریالیستی ۱۸ - ۱۴ شروع شد نین در اطریش اقامت داشت در اوایل جنک، پلیس اطریش نین را توقیف و پس از ۱۱ روز زندانی کردن وی، او را به سویسی تبعید کرد. در سالهای اولیه جنک مزبور نین به مسائل مربوط به « جنک، صلح و انقلاب » مشغول بود و نتیجهٔ زحمات خود را در سال ۱۹۱۶ به صورت کتاب « امپریالیسم، بهزله هر جبهه عالی گایتالیسم » منتشر ساخت. این کتاب تا حد اغراق مهم است زیرا بروزی تئوریک و سوسیالیسم روسیه مرهون تعلیمات مندرجه در کتاب مزبور میباشد. نین در کتاب اخیر الذکر جنبهٔ امپریالیستی جنک ۱۸-۱۴ را آشکار و قوانین جبری سرمایه‌داری را که منتهی به جنگهای جهانی امپریالیستی میشود روشن ساخت و مدلل نمود که در عصر امپریالیسم بین تکامل اقتصادی و سیاسی کشورهای مترقی سرمایه داری تناقض ایجاد میشود و این تناقض تا حد جنک جهانی ترقی پیدا میکند.

در این دوره نین با انگاء به قوانین و نتایج جنگهای امپریالیستی ضمن یک سلسله مقالات و کتب ثابت کرد که سوسیالیسم فقط در یک کشور واحد سرمایه‌داری امکان پذیر است و شرایط موجود در عصر امپریالیسم امکان وقوع انقلاب را در تمام کشورهای سرمایه داری در یک موقع غیر ممکن میسازد (ما در بحث سیاسی اهمیت ایده نین را در این مورد توضیح داده و جریان مبارزه این دانشمند بزرگ را بر علیه تروتسکیست‌ها و بوخارین‌ها و سایر عناصر ضد انقلاب سوسیالیستی تصریح نموده‌ایم و بهمین جهت در اینجا از تکرار مطالب خودداری میشود) تمام نوشتجهائی که نین در دوره جنک نسبت به مکتب فلسفی نگاشته باضافه یادداشت‌هایی که وی در موقع مطالعه کتب فلسفی نوشته در کتاب

ضمیمه بنام «دفاآر فلسفی» جمع شده است.

پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ که منتهی بسقوط حکومت تزارسم گردید لنین از مهاجرت برگشت و در سوم آوریل به پتروگراد وارد گردید. بدیهی است در این موقع که مبارزه پرولتاریای روسیه به مرحله قطعی رسیده بود مراجعت لنین برای انقلاب این کشور اهمیت بی حدی داشت. لنین به محض ورود خود نقشه تکامل انقلاب را از «انقلاب بورژوا - دمکراتیک» به «انقلاب سوسیالیستی» در «تزه‌های آوریل» مطرح نمود. در «تزه‌های آوریل» لنین شعار «تمام حکومت در دست شوراهای» را انتخاب کرد. حکومت بورژوازی که پس از سقوط تزارسم در زیر ماسک «حکومت موقتی انقلابی» مشغول تهیه زمینه برای از بین بردن نهضت انقلابی بود، وجود لنین را در روسیه عامل مهمی در راه منظور خود تشخیص داد و بهمین جهت در صدد توقیف وی برآمد و در اثر مزاحمت دولت، لنین مجبور شد از نو در خفا فعالیت نماید. در داخل حزب نیز منشویکها و اسارها درخواست محاکمه لنین را مینمودند و تروتسکی، ریکوف، کامنف نیز از این تقاضا پشتیبانی میکردند. در کنگره ششم حزبی استالین پی برد که برای انهدام لنین توطئه عمیقی چیده میشود بهمین جهت پیشنهادی بر علیه درخواست عناصر نامبرده بکنگره تقدیم و با رد تقاضای مزبور زندگی لنین را از خطر قطعی نجات داد، لنین در این موقع کتاب «دولت و انقلاب» را برشته تحریر در آورد. لنین در این کتاب ایده مارکس و انگلس را در مورد فرمانروائی پرولتاریا بسط داد.

در سپتامبر ۱۹۱۷ لنین در بکرشته مقالاتی که برای سازمانهای بالشویکی میفرستاد آنها را به تهیه مقدمات انقلاب سوسیالیستی و در دست گرفتن حکومت دهوت میکرد. در هفتم دسامبر ۱۹۱۷ لنین از فنلاند به پتربورگ مراجعت و در دهم اکتبر کبته مرکزی حزب بنا بر پیشنهاد و اصرار لنین قطع نامه ای صادر به لزوم انقلاب مسلحانه تصویب کرد. در ۲۴ اکتبر هنگام شب لنین به اهوانسی وارد گردید و رهبری انقلاب را که از صبح آنروز شروع شده بود عملاً و مستقیماً در دست خود گرفت.

انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ در تحت رهبری لنین و استالین پیرو شده در دومین کنگره شوراهای لنین طرح تاریخی خود را راجع بصاح و زمین مطرح نمود. لنین شوری کمیسرهای ملی را که در کنگره مزبور تعیین شده بود اعلام و بدینوسیله برای اولین بار در تاریخ، حکومت کارگری و دهقانی را در جهان برقرار کرد. دشمنان انقلاب بخیال خود برای متوقف ساختن انقلاب سوسیالیستی روسیه متوسل به تهور شده و در ۲۳ اوت ۱۹۱۸ لنین را سخت زخمی نمودند ولی زخم لنین بزودی التیام پذیرفت و حکومت دومرتبه در تحت رهبری او در آمده در مشکلات بین شرایط و فرنج ترین اوضاع ۱۹۲۲ - ۱۹۱۸ لنین با همکار صمیمی خود (استالین) ارتش سرخ را تشکیل و ضد انقلابیون داخلی و مداخله کنندگان خارجی را مواجه با شکست قطعی کرد.

در سال ۱۹۱۹ در نتیجه مساعی چندین ساله لنین بین الملل کمونیستی بمنظور ارگانیزاسیون نیروی پرولتاریای جهانی و سوق این نیرو به طرف انقلاب سوسیالیستی

تشکیل گردیده پس از پایان جنگ داخلی لنین مساعی خود را برای احیای اقتصادیات ملی که بر اثر جنگ امپریالیستی ۱۸-۱۴ و زد و خورد های انقلابی بکلی از بین رفته بود بکار انداخت و با اتخاذ روش جدید اقتصادی (نپ) سیاست « کمونیسم جنگی » را متدرجاً تغییر داد .

در بیستم نوامبر ۱۹۲۲ لنین، با اینکه سخت مریض بود ، در جلسه عمومی شورای مسکو شرکت و نطق تاریخی خود را که توأم با تجزیه و تحلیل سیاست داخلی و خارجی روسیه شوروی بود با این جمله خاتمه داد : « از روسیه ای که با سیاست نپ اداره میشود یک روسیه سوسیالیست بوجود خواهد آمد » این نطق آخرین سخن رانی لنین بود . در سال ۱۹۲۳ لنین در ضمن چندین مقاله برای بسط و توسعه انقلاب تعلیمات نوینی داد که تا چندین سال بمنزله برنامه حزب بالشویک روسیه بشمار میرفت .

شرایط سخت زندگی لنین در دوره تزاریسیم ، فعالیت علمی و عملی طولانی وی آنهم به میزانی که از حدود توانائی بشر خارج است ، نتایج زخم عمیقی که در سال ۱۹۱۸ بدست اسرارها بلنین وارد شد از جمله عواملی است که نیروی لنین را از بین برده و زندگی او را دستخوش مرگ ساخت . در ساعت هیجده و پنجاه دقیقه روز ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴ در « گورکی » (نزدیک مسکو) بزرگترین پیشوای انقلاب سوسیالیستی روسیه و مهمترین تئوریسین نهضت انقلابی پرولتاریای جهان زندگی را بدرود گفت .

طبقه کارگر تمام جهان خیر مرگ لنین را باغم و اندوه زیادی منعکس کرد لنین برای هر کارگر ، برای هر زحمت کش فهمیده . صرف نظر از ملیت ، مذهب و نژاد آنها بمنزله یک پدر مهربان و یک رهبر دانشمند بشمار میرود .

لنین مرد ولی آثار او ، تعلیمات او ، مکتب او جاودانی خواهد بود . اکنون تمام کمونیست های جهان ، تمام انقلابیون دنیا مبارزه انقلابی خود را برای ایجاد یک دنیای سوسیالیستی ادامه داده و در این راه تئوریهای علمی و انقلابی مارکسیسم - لنینیسم را مانند چراغ پرتو افکنی مورد استفاده قرار میدهند .

درک با دومی واژه های بین المللی

واژه سیاسی

مارکسیسم = لنینیسم

- ۳ -

ثانیاً - اقتصاد سیاسی (۱)

برای اینکه هم مطالب بهتر مفهوم و هم جواب چند نفر از خوانندگان بطور صریح داده شود ابتدا شبه ای از اقتصاد سیاسی تعریف نموده سپس دنباله مطالب مشروح در شماره اول و دوم را شروع مینمائیم :

۱- اقتصاد سیاسی چیست ؟

بنا بر آموزش انگلس : « اقتصاد سیاسی ، به معنی اعم ، علم هر بوط به قوانینی است که تولید و مبادله احتیاجات مادی اجتماع بشریت را اداره می نماید » .

همانطور که انگلس میآموزد اقتصاد سیاسی يك علم بخصوصی است که از یکطرف شرایط و اشکال تولید و مبادله محصولات را در جوامع مختلف بشری مشخص مینماید و از طرف دیگر طرز تقسیم این محصولات در هر يك از اجتماعات کمون اولیه، بردگی، فئودالیسم، کاپیتالیسم و سوسیالیسم مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد . اقتصاد سیاسی در مرحله نهائی از قوانین پیدایش ، تکامل و از بین رفتن روابط تولیدی اجتماع طبقاتی

۱ - باره ای از خوانندگان ما ضمن پرسشهای خود بین « اقتصاد سیاسی » (Political Economy) و « سیاست اقتصادی » (Economy policy) تفاوتی قائل نشده و این دو موضوع را با هم مخلوط کرده اند در صورتی که « اقتصاد سیاسی » علم بخصوصی است که در اینجا مورد بحث قرار میگیرد ولی « سیاست اقتصادی » روشی است موقتی که بموقع خود درباره آن صحبت خواهد شد .

صحن میگوید و دلایل اقتصادی و اجتماعی «انهدام جبری سرمایه داری» و «قراردی جامعه سوسیالیستی» را اقامه میدهد.

وجه امتیازی که بین اقتصاد سیاسی از یکطرف و علوم طبیعی و علوم تکنیکی از طرف دیگر وجود دارد این است که اقتصاد سیاسی قبل از هرچیز علمی است اجتماعی که در اطراف روابط اجتماعی بشریت و قوانین تکامل روابط تولیدی و شکل اجتماعی نیروهای مولده و چگونگی مناسبات داخلی اقتصاد گفتگو و بحث مینماید در صورتیکه علوم طبیعی خواص مخصوص طبیعت آلی و غیر آلی را تشریح مینماید و علوم تکنیکی نیز مناسبات موجوده بین افراد و طبیعت را منعکس مینماید یعنی روشن میکنند که انسان تا چه حد توانسته است از فضایا و فنون های طبیعت بفتح خود و اجتماع استفاده نماید و میزان تاثیر متقابل افراد بر طبیعت و درجه تسلط بشر بر عوامل طبیعی تا چه پایه ترقی یافته است.

مسئله اینکه اقتصاد سیاسی را از سایر علوم اجتماعی متمایز می سازد اینست که اقتصاد سیاسی رشته مشخصی از روابط اجتماعی را روشن می سازد یعنی فقط در باره آن روابط اجتماعی که بر اساس تولید مادی بوجود می آید بحث و استدلال می نماید.

بنا بر این اقتصاد سیاسی هم از لحاظ کلی و هم از لحاظ جزئی علمی است تاریخی که با جریان تکامل بشریت سروکار دارد.

۲- اختلاف نظر اقتصاد یون دست چپ در مورد اقتصاد سیاسی

موضوع اقتصاد سیاسی مسئله ایست که چه در دوره های گذشت و چه در عصر حاضر نظریات مختلف و متضادی نسبت بآن اظهار شده و اختلافاتی را بین اقتصاد یون تولید کرده است.

مثلاً بوگدانوف (۱) و استپانوف (۲) عقیده داشتند تملیحات اقتصادی سیاسی مارکس را میتوان در روابط تولیدی سایر فرماسیون های اجتماعی تعمیم داد. بدینوسیله است نظریه مزبور از نقطه نظر مارکسیسم صحیح نیست زیرا اقتصاد سیاسی مارکس و انگلس فقط قوانین اجتماع سرمایه داری را منعکس مینماید و این قوانین از هر حیث با قوانین سایر رژیم های اجتماعی فرق دارد. خود مارکس در این مورد میگوید که هر جامعه ای دارای قوانین بخصوصی است بطوری که حتی قانون مربوط بجهت و نفوس یک رژیم با رژیم دیگر تفاوت دارد.

لنین در جواب اشخاص نامبرده اظهار میدارد: وظیفه اقتصاد سیاسی این است که «روابط تولیدی یک اجتماع معین و از نظر تاریخی مشخصی را در جریان زینداش تکامل و سقوط آن مورد بررسی قرار دهد».

نظریه بوگدانف و استیانف قبل از اینکه یک نظریه «مارکسیستی» باشد یک نظریه «بورژوازی» بود. زیرا با عقاید مقصدین بورژوازی هم آهنگی کامل داشت. اقتصاد دانا، بورژوازی می‌نماید قوانین اقتصاد سرمایه‌داری را مانند یک نوع قوانین کلی که برای تمام جوامع گذشته و آینده عمومیت داشته باشد منعکس کنند و آنها را مثل قوانین عمومی طبیعت لایتغیر و ابدی وانمود سازند.

هیلفر دینک (۱) باؤئر (۲) رنر (۳) و روبین (۴) و سایر اقتصادپون منشویک‌ها نیز بعینه مانند موسیال - فاشیست‌ها حوزه اقتصاد سیاسی را محدود نموده و آنرا فقط مشخص قوانین سرمایه‌داری تلقی می‌کردند. بوخارین (۵) و پیروان او هم معتقد بودند که اقتصاد سیاسی فقط باید روابط اجتماعی جامعه سرمایه‌داری را در زیر یک سرپوش مه آلودی مستور نماید سپس آن روابط تولیدی را که در پشت روابط اجتماعی سرمایه‌داری پنهان است مورد دقت و بررسی قرار دهد.

«از نقطه نظر هیلفر دینک، بوخارین و سایرین، برای اجتماعی که جنبه سرمایه‌داری خود را از دست داده است هیچ تئوری اقتصادی نمیتواند وجود داشته باشد» (۶) لازم بتذکر نیست که چنین نظریاتی با تعلیمات مارکس، انگلس و لنین نمیتواند وجه اشتراک داشته باشد زیرا از نظر دانشمندان نامبرده، اقتصاد سیاسی تنها متعلق بیک جامعه نمی‌باشد و هرژیومی تابع قوانین جبری مخصوصی است و این قوانین نیز هر یک مانربال کافی برای ایجاد علم تهیه مینمایند.

بر طبق تعلیمات مارکسیسم - لنینیسم اقتصاد سیاسی «موظف است قوانین حرکت و تکامل روابط تولیدی را مکشوف و جنبه‌های اختصاصی آنها را آشکار و روشن سازد در سال ۱۹۲۹ - ۱۹۲۸ اختلاف جدیدی در مورد یکی از جهات اقتصاد سیاسی بین مقصدین دست چپ بوجود آمد: در این‌موقع که اجتماع شوروی وارد مرحله نوینی از تکامل سوسیالیستی خود میشد روبین نظریه‌ای اظهار میداشت که نه تنها با مارکسیسم - لنینیسم بلکه با منافع مستقیم پرولتاریا نیز تضاد شدید داشت. وی میگفت روابط تولیدی باید تنها محدودیات اقتصاد سیاسی باشد و اقتصاد سیاسی «موظف است از نیروهای مولده قطعه‌رابطه نماید زیرا نیروهای مولده با روابط تولیدی ارتباط محسوس ندارد. در نظر روبین نیروهای مولده باید مانند یک موضوع علی‌حده جزو علم مربوط بتکنیک قرار گیرد».

پاره‌ای از دشمنان روبین (بخصوص بسواف (۷)) اظهار میداشتند که اقتصاد سیاسی باید هم روابط تولیدی و هم نیروهای مولده را مورد بررسی قرار دهد. بسواف در عین حال که اشکال مختلف حرکت و تکامل را در یک توده واحدی، مخلوط

۱-Hilferding ۲-Bayer ۳-Renner ۴-Rubin ۵-Bukharin

۶- دائرة المعارف کوچک شوروی: جلد دهم صفحه ۱۸۸

۷- Bessonov

مینموده بینه مانند روبین نیروهای مولده را بمنزله یکی از انواع تکنیک تولید تلقی کرده و تصور مینمود که قوانین تکنیک راهم باید در اقتصاد سیاسی داخل کرده بسو تف فراموش میگردد که :

« اقتصاد سیاسی يك علم اجتماعی است و تکامل نیروهای مولده تنها منتهی به تکامل تکنیکی نميگردد بلکه معرف فرم عالی حرکت ، معرف کیفیت بخصوصی است که تابع قوانین اقتصادی بوده و از خصوصیات فرماسیون اجتماعی مربوط بخود ناشی میشود . از اینجا آشکار میشود که اقتصاد سیاسی نیروهای مولده را در خارج از روابط تولیدی مورد مطالعه قرار نمیدهد ولی واضح است که اقتصاد سیاسی در همان حالی که روابط تولیدی را بررسی مینماید فرم اجتماعی تکامل نیرو های مولده را هم تشریح میکند . وظیفه اقتصاد بون مکتب مارکسیسم - لنینیسم است که در هر دو جنبه ، یعنی هم با ایده آلیسم روبین و هم با تجدید نظر (۱) جامد مارکسیسم مبارزه نمایند» (۲)

۳- اقتصاد سیاسی تا قبل از مارکس وانگلس

چه در قرون قدیم و چه در قرون وسطی بمتفکرینی برخورد مینماییم که حکم و بیش دارای نظریات اقتصادی بوده اند (۳) . تمام نظریات اقتصادی ادوار از دوره معرف اقتصادی است که در آن ، تولید فقط برای مصرف انجام میگرفت و با اینکه در این دوره رباخواری و تجارت شروع بنشود و نما کرده بود و مهمان چون هنوز اقتصاد بون (۴) هملا پایه های خود را کم و بیش محفوظ داشت ، لذا مسائل مربوط به رباخواری و تجارت در نظریات اقتصادی متفکرین چندان انعکاسی پیدا نمیکرد .

تا قبل از سرمایه داری اقتصاد سیاسی مانند علم تلقی نمیشد و فقط پایای تکامل کاپیتالیسم نظریات اقتصادی دانشمندان مربوطه صورت امر کز بخود گرفت و مندرجاً علم بخصوصی را بنام « اقتصاد سیاسی » تشکیل داد .

در مراحل اولیه تکامل سرمایه داری ، یعنی در قرون ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ ، ادبیات « صیگان تیلیست ها » (۵) که در درجه اول منافع بورژواری تاجر را منعکس میکرد ترقی و پیشرفت خیلی وسیعی پیدا نمود . گرچه این عده بیش از هر چیز در مسائل مربوط به « گردش پول » و « سیاست اقتصادی » و مخصوصاً نسبت بمسائل « تجارتي »

۱ - Rev sio

۲ - دائرة المعارف کوچک شوروی جلد دهم صفحه ۱۸۹

۳ - مانند افلاطون ، ارسطو و پاره ای از نویسندگان کلیسای قرون وسطی

۴ - Natural economy

۵ - مرکان تیلیست ها بمناسبت وابسته به « Mercantilisme » گفته میشود .

مرکان تیلیسم که از واژه ایتالیائی « Mercante » (مرکانت یعنی تاجر و فروشنده است) مشتق شده معرف تعلیمات اقتصادی قرون ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ اروپای سرمایه داری میباشد .

درک مادی

ذی‌علاقه بودند اما در جریان اقداماتی که برای حل و فصل این مسائل بعمل می‌آمد «من کا تیلیست» ها مجبور میشدند در باره این مسائل نظریاتی که بیشتر جنبه تئوریک داشت اظهار دارند.

در تالیفات فلاسفه این دوره (از جمله لوکا (۱) - برکلی (۲) - هوما (۳)) و آثار نویسندگان وابسته به مرکان تیلیسم (مانند توماس هن (۴) - اوناوت (۵) نورسا (۶) - کانتیل انا (۷)) برای حل مسائل «پول» «ارزش» مسامی زیادی بکار رفته است. مسامی اشخاص نامبرده برای آن زمان کاملاً تازه‌گی داشت و در حقیقت اولین قدم در راه ایجاد علم اقتصاد محسوب میشود.

مرکان تیلیست ها، بخصوص مرکان تیلیست های انگلیس، (مثل هاسی (۸) - چاپلین (۹) - جهمی استوارت (۱۰) و توماس هن) در تعلیمات اقتصادی خود پول را پایه تمام ثروت های اجتماعی تلقی میکردند و از نظریه خویش باین نتیجه میرسیدند که توجه و اهتمام سیاست اقتصادی قبل از هر چیز و بیش از هر چیز باید نسبت با افزایش کمیت پول مبذول شود.

مرکان تیلیست های اولیه (مانند هاس) برای عملی کردن «پرنسپ» خود سیستمی بنام «بالانس پول» داشتند و معتقد بودند که باید صادرات و واردات پول تحت نظام و ترتیب خاصی قرار گیرد تا حتی المقدور از صدور پول کشور جلوگیری بعمل آید. طرفداران سیستم مذکور میگفتند باید قانونی وضع شود که بر طبق آن هر شخصی که وارد انگلستان گردد مازم باشد در مدت اقامت خود تمام پولهای خویش را خرج کند بطوری که در موقع خروج فاقد پول باشد. نظریه اخیر الذکر برای کاستن میزان صدور «پول» از کشور اظهار شده بود. در مورد افزایش میزان ورودی «پول» نیز مرکان تیلیست ها تصویب قانونی را توصیه مینمودند که بر طبق آن تجار مازم باشند یک قسمت از عایدات خود را که در نتیجه فروش مال التجاره های انگلیسی در خارج تحصیل میشود بصورت فلزات و یا پولهای خارجی در آورند. «من» معتقد بود که «بالانس فعال تجارتی» برای جریان افزادن پول در داخل یک کشور شرط لازمی میباشد. «بالانس فعال تجارتی» من، باید مجموع صادرات تجارتی از مجموع واردات تجارتی بیشتر باشد تا بتوان از این راه هم بر میزان واردات پولی افزود و هم از صدور پول زیاد جلوگیری و هم گردش پول را تسریع نمود.

از نظر مرکان تیلیست ها بهترین وسیله برای حصول و موفقیت در برقراری «بالانس فعال تجارتی» همانست توجه به تکامل صنایع و سهمی در توسعه داد و ستد ترافیک بود.

- ۱- Lokka ۲- Berkly ۳- Huma ۴- Tomas Men
 ۵- Avenant ۶- Norsa ۷- Kantil - ona ۸- Hels
 ۹- chaild ۱۰- Djems Stuart

مرکان تیلیست های اواخر قرن ۱۷ و اوائل قرن ۱۸ ، گرچه عقاید پیشینیان خود را نفی نمی‌کردند ، ولی میگفتند فقط بورود آن ملالتجاره ای باید رای داد که در مرحله نهائی موجب افزایش پول گردد .

بین نظریات مرکان تیلیست های «انگلیس» و مرکان تیلیست های «فرانسه» (۱) اختلافات کوچکی وجود داشت و آنهم معلول این بود که بورژوازی فرانسه فقط از صنایع حمایت می‌کرد ولی بورژوازی انگلیس هم از صنایع و هم از فلاحت پشتیبانی مینمود . تعلیمات تئوریک مرکان تیلیست ها بمنزله نطفه علوم اقتصادی بشمار میرود مرکان تیلیست ها ذر آن موقعی نماینده سرمایه داری بودند که جریان تبدیل «اقتصاد طبیعی» به «اقتصاد تجارتی و پولی» در حال انجام بود و چون «وفور» (۲) پول میبایستی این جریان را تسریع کند لذا «پول» در نظر مرکان تیلیست ها مانند منبع تهول تلقی میشد .

پایای تکامل کاپیتالیسم ، تعلیمات مرکان تیلیست ها از حیثه اقتصاد خارج شد و سیاست اقتصادی ایندسته جای خود را بسیستم نوین تجارت ، یعنی به «تجارت آزاد» واگذار کرد و تعلیمات مرکان تیلیسم بوسیله تعلیمات بالنسبه صحیح فیزیوکراتها (۳) رد شد . فیزیوکرات ها ؛ که معرف ایده فیزیوکری «فلاحت سرمایه داری» بودند ، در تکامل اقتصاد سیاسی (مانند يك علم جداگانه) نقش بس مهمی بازی نموده اند ؛ در همان هنگامی که مرکان تیلیست ها فقط قسمتی از قضایای اقتصادی را آنهم بطور جداگانه تحت بررسی و دقت قرار میدادند ، فیزیوکرات ها میکوشیدند مکانیسم اقتصاد سرمایه داری را بالتمام مکشوف سازند . فیزیوکراتها در ضمن بررسی خود مرکز ثقل قضایای اقتصادی را از حوزه داد و ستد خارج و بحوزه تولید سوق دادند و بدینوسیله خدمت بس بزرگی بتکامل «عامی» اقتصاد سیاسی نمودند . ذبقیمت ترین نتیجه تئوریک مکتب فیزیوکراتها عبارت از تئوری دوبارگی تولید (۴) اجتماع است که شاوده آن در «تابلو اقتصادی» دکاثرگانه (۵) ریخته شده است . کنه در تابلو اقتصادی خودصهی کرده دور نمای وسیعی از جریان تکامل دوبارگی تولید سرمایه داری را (من جمله تولید ، گردش ، تقسیم و مصرف محصولات) مجسم سازد و جامعه را مانند مجموعه ای از طبقات اجتماعی معرفی کند ، گرچه کوششی که فیزیوکرات ها برای حل و فصل مسائل اقتصاد سیاسی (ارزش ، مال الاجاره ، سرمایه ، ارزش اضافی و غیره) ابراز داشته اند اهمیت زیادی در پایه گذاری «علم» اقتصاد سیاسی دارد اما چون ایندسته فقط زارع و کار اورانتها «کارمولده» (۶) تلقی میکردند . بهمین جهت در موقع نتیجه گیری از نظریات خود دچار اشتباه غیرقابل اغماضی میشدند . برای اینکه باشتباهات و نتیجه گیریهای غلط فیزیوکرات ها بهتر پی برده شود لازم است مختصری در اطراف تاریخچه فعالیت و

۱- مرکان تیلیست های فرانسه به «KollBertisme» مشهور بودند .

۲- Inblux ۳- Fiziokrates (ارضیون) ۴- Reproduction ۵- Kenée
۶- Productive

خصوصیات مکتب اقتصادی این دسته صحبت کرد : همانظوری که در فوق تذکر داده شد فیزیوکرات ها معرف نظریات اقتصادی کاپیتالیسم نیمه دوم قرن ۱۸ فرانسه میباشند . پایه گذار این مکتب اقتصادی که در همین حال از بزرگترین نمایندگان فیزیوکراتیسم تلقی میشود دکتر «کنه» است از سایر فیزیوکرات های مشهور میتوان «تورگو» (۱) ، «میرابو» (۲) ، «دوین دلفی» (۳) ، «سرمیه دلباریور» (۴) را نام برد . فیزیوکرات ها مجله ای بنام «اذه صریدا» (۵) را منتشر و بطور مرتب در سالون «میرابو» تشکیل جلسه میدادند .

فیزیوکرات ها معتقد بودند که فقط زراعت کار مولد محسوب میشود زیرا ، (بنا بر عقیده فیزیوکرات ها) فقط این رشته از «کار» است که منتهی به تولید «محصول خالص» میگردد (۶) . کارگرانی که در صنایع کار میکردند در پیش فیزیوکرات ها افرادی بودند که با کار خود فقط هزینه های تولید را (که از نظر این دسته شامل دو قسمت ، ارزش مواد خام و مزد ، بود) جبران مینمودند . بدین طریق فیزیوکرات ها صنایع را داری نفع نمیدانستند و باین نتیجه میرسیدند که پول و اجناسی که از ذراع بصورت «مال الاجاره زمین» گرفته میشود تنها فرم ارزش اضافی میباشد . بر طبق تعلیمات فیزیوکرات ها ، سرمایه داران صنعتی از کارگران بآن حدی منفعت میبرند که برای تأمین وسائل مصرف شده لازم است . در این صورت فیزیوکرات ها صنایع را فاقد ارزش اضافی تلقی میکردند .

دکتر «کنه» بر روی این نظریات جامعه سرمایه داری را به سه طبقه تقسیم می کرد :

۱- طبقه مالکین (یعنی طبقه ای که افرادش در یکی از نقاط کشور دارای زمین زراعتی و رعیت میباشد) .

۲- طبقه مولد (بنا بر عقیده «کنه» طبقه مولد فقط شامل سرمایه داران و آن دسته از کارگرانی است که در مزارع کار میکنند) .

۳- طبقه بی ثمر (کنه افرادی را که در صنایع کار میکردند بدون استفاده بداندت و بهمین جهت این طبقه از اجتماع را «طبقه بی ثمر» تلقی میکرد) اشتباه بودن این تئوری بقدری واضح است که هر فرد عادی نیز بدون توضیح میتواند آنرا رد نماید . یکی دیگر از اشتباهات فیزیوکرات ها مربوط بر «ابط» طبیعت «با کار» بود : این نظریه فیزیوکرات ها را بیک نتیجه کاملاً غلطی میرسانید یعنی در نظر آنها چنین وانمود میکرد که «در زراعت ماده جدیدی بوجود میآید حال آنکه در صنایع فقط شکل ماده تغییر پیدا میکند» .

۱-Turgo ۲- Mirabo ۳- Dunon de Nemure

۴-Merc - é de la Ruv-ér ۵- Afemerida

۶- فیزیوکرات ها مازاد محصول زراعتی و عواید ملکی را که تولید ارزش اضافی میکرد بنام «محصول خالص» موسوم نموده بودند

خلاصه تو بگوئیم :

در نظر فیزیو کرات ها « قدرت طبیعی تولیدی زمین » بمنزله سرچشمه تمام ارزش های اضافی تلقی میشد . غلط بودن این نظریه نیز محرز و از دو نقطه نظر قابل رد است : اولاً بین زراعت و صناعت هیچ تفاوتی وجود ندارد زیرا هم در زراعت و هم در صناعت قوای طبیعت بطور مستقیم در جریان تولید و مسائل مورد مصرف شرکت مینماید (در زراعت بشکل باران ، نور ، حرارت خورشید ، باد و غیره ؛ در صناعت بشکل نیروی بخار ، انرژی آب و امثالهم) ، ثانیاً اساساً تصور اینکه طبیعت سرچشمه ارزش اضافی است بکلی اشتباه میباشد چون (همانطوری که ما قبلاً گفته ایم و عمل تولید نیز تأیید میکند) منبع اساسی تمام ثروت های اجتماعی را ، که ارزش اضافی یکی از صور آنهاست ، فقط و فقط در « کار » میتوان پیدا نمود .

صومین اشتباه مهمی که در نظریات فیزیو کراتها وجود دارد مربوط به اختلاط « ارزش اضافی » و « ارزش » است . فیزیو کرات ها در حقیقت با اختلاط این دو مسئله جریان طبیعی را با جریان اجتماعی مخلوط و از هر دو یک نتیجه واحدی میگردانند . این دسته هم افزایش ارزش و هم تشکیل ارزش اضافی را معلول رشد حکمیث ارزش مصرمی ، معلول ایجاد ماده جدید در زراعت تلقی میکردند و روی همین اصل معتقد بودند که کار زراعتی نه بر اثر کیفیات اجتماعی خودش بلکه فقط و فقط بواسطه خصوصیات طبیعی زمین است که « کار مولد » شناخته میشود .

در اواخر قرن ۱۸ و بخصوص در اوایل قرن ۱۹ نظریات فیزیو کراتها در مورد زراعت و صناعت اهمیت خود را از دست داد و در حالی که زمینه مساعدی برای رشد بهدنی اقتصاد سیاسی درست کرده بود ، بر اثر این رشد از صحنه علم اقتصاد خارج شد و جای خود را ب مکتب کلاسیک آدام اسمیت و دواوید ریکاردو محول نمود . دانشمندان اخیر که از ایده تولوژدیت های کاپیتالسم صنعتی بودند انقلاب مهمی در علم اقتصاد ایجاد کردند . اسمیت و ریکاردو سهم مهمی در تکامل تئوری « ارزش ناشی از کار است » دارند . گرچه تئوری اخیر قبل از آدام اسمیت بوسیله و هلیام پتی (۱) نیز مطرح شده بود . ولی مبنی علمی آن بدست اسمیت گذاشته شد : اسمیت و ریکاردو زحمات بسیاری در راه تجزیه و تحلیل قضایای اقتصادی متحمل شدند و میتوان گفت که تمام تضایب اصلی اقتصاد از ارزش گرفته تا سرمایه مورد بررسی این دانشمندان قرار گرفت . برای اهمیت مکتب کلاسیک اسمیت و ریکاردو همین قدر کافی است گفته شود که اقتصاد سیاسی انگلوس « یکی از منابع مارکسیسم میباشد . »

نتیجه

بعثت در اطراف تعلیمات اقتصاد یون وابسته به « مکتب کلاسیک » ، اگرچه باختصار نام هم صورت گیرد ، مستلزم چند جلد کتاب است ولی برای اینکه درجه اهمیت این مکتب نشان داده شود و در ضمن اشتباهاتی هم که اسمیت و ریکاردو و بر اثر منافع طبقاتی

خود نموده اند تا حدی که لازم است واضح گردد ذیلاً بتاریخچه و تئوری‌ها و اشتباهات عناصر «مکتب کلاسیک» اشاره کوچکی مینمائیم :

«مکتب کلاسیک» از نقطه نظر اقتصاد سیاسی معرف آن افکار اقتصادی است که اواخر قرن ۱۸ و نیمه اول قرن ۱۹ در اروپا و بخصوص در انگلستان حکمفرما بود . در اینموقع کابینه‌الایسم صنعتی در بجهت توسعه تکامل و ترقی سریع خود قرار داشت .

اگر در نظر داشته باشیم که در این عصر ابتدا مانوفاکچور و سپس کارخانجات ماشینی با سرعت شگرفی رو بنکامل میرفت دیگر مانند آلیسته‌ها پیدایش «مکتب کلاسیک» را مملول عقل مجرد اسمیت و ریکاردو تلقی نخواهیم کرد و تصادفات را برای رهایی از تجزیه و تحلیل عوامل مادی بیش نخواهیم کشید .

در قرون ۱۶ و ۱۷ و نیمه اول قرن ۱۸ سرمایه‌های بورژوازی اروپا در درجه اول متوجه تجارت خارجی بود بهمین جهت نیز اقتصادبون این طبقه ، یعنی فیزیوکرات‌ها ، از یکطرف عواید ملکی را منبع تمول اجتماعی تلقی میکردند و از طرف دیگر کارگر کارخانه را یک فرد « بی ثمر » محسوب و سرمایه دار را جزو طبقه مولد بشمار می‌آوردند ولی در اواخر قرن ۱۸ و اوائل قرن ۱۹ سرمایه‌های بورژوازی اروپا متوجه تولید شده و جریان تولید را مستقیماً در تحت تابعیت خود در آورده و روی همین اصل نیز اسمیت و ریکاردو بهوض اینکه نظریات فیزیوکرات‌ها را در مورد گردش کالا و منبع « ملکی » تمول قبول نمایند و با بجای اینکه نظریه مرکان تیلیست‌ها را نسبت صادرات و واردات تأیید و سیستم « بالانس فمال تجارتمی » را پیروی کنند تئوری‌های جدیدی اختراع کردند که مظهر منافع بورژوازی صنعتی است و در همان حال نیز معرف نقطه نظریات اقتصادی قدیم میباشد .

در قرن ۱۹ کارخانجات و فابریکها یکی پس از دیگری بر اساس استعمار شدید کارگران صنعتی ساخته میشد و روابط بین کارگر و سرمایه دار رفته رفته جنبه خصمانه و انتقام‌جویانه‌ای بخود میگرفت و در نتیجه ، اقتصادبون این دوره نمیتوانستند وجود ارزش اضافی را در کارخانجات نفی نموده و طبقه پرولتر را مانند یک طبقه « بی ثمر » معرفی نمایند . ماتریالیسم دیالکتیک تمام مسائل را چه از نظر تاریخی و چه از نظر اجتماعی و چه از نظر طبیعی میشکاند ، تا هو حق آنها فرو می‌رود و حقایق مادی را از زیر ظواهر ایده آلیستی قضا یا بیرون میکشد و آنان را لغت و هریان ، یعنی همانطوریکه هستند ، در معرض افکار هموم میگنارد .

مرکان تیلیست‌ها از ایده تولوژیست‌های وابسته بسرمایه تجارتمی بودند و از همین رو نظریات آنها بنفع بورژوازی تاجر تمام میشد ، فیزیوکرات‌ها نیز در موقعی زیست میکردند که قسمت مهم متوجه زراعت شده بود و روی این اصل نظریات اقتصادی این دسته روی زارع و عواید ملکی و عایدات «خالص» زراعتی دور میزد و بالاخره عناصر «مکتب کلاسیک» در دوره ای زندگی میگردد که صنایع با تمام قوا در حال پیشرفت بود و هرروز از عده زارع کسر و برهنه پرولتر اضافه میگردد از این جهت

مکتب اخیر از یک طرف نمیتوانست بفتح بورژوازی تاجر قرن ۱۶ اظهار نظریه بدهد و نظریه کشاورزی سرمایه داری را تأیید کند و از طرف دیگر نمیتوانست تعلیماتی نظیر تعلیمات مارکس و انگلس بدهد زیرا هنوز انقلابات اروپا و بحران های اقتصادی صنایع سرمایه داری پایه مرحله وجود نگذاشته بود تا اشتباهات اسمیت و ریکاردو را (که بدبختانه هنوز در فرهنگ های استثماری، منجمد فرهنگ کشور ایران تدریس میشود) عملاً واضح و اثرات خویش را در مغز متفکرین برجای بگذارد.

بیهوده نیست که مادر «مکتب کلاسیک» مشاهده میسازیم بر حسب بعضی اقتصادمعیاری اسمیت و ریکاردو دو خالت در او در زندگی اقتصادی منع میکنند و آزادی کامل را حجت بر حق سرمایه داری خواستار میگردند و در همان موقع نیز درخواست مینمایند مبارزه بین رشته های جداگانه مبادله و تولید محترم و مجوز شمرده شود.

اسمیت و ریکاردو با تمام نبوغ خود توانستند و نمی توانستند به اثناگوئیسم های موجوده در تولید سرمایه داری پی برده و فنون های جبری طرز سرمایه داری تولید را آشکار سازند و پیدایش ارزش اضافی و منبع ارزش اضافی را بطور صریح و قطعی تعیین و مشخص نمایند.

اسمیت و ریکاردو در موقعی مشغول تدوین نظریات خود بودند که بورژوازی هنوز جنبه مترقیانه خود را از دست نداده بود و بقایای فئودالیسم گاهی باضرف و زمانی با نیرومندی تظاهر میکرد.

بیهوده نیست که ما میبینیم در همان موقعی که اسمیت و ریکاردو جزئیات مکانیسم سرمایه داری را مورد دقت قرار میدهند، مانند یک نماینده طبقاتی بورژوازی، میکوشند روابط بورژوازی مالکیت را بفتح بورژوازی مستحکم و مستقر سازند.

دانشندان مزبور نمیتوانستند تشخیص بدهند که سرمایه داری نیز تا حد اصل کلی تغییر و تکامل است و تولید سرمایه داری پس از طی مرحله تاریخی خود، خواه و ناخواه محکوم به نابودی میگردد. برای اثبات اینکه نظریات اسمیت و ریکاردو جنبه طبقاتی داشته یعنی بفتح بورژوازی اظهار شده است همین قدر باید متذکر بود که این دو اقتصاد بزرگ قوانین مالکیت و تولید سرمایه داری را ابدی و ازلی دانسته و احترام آنها را توصیه و تأکید میکردند، همچنین برای مدلل کردن این نکته که ثوری های اسمیت و ریکاردو دارای اشتباهات مهمی میباشدند و در مرحله کاملی امروزه فیرتول تعمیم بودن آنها بلا اثبات گردیده کافی است یاد آور باشیم که علی رغم تعلیمات «کلاسیک ها» اکنون در یک ششم جهان قوانین سرمایه داری از هر حیث «ادبیت» و «ازلیت» خود را از دست داده و بوسیله اقتصاد سیاسی جدید نفی شده است. اسمیت و ریکاردو تمام اشکال حرکت و تکامل را یکنواخت و مکانیکی تصور نموده و قوانین طبیعت بیجان را در مورد اجتماع جاندار تعمیم و هنگام قضاوت در باره یک مسئله با حربه ایده آلیسم وارد عمل تشریح میشدند یعنی بجای دقت در تناقضات داخلی یک مسئله (یا یک قضیه) بروابط خارجی آن مسئله (یا آن قضیه) توجه میکردند.

در اینجا باید متذکر بود که نبایستی بطور ایده آلیست ارزش تعلیمات اقتصادی « کلاسیک ها » را تعیین نمود یعنی علوم امروز را مقیاس سنجش تعلیمات مربوط قرار داد.

همانطوری که ماتریالیسم دیالکتیک می آهوزد در موقع تعیین ارزش علمی و اهمیت اجتماعی يك « تئوری » باید قبل از هر چیز شرایطی که در زمان اختراع آن « تئوری » محیط مخترع مربوطه را فرا گرفته بوده است در نظر گرفت و فقط علوم معاصر هر « تئوری » را برای تشخیص اقبی آن « تئوری » واحد سنجش قرار داد.

مثلا اگر بخواهیم تعلیمات اسمتو و ریکاردورا با دانش امروز مقایسه نمایم بطور قطع ارزشی که برای آنها قائل خواهیم شد به مراتب کمتر از میزان آن است که حقا سنجیده ق دارند زیرا علم معاصر و و قیمت سوسیالیستی کشور شوروی بسیاری از اصول و نتیجه گیری های دانشمندان وابسته به « مکتب کلاسیک » را نفی کرده است. ماتریالیسم دیالکتیک، با توجه به شرایط نیمه اول قرن ۱۹ (زمان تدوین تئوری های « مکتب کلاسیک »)، تأیید مینماید که تعلیمات « کلاسیکها » مظهر مترقی ترین و معرف علمی ترین تئوری های اقتصادی عصر خود بوده و نقش بس مهمی در تکامل اقتصادی سیاسی بازی نموده است.

درست است که بعدها مدافعین جدی بورژوازی، که در علم اقتصاد سیاسی بنام « مقتصدین عامی » (۱) معروف هستند، از تعلیمات « کلاسیکها » در راه مقاصد ارتجاعی خود حداکثر استفاده را نموده اند (و همین امر سبب شده است که پاره ای از اقتصادپون دست چپ تمام خدمات علمی دانشمندان وابسته بان مکتب را من غیر حق نادیده تصور نمایند) اما باید دانست که عنصر اولیه « مکتب کلاسیک » حد و عهد آن از سرمایه داری دفاع نکرده اند گویانکه تئوری آنها امکانی از منافع بورژوازی صنعتی بوده در حقیقت « مقتصدین عامی » در حالیکه موفقیت های علمی و جنبه های مثبت

۱- Vulgar economist: اصطلاح « اقتصاد عامیانه » معرف یکنوع اقتصاد سیاسی بورژوا مشأه ایست که بجای کشف قوانین اقتصادی کاپیتالیسم سعی میکند با استفاده از جنبه های منفی تعلیمات آدم اسمیت، رژیم سرمایه داری را حفظ نموده و اجتماع بورژوازی را طبیعی و ابدی و عادلانه معرفی نماید. مشهور ترین عناصر این « مکتب » اقتصادی در فرانسه عبارت بودند از: ۱- ژ. ب. سیا (۱۸۳۲-۱۷۶۷)، ۲- ب. باستیا (۱۸۵۰- ۱۸۰۱)، ۳- کری (۱۸۲۹- ۱۷۹۳) .

عده این دسته خیلی زیاد است زیرا از نیمه دوم قرن نوزدهم که بورژوازی کاه لاسکومت را در دست گرفت و جنبه مرفقی خود را از دست داد اغلب مقتصدین وابسته بین طبقه معاصر خود را به توره سرمایه داری و ابدی نمودن قوانین آن میذول میداشتند. مارکس در اثر جاودانی خود (کاپیتال) اقتصاد عامیانه را کاملا تجزیه و تحلیل نموده و ارتجاعی بودن آنرا اثبات کرده است.

تعلیمات « کلاسیکها » را از نظر دور میداشتند ، جنبه های ضعیف این تعلیمات را با تمام قوا توسعه داده و آنها را در مسائل اقتصادی بشفع بورژوازی مرتجع تعمیم میدادند . اقتصاد سیاسی « کلاسیکها » نه تنها عملاً بوسیله مدافعین جدی سرمایه داری مورد تجدید نظر قرار نمی گرفت بلکه از طرف ایده نولوژیست های وابسته به « تولید خورده بورژوازی » (بخصوص سیمونندی) (۱) و همچنین از طرف « سوسیالیست های فکری » نیز سخت انتقاد میشد .

« مکتب کلاسیک » دارای سه مرحله تاریخی میباشد :

مرحله اول با نام « آدام اسمیت » و مرحله دوم با نام « داوید ریکاردو » بستگی دارد . در مرحله دوم ریکاردو تئوری « ارزش ناشی از کار است » را از تمام تناقضاتی که بوسیله اسمیت در آن وارد شده بود نجات داد و بدینوسیله تعلیمات اقتصادی « مرحله اول » را وارد مرحله نوینی از تکامل علم اقتصاد نمود .

مرحله دوم مظهر عالی ترین درجه ترقی « مکتب کلاسیک » تلقی می شود . (مشخصات اصلی این مرحله در موقع خود بیان خواهد شد) .

مرحله سوم که میتوان آنرا مرحله انتضاری « مکتب کلاسیک » پنداشت با نام های تورانی ، (۲) مالتوس (۳) ، جون استوارت میل (۴) ، کراس (۵) مربوط است در این مرحله بر اثر تکامل سریع سرمایه داری ، تناقضات طبقاتی تشدید شده و مبارزه بین طبقات « بورژوازی » و « پرولتاریا » توسعه یافته بود و همین مسئله موجب از بین رفتن وحدت « مکتب کلاسیک » و تقسیم و تجزیه این مکتب گردید .

نه سوسیالیست های فکری و نه اقتصاد یون

وابسته به « تولید خورده بورژوازی » هیچ یک نتوانستند جنبه های منفی سرمایه داری را آشکار ساخته و تئوری های جدیدی را در مقابل

اقتصاد سیاسی
مارکسیسم - لنینیسم

تعلیمات اقتصادی « مکتب کلاسیک » قرار دهند .

اینده سه حتی از آدام اسمیت و ریکاردو هم عقب تر رفته و (مانند سیمونندی) فرم های اقتصاد دهقانی و صنعت دستی را تبایغ مینمودند . فقط مارکس موفق گردید تعلیمات بورژوازی « مکتب کلاسیک » را صریحاً تشریح کند و آنچه را که مثبت و دارای ارزش واقعی بود انتخاب و آنچه را که جنبه منفی داشت تخطئه نماید .

گرچه اقتصاد سیاسی مارکس و انگلس و پیروان مکتب آنها یکجا با سوسیالیسم علمی و فلسفه مادی مارکسیسم - لنینیسم در دوره دوم « انتر ناسیونالیست » مفصلاً مورد بحث قرار خواهد گرفت ولی برای اینکه مبحث فکلی ما ناقص نماند ذیلاً مختصری

۱- لئونارد سیمونندی (۱۸۸۲-۱۷۷۳) یکی از بزرگترین اقتصاد دانان سویس میباشد که تئوری « بهرانها » ی مشهوریه معروف میباشد .

- 2- Torrense 3- Maltus 4- DJOn Stuart Milli
5- Kernes

در اطراف متدولوژی اقتصاد سیاسی مارکس تعریف خواهیم نمود :
 پایه متدولوژی اقتصاد سیاسی مارکسیسم بر پایه ماتریالیسم دیالکتیک قرار دارد
 و همین مسئله مشخص رجه امتیازی است که بین اقتصاد سیاسی « کلاسیکها » ، که بر اساس
 ایده آلیسم استوار بود ، و اقتصاد سیاسی مارکس موجود است .
 مارکس دیالکتیک « ایده آلیستی » هگل را پس از یک عمل تشریحی دقیق
 مبدل به دیالکتیک « مادی » نموده و با حربه اخیر به تجزیه و تحلیل اقتصاد سیاسی
 پرداخت .

همان انقلابانی که بر اثر تمهیم ماتریالیسم دیالکتیک ، در تمام رشته های فلسفی
 و مسائل اجتماعی روی داده است در اقتصاد سیاسی نیز دیده میشود :
 مارکس هم در « کاپیتال » و هم در سایر تألیفات خود نشان داد که حقیقت ابژکتیف
 اقتصادی جامعه بورژوازی بطور دیالکتیک تکامل پیدا میکند . طرز تفکر دیالکتیکی ،
 که در تمام آثار مارکس و بخصوص در اقتصاد سیاسی این دانشمند منعکس شده ،
 بدان جهت صحیح است که حقیقت هر قضیه را از کیفیات داخلی آن قضیه نتیجه میگیرد .
 اقتصاد سیاسی مارکس مظهر علمی ترین علم اقتصاد نیمه دوم قرن ۱۹ و عصر حاضر است
 زیرا تکامل اجتماع سرمایه داری را با حربه دیالکتیک مورد بررسی و مطالعه قرار
 داده است .

مثلا بر طبق آموزش اقتصاد سیاسی ، مارکس ، کالا مظهری است از وحدت
 ضدین زیرا مشخص فرم اجتماعی و فرم طبیعی شیئی ، معرف وحدت ارزش مصرف
 و ارزش مبادله میباشد . روی همین اصل است که لنین میگوید : « برای اینکه شیئی
 بطور حقیقی مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد باید تمام جهات ، تمام روابط ... آنرا
 فراگرفت و نعت دقت و غروررسی قرار داد » . مسلم است که این اصل علمی بطور ساده
 و از طریق تعریف حقیقت اقتصادی عملی نمیشود بلکه فقط از طریق درک روابط داخلی
 و کشف تناقضات مادی (با اقتصادی) موجود در یک قضیه ، میتوان حقیقت آن قضیه را
 بطور صریح روشن ساخت .

مارکس تنها برون نمودن قضایای اقتصادی و آشکار ساختن خصوصیات
 سرمایه و سرمایه داری اکتفا نموده است : مارکس علاوه بر کشف مشخصات
 اقتصادی رژیم سرمایه داری ، بطور واضح نشان داده که چگونه کار منبع اولیه سرمایه
 است و چگونه ارزش اضافی متکی باستثمار کارگر میباشد و بالاخره چگونه قوانین ابژکتیف
 سرمایه داری ، این رژیم را بطرف نیستی و انهدام سوق میدهد .

اقتصاد سیاسی مارکس سرمایه داری را بانام مظاهر اقتصادی آن تجزیه و تحلیل
 نموده و عوامل پیدایش و تکامل و احتضار این رژیم را مشخص نموده است ولی مارکس
 نیز موفق نگردید تئوری اقتصادی کاپیتالیزم را در مرحله عالی (در مرحله امپریالیسم)
 اختراع کند (زیرا در زمان مارکس امپریالیسم وجود خارجی نداشت) . تدوین تئوری
 امپریالیسم بعهده لنین مهورل گردید . اقتصاد سیاسی لنینیسم مظهر تکامل دیالکتیک

اقتصاد سیاسی مارکس یعنی مظهر اقتصاد سیاسی عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریاست .
 نین تجربه و بسط مسائل اقتصادی را از جانی شروع کرد که اقتصاد سیاسی
 مارکس بدانجا ختم میشد : تئوری اقتصادی لنین تکامل سرمایه داری و در عصر امپریالیسم
 تشریح و مسائل مربوط بروابط بین طبقات استثمار شونده (روستا و پرولتر) را از
 یکطرف و روابط بین طبقات استثمار کننده (مالک و بورژوا) را از طرف دیگر
 مشخص نمود .

لنین تئوری کاپیتالیزم مالی را اختراع و در آن ثابت نمود که اولاً جریان تمرکز
 منتهی بانحصار شده و باعث ایجاد سرمایه داری انحصاری میگردد ثانیاً کاپیتالیزم مالی
 هم آخرین مرحله تکامل سرمایه داری و هم مرحله انحضار سرمایه داری میباشد زیرا
 منجر بانقلاب پرولتاریا و برقراری فرمانروایی پرولتاریا میگردد .

لنین اصول اصلی اقتصاد مربوط به دوره انتقالی از سرمایه داری بکونیسم را
 تدوین و شالوده اقتصاد سیاسی پرولتاریا را براساس اقتصاد سیاسی مارکس بنا گذارد .
 لنین با تمام جریانات اپورتونیستی که برای تحریف مارکسیسم بعمل میآمد موما
 و با کوشش های روبزینوئیستی که جهت تجدید نظر در اقتصاد سیاسی مارکس صورت
 میگرفت خصوصاً مبارزه شدید مینمود و در نتیجه موفق گردید مارکسیسم انقلابی را
 بهمان صورت اولیه خود احیا نماید . روی همین اصل است که « لنینیسم چه در اقتصاد
 سیاسی و چه در فلسفه و چه در سایر رشته های دانش مارکسیسم ، حکم مرحله عالی
 مارکسیسم را دارد » (۱)

اقتصاد سیاسی مارکسیسم - لنینیسم نقش بسیار مهمی در تاریخ نهضت کارگری بازی
 میکند و در مبارزه های که پرولتاریا بمنظور سرنگون کردن بورژوازی و برقراری سوسیالیسم
 سینماید دل بزرگی برعهده دارد .

مقام شامخی که اقتصاد سیاسی مارکس در علم اقتصاد پیدا کرده است از یکطرف
 و بسط و توسعه تعلیمات اقتصادی این دانشمند بزرگ در بین توده های وسیع کشور های
 جهان از طرف دیگر باعث شده که بورژوازی باتمام آوا و از تمام جهات برای تحریف و از
 بین بردن اقتصاد سیاسی مارکسیسم - لنینیسم اقدام نماید :

اولین مرحله مبارزه بورژوازی بر علیه اقتصاد سیاسی مارکس بوسیله روبزینوئیست
 ها (بصرپرستی برنشتین) شروع و با پیروزی کامل مارکسیسم خاتمه پذیرفت : در این
 مرحله استدلال های علمی مارکسیست ها از یکطرف و روشنف شدن حقایق
 سرمایه داری در جریان بهران های اقتصادی از طرف دیگر صحت تعلیمات اقتصادی مارکس
 را تأیید نمود .

در مرحله دوم مبارزه بورژوازی بر علیه اقتصاد سیاسی مارکس بطور مستقیم و غیر
 مستقیم از طرف تئوریسین های بین الملل دوم صورت گرفت : تئوری دانهای « مارکسیستی »

بین الملل دوم (مانند کاتو تسکی، هیلفر دینک، رتر، بانور) از طرق مختلف و با تمهیدی گوناگون سعی می‌کردند ثابت نمایند که راه تکامل سرمایه داری آن نیست که اقتصاد سیاسی مارکس نشان داده است بر طبق عقاید این اشخاص تکامل سرمایه داری، آنطوری که مارکس و انگلس می‌آموزد، منتهی به از هم پاشیدن سرمایه داری و ایجاد انقلاب سوسیالیستی و برقراری فرمانروایی پرولتاریا نباشد بلکه باعث تحکیم کاپیتالیسم و تشکل کاپیتالیسم و انتقال مسالمت آمیز جامعه از کاپیتالیسم بسوسیالیسم می‌گردد صاهای دشمنان مارکسیسم و منحرف شدگان مکتب مارکسیسم که در مرحله نهایی بنفع بورژوازی و ضرر پرولتاریا تمام میشد، بر اثر انتقاد شدید لینن و سایر ماركسيست‌های «خلاقه» با عدم موفقیت مواجه شد و نتیجتاً برای دومین بار پروژوی مارکسیسم «درز و تئوری‌های اقتصادی مارکس و انگلس حیثیت خود را از سر گرفت.

مرحله سوم نیز که مصادف با تزلزل سرمایه داری و مبارزه خونین بین سرمایه و کارگردید صحیح بودن اقتصاد سیاسی مارکس و لینن را هملاً اثبات نموده و مدلل کرد که قوانین اقتصادی کاپیتالیسم منتهی بانهدام جامعه سرمایه داری خواهد شد. بورژوازی در این مرحله مظهر یک طبقه امپریالیست بود و به همین جهت نه تنها بر علیه اقتصاد سیاسی مارکسیسم بلکنه بر علیه اقتصاد سیاسی «مکتب کلاسیک» هم شدیداً مبارزه میکرد. مدافعین اقتصادی بورژوازی در مرحله سوم مکتب متعددی تشکیل داده بودند که از آن جمله می‌توان «مکتب تاریخی واجتماعی» (۱) و «مکتب اقتصادی اطریش» (۲) و «مکتب ریاضی» (۳) و «مکتب اقتصادی انگلو-آمریکا» (۴) را نام برد.

۱- «مکتب تاریخی واجتماعی و اخلاقی» در اواسط قرن ۱۹ برای تخطئه تعلیمات «مکتب کلاسیک» در آلمان بوجود آمده این مکتب «عمومی بودن» و «طبیعی بودن» و «ابدی بودن» قوانین اقتصادی را نفی و تمام تئوری‌های اسمیت و ریکاردو را بنفع طبقه مرتجع آلمان تعریف می‌کردند. از بزرگترین نمایندگان این مکتب اورتجانی می‌توان «لیست» و «ویلهلم روشر» و «برونو هیلد بران» و «کارل گنیس» را نام برد.

۲- «مکتب اقتصادی اطریش» مشخص تعلیمات اقتصادی است که در اواخر قرن ۱۹ بوسیله دانشمندان اطریش (حسن، کارل منگر، بمت، باورک، ویرز) به نفع بورژوازی داده میشده تعلیمات این مکتب علاوه بر مبارزه با اقتصاد سیاسی مارکس با اقتصاد سیاسی اسمیت و ریکاردو نیز مبارزه مینموده تئوری‌های دانشمندان اقتصادی اطریش با اندازه ای با حقیقت و واقعیت مبیانت داشت که در اوائل قرن بیستم حتی عده زیادی از اقتصادپون بورژوازی هم با انتقاد و تخطئه آنها مبادرت نمودند.

۳- «مکتب ریاضی» معرف تعلیمات دانشمندانی است که سعی می‌کردند ریاضی را مانند تنهاروش تفهیم و درک اقتصاد سیاسی معرفی نمایند. تعلیمات این مکتب نیز مانند مکتب

بقیه در صفحه بعد

مرحله چهارم مبارزه که از زمان تدوین نخستین نقشه پنجمساله شوروی شروع و تا قبل از جنگ ادامه داشت مظهر شدید ترین و در همین حال وسیع ترین مبارزه ایست که بودژوازی بکمک انواع تهمت ها و دروغ پردازی ها بر علیه اقتصاد سیاسی مارکس و لنین بصل می آورد.

از مهمترین مکاتب اقتصادی که در این مرحله با مارکسیسم-لنینیسم مبارزه میکرد مکتب ناتورالیست ها (که بجای بررسی در خصوصیات سرمایه داری فقط چگونگی رابطه انسان و طبیعت را مورد دقت قرار میداد) و مکتب اجتهاشی بود که با شمار های ایده آلیستی و اخلاق میخواست متد مادی مارکس و لنین را «تخطئه» نموده و از انحطاط سرمایه داری «جلوگیری» نماید.

بقیه از صفحه قبل

اقتصادی انگلیس و آمریکا و همچنین مانند تعلیمات اقتصادی دانشمندان اطریش با واقعیت کاملاً منافات داشت و برای مقابله با تئوریهای علمی مارکسیسم و اقتصاد سیاسی اسمیت و ریکاردو ابراز مساعی میکرد. مهمترین نمایندگان این مکتب عبارتند از «کورتو» و «جونس» و «والراس» و «پارتو»

۵- «مکتب اقتصادی انگلیس-آمریکا» نیز مانند مکاتب مشروح در بالا داشت شماره ۳ و ۴ مشخص یک نوع اقتصاد سیاسی است که در اواخر قرن ۱۹ شروع بشود نمانده و در اقتصاد سیاسی آمریکا و انگلیس-حاکمیت پیدا نموده آن مکتب از بسیاری جهات با «مکتب ریاضی» و «مکتب اقتصادی اطریش» وجه اشتراک دارد و تقریباً همان نقشی را که در مکاتب اخیر بر علیه تعلیمات اقتصادی «مارکسیسم-لنینیسم» و «کلاسیک ها» بازی میکردند برهمیده داشت.

بین الملل اول

۱- بین الملل اول چگونه تشکیل شد؟

در هشتاد و دو سال قبل ، در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ شهر بزرگ لندن ناظر یک مجلس مجلل و در عین حال با اهمیتی بود . در این روز کارگران انگلستان دسته دسته از خیابان های لندن بطرف نقطه مبینی و همسپاز و هر دسته سعی میکرد زودتر از دیگران به محل مورد نظر برسند . مکانی که پروتاریای لندن بسوی آن در شتاب بود ، محلی که نه تنها چشم کارگران و زحمت کشان دنیا بلکه چشم بورژوازی و مالکین بزرگ جهان نیز با اضطراب و تشویش بدانت دوخته شده بود ، سالون معروف سنت مارتینسی نام داشت . رهبران اتحادیه های کارگران بریتانیا سالون مزبور را که از بزرگترین سالون های لندن بشمار میرود برای یک شب اجاره نموده بودند تا هیئت نمایندگان پروتاریای انگلستان بتوانند با هیئت نمایندگی پروتاریای فرانسه ملاقات و برخورد نماید . در ژوئیه ۱۸۶۳ طبقه کارگر انگلیس طی بیانیه ای از رفقای فرانسوی خویش دعوت کرد که نمایندگان خود را برای پاره ای مذاکرات بلندن گسیل دارد . اکنون جمعیت انبوه زحمت کشان لندن برای شنیدن این مذاکرات بطرف سالون « سنت مارتینس » شتاب و هر شخصی میکوشید بر دیگری سبقت جسته و محل مناسبتری برای خویش تحصیل کند .

در بین این اجتماع عظیم شخص مستی بارش های بلند و سفیدخود خود نمایی میکرد ، پیشانی بلند و سیمای جذاب او توجه هر بیننده ای را بخود جلب مینموده اقباب حاضرین تشکیل دستجات کوچکی داده و ضمن اشاره بشخص مزبور ، نام هارکسی را بر زبان میآوردند . کسی که چشم های تمام حاضرین را بخود متوجه ساخته بود بزرگترین شخصیت علمی و اجتماعی ، انقلابی ترین تئوریسین کارگری و مشهور ترین پایه گذار کمونیسیم علمی یا مخابرات دیگر **کارل مارکس** نام داشت . در میتنگی که در « سنت مارتینس » داده شد از کارل مارکس که در آن موقع در لندن زندگی میکرد دعوت شده بود که بعنوان نماینده پروتاریای انقلابی آلمان در مجلس مزبور حضور پیدا نماید . با اینکه سالون از جمعیت مملو شده بود و بیش از دو هزار نفر در داخل سالون حضور داشتند مهلتا پیش از چندین برابر این جمعیت نیز در خارج از سالون اجتماع نموده و برای ورود در سالون هیاهو میشدند . از زبانهای گوناگونی که شنیده میشد پیدا بود که اجتماع سالون نامبرده را تنها هیئت های نمایندگی انگلیس و فرانسه تشکیل نداده بود بلکه از پروتاریای ایرلند ، ایتالیا ، لهستان ، آلمان و سایر کشورهای صنعتی سرمایه داری نیز افرادی در این مجلس بزرگ حضور داشتند . بدیهی است

که تمام حاضرین نمی توانستند صحبت های یکدیگر و سخن رانی ناطق را کالادرك مایند ولی ژست های سخنرانان ، مشت های گره کرده و با کف زدن های آن دسته ای که بزبان ناطق آشنا بودند بهترین هلامات مشخصی بود که سایر حاضرین را نیز مقصود و منظور نطق کننده آگاه میساخت از دست های محکمی که همیشه های نماینده گی یکدیگر میدادند ، از « مرده باد » و « پاینده باد » هائی که از حنجره جمعیت خارج می شد يك حقیقت شیرین و يك دور نمای مسرت انگیزی در برابر همه معلوم و معلوم میشد: همه میدانستند که مقصود نهائی آنها یکسپت و آن آزادی طبقه زحمت کش و واژگون کردن کاخ فرمانروائی بورژوازی و برقراری سوسیالیسم میباشد .

بهمین جهت هیجان داخلی . در سیمای جمعیت منعکس بود ، انوار درخشانی که از چشم های نمایندگان پرولتاریای اروپا ساطع میگردد و بالاخره مشت های سنگینی که بوسیله ناطقین بر میز خطابه زده میشد نه تنها برای آینده طبقه کارگر اهمیت داشت بلکه در سرنوشت بورژوازی نیز شدیداً موثر بود .

رئیس جلسه با نطق مختصری گشایش رسمی جلسه را اعلام میدارد وی در سخن رانی خود دورنمایی از وضعیت بین المللی ترسیم نموده ضمن حمایه بی پایه خنجر حنی انگلیس ، آثار مظهر يك سیاست « بی پر زبپ و فرو ما 4 » ای هیخواندو اظهار امیدواری می نماید که در « این جلسه » شالوده « هدنگاری این کارگران انگلیس و سایر کشور ها » ریخته شود . نطق سخن ران که چندین مرتبه با صدای « گوش کنید ! گوش کنید ! » حاضرین قطع میشود ، با کف زدن شدیدو تحسین و تمجید کلیه افراد خاتمه پیدا میکند .

پس از اتمام نطق رئیس ، اجر (۱) کفش که رهبری یکی از تردیونیون (۲) های انگلیس را بر عهده داشت پشت تریبون ظاهر میشود و بیانیه ای را که در سال ۱۸۶۳ از طرف پرولتاریای انگلیس به پرولتاریای فرانسه فرستاده شده بود قرائت میکند . پرولتاریای انگلیس از طبقه کارگر فرانسه بوسیله بیانیه مزبور دعوت نموده بود که با یکدیگر متحد شده و باتفاق بر علیه رژیم سرمایه داری مبارزه نمایند و پرولتاریای انگلیس در بیانیه خود متذکر میشود که این رژیم افرادی را که دارای تعظیم ترین استعداد و رفیع ترین درجه فضیلت اخلاق می باشند ، افراد شاهانه ای را که در جلو ثروتمندان گستاخ سر تعظیم فرود نمی آورند ، افرادی که از آزادی ملل و حقوق کارگران دفاع می نمایند - انحرافتوانند از صرك و نیستی رهایی یابند - محکوم به حبس ابد نموده و با طرز بی رحمانه ای آنها را با خانواده هایشان متواری و مجبورشان می کند که پناهگاه و سعادت، یعنی چیزی که امکان داشتن آنرا برای اینگونه افراد در میهنشان از بین برده اند ، در خارچه پیدا نمایند .

۲- Trade union : تردیونیون به اتحادیه های

۱- OdJer

کارگری انگلیس و دو مینیون های بریتانیا گفته میشود

پرولتاریای انگلیس، همان طبقه‌ای که اکنون در نتیجه خیانت بعضی از رهبران خود اهمیت بین‌المللی خویش را تا حدی از دست داده است، در ۸۲ سال قبل رژیم سرمایه داری را بشو بالا تعرف نموده و وضعیت بورژوازی را «ننگ آمیز» و سیاست آنها را «احمقانه» تلقی میکرد.

برای اثبات این حقیقت که دولت کارگری کنونی انگلیس بوسیله امپریالیست‌ها خریداری شده است همین قدر کافی است گفته شود که در ۸۴ سال قبل سیاست «احمقانه» بود ژوازی انگلیس بآن حدی که فعلاً سیاست دولت کارگری این کشور «ننگ آور» می باشد دارای اثرات ننگین نبوده است.

در امروز پرولتاریای انگلیس در بیان خود خطاب بطبقه کارگر جهان میگفت «بگذارید نمایندگان فرانسه، ایتالیا، آلمان، ایستان، انگلیس و تمام کشورهای آنی که برای فعالیت ذمه جبهی جهت رهایی بشریت از خود آووشی اثر می دارند گرد هم جمع شوند» ولی امروز دولت «کارگری» انگلیس از امپریالیست‌ها و سرمایه داران و تمام افرادی که چه از نظر طبقاتی و چه از لحاظ سابقه، عناصر ارتجاعی جهان را تشکیل میدهند دعوت میکند که برای ار بین بردن نهضت‌های آزادی خواهانه توده های زحمت کش نیروهای خود را بسیج نموده و در راه منظور خود از هیچ نوع خونریزی خودداری ننمایند.

در آنروز طبقه کارگر انگلستان در بیانیه خود متذکر میشد که «کنگره های خود را تشکیل خواهیم داد، مسائل مهمی را که صالح جهانی با آنها ارتباط دارد مورد شور و دعت قرار خواهیم داد، دلایل و حنوق اختلافی خود را در مقابل نیروی ختفی که بتمام اداره کننده مشهور است خواهیم گذارد» اما امروز دولت «کارگری» این کشور سعی میکند تحت لوای سوسیالیسم سیاست امپریالیستی طبقه حاکمه بریتانیا را محفوظ و توسعه داده و بیک تیر دو شان بزند یعنی هم نام «سوسیالیسم» را با حنايات ننگین یونان، هندوستان، عراق، ایران، مصر و اندونزی که بدست دولت «کارگری» انگلیس روی میدهد توأم و لکه دار سازد و هم منویات شوم «نیروی خشن و متعلق» کشور خود را اجرا کند.

در آن روز پرولتاریای بریتانیا از زبان اجر فریاد میکرد «ما اطمینان داریم قدرت مستبدین ضعیف خواهد شد و فریب دهندگان مزدوری که مقامات عالی و رفیعی که بر اساس اطمینان بداینها داده شده ننگین کرده و از موقعبت خود برای متوقف ساختن کوشش نحمیه‌بانه روح بشریت اعتقاد می نمایند، روزگار خود را با سرلشت ناهلومی پایان خواهند رساند» ولی امروز که «قدرت مستبدین» ضعیف و طبقه کارگر انگلیس امکان دارد «مقامات عالی و رفیعی را» که ننگین کرده اند از چنگ «فریب دهندگان مزدور» خارج و موقعبت آنها را با وضع نامناسبی مواجه نماید، دولت «کارگری» این کشور با تمام قوا سعی مینماید در ازاء آزاد گذاشتن سیاست تجاوزکارانه آمریکا، موقعبت متزلزل بورژوازی داخلی

و است حکم و با استفاده از «موقعیت خود» نقش امپریالیستی سابق را بنحو بهتری ایفا کند. هنوز صدای رسای اجر کفاش که ضمن قرائت بیانیه میگفت «برادری ملل بنفع کار و زحمت بمتنهی درجه لازم و ضروری است» در گوش کارگران جهان منعکس است که لیدر رهبران تردیونیون سعی میکنند تمام قدرت خود را بکار برده و شورای امنیت را حامل برادری «ملل» نمایند متنهی نه آن برادری که «بنفع کار و زحمت» و بین ملل حقیقی جهان باشد: آن برادری که امروز انلی سعی در برقراری آن می- نماید بنفع «سرمایه» و برای «سرمایه» و بین دارندگان «سرمایه» های عمده خواهد بود.

امروز یکی از رهبران تردیونیون های بریتانیا بیانیه ای را که تحت فشار افکار عامه تنظیم شده بود میخواند و با هیچان مخصوصی ثابت میکرد:

چون در هر مرتبی که کارگران درخواست اضافه مزد مینمایند صاحبان مؤسسات صنعتی آنها را تهدید با منهدام نیروی کارگری ارزان تر، از کشور های خارج میکنند و بهین جهت «برادری ملل بنفع کار و زحمت بی نهایت ضروری و لازم است» اما امروز رهبران همان تردیونیونها قانونی بجناس پیشنهاد مینمایند که برطبق آن احتساب تحریم و هراعتساب کنند ای معکوم بمجازات شدید میشود.



کارگران انگلیس در بیانیه خود تشریح کرده بودند که چگونه بر اثر عدم اتحاد بین کارگران کشورهای سرمایه داری، دارندگان وسائل تولید بمحض فشار کارگران داخلی متوسل بکارگران خارجی میشوند و چگونه این عمل تغم بقض و کینه را بجز طبقه زحمت کش کشورهای جهان می باشد. کارگران انگلیس برای نجات از این خطر پیشنهاد می کردند که پروتاریای تمام کشورهای جهان باید با یکدیگر متحد شده و سطح ترقی زندگی مادی و مزد کارگری خود را تا میزان مشخصی بالا برده و مانع از آن شوند که بورژوازی یک کشور بتواند از کشور دیگر کارگر ارزان تری استخدام کند.

پروتاریای انگلیس در مقابل «چگونه باید این مسئله را انجام داد؟» اظهار میکند «این مسئله را باید خود ملات انجام دهد. آن آزادی جزئی که گوده ها از آن استفاده می نمایند بوسیله خود آنها تحصیل شده است». در سال ۱۸۶۳ پروتاریای انگلیس پروتاریای جهان اعلام میداشت «ما برادر خواهیم بود. با افرادی که برای صاحب، برای بیسب صنایع، برای آزادی و تأمین سعادت بشریت در تمام دنیا فعالیت می نمایند رابطه نزدیکی برقرار خواهیم کرد»

امادر سیال ۱۹۴۶ دولتی که در ازاه خون پروتاریای کشور های صلح دوست و «برای صلح ۰۰۰ برای آزادی و تأمین سعادت توده های جهان» روی کار آمده سعی میکند نهضت های آزادیخواهانه را با توب و تفنك منهدم ساخته و بادسایس تحریک آمیز خود صلح جهان را بخطر قطعی اندازد.

تا اتمام

نشریه‌هاست که کلیات
مارکسیسم - لنینیسم را از
نقطه نظر اقتصاد، اجتماع وایدئولوژی
مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد



انتشارات آبان

مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران بازارچه کتاب

قیمت ۷۰ ریال